



فرانسه

مبارزه ادامه دارد

تونی کلیف و یان بیرشال

ترجمه:

امین قضایی و

بیتا صمیمی زاد

LA LUTTE CONTINUE

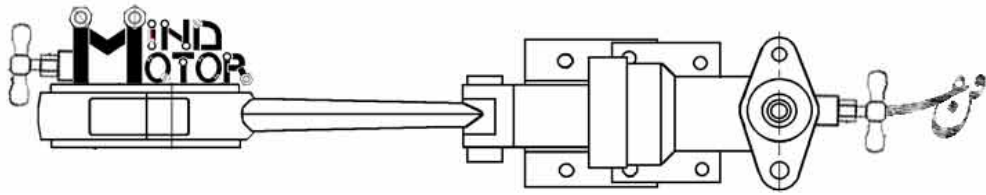
فرانسه – مبارزه ادامه دارد

تونی کلیف و یان بیرشال

ترجمه:

امین قضایی

بی‌تا صمیمی زاد



تمامی حقوق برای سایت مایند موتور محفوظ می باشد

عنوان کتاب: فرانسه – مبارزه ادامه دارد

(France – the struggle goes on)

نویسنده: تونی کلیف و یان بیرشال

(Tony Cliff and Ian Birchall)

ترجمه: امین قضایی و بیتا صمیمی زاد

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۸۸

نشر الکترونیک: **MindMotor**

فهرست:

مقدمه / ۴

شورش دانشجویی / ۷

کارگران وارد عرصه می‌شوند / ۱۹

حزب همیشه خائن / ۴۸

منش ارتجاعی حزب کمونیست فرانسه / ۵۴

چپ غیر کمونیست / ۶۲

آیا وضعیت انقلابی برقرار بود؟ / ۶۹

راه پیش رو / ۹۲

مقدمه

انقلاب طبقه‌ی کارگر فرانسه به ناگهان جهان سرمایه داری را به لرزه در آورد. این شورش جو اجتماعی و سیاسی را متحول ساخت، درست همانگونه که نخست وزیر پُمپیدو در ۲۲ می به مجلس ملی پیش بینی کرده بود: «هیچ چیز برای همیشه یکسان باقی نمی ماند».

جرقه را فعالیت‌های مبارزاتی دانشجویان انقلابی (تروتسکیست‌ها ، مایویست‌ها و آنارشویست‌ها) زد و بادِ بیرحمیِ پلیس آن را شعله‌ور ساخت ، شعله‌های شورش به طبقه‌ی کارگر سرایت کرده و تمامی محرومیت فروخورده‌ی استثمارشدگان و ستم‌دیدگان به یکباره منفجر شد.

خیل عظیم طبقه‌ی کارگر، کشور را به حالت تعطیل درآورد. آن‌ها تمامی صنایع را از چنگ طبقه‌ی درمانده‌ی سرمایه‌دار به تصرف خویش درآوردند؛ در همه‌جا پرچم سرخ سوسیالیسم را برافراشتند. دولت، فلج و بی‌قدرت به نظر می‌رسید.

دختران آوازه‌خوان و رانندگان تاکسی، بازیکنان فوتبال و کارمندان بانک، همه و همه، در اعتصاب عمومی و اشغال محل‌های کار خود شرکت کردند. خبرنگاران و کسانی که در تلویزیون کار می‌کردند از دروغ گفتن اجتناب ورزیدند و چاپگران، جرآید کارفرمایان خود را سانسور کردند. دانش‌آموزانی که توسط معلمان‌شان به هم پیوسته بودند، مدارس را تسخیر کردند.

اعتصاب با یک «انقلاب فرهنگی» به معنای واقعی کلمه همراه بود. مرکزیت این انقلاب برعهده‌ی دانشجویان سوربن بود اما به همه‌جا گسترش یافت. بار دیگر، به مانند دیگر لحظات انقلابی در تاریخ، پتانسیل خلاق و وسیع انسان‌های خودآگاه، خود را نشان داد.

اما از بخت بد، طبقه‌ی کارگر در همان گام اول، نتوانست از بار سنگین گذشته، یعنی از قید سازمان‌های رفرمیست سنتی، در صدر همه‌ حزب کمونیست فرانسه (PCF)، خلاصی یابد. به سبب همین شکست، طبقه‌ی کارگر مجبور به پرداخت هزینه‌ی سنگینی شد.

بحران اجتماعی‌ای که فرانسه در گیر آن شد، به وضوح نشان داد که هیچ کدام از قدرت‌های سرمایه‌داری عصر ما آنقدر استوار نیستند که در برابر انقلاب کارگری مصون بمانند. این واقعیت که ثبات اجتماعی می‌تواند با برخورد بین حاکمان و دانشجویان به خطر بیفتد، نشان می‌دهد که چه میزان ثبات جامعه‌ی سرمایه‌داری در عصر «پیشرفته»ی ما ناپایدار است.

نظریه‌ای که بسیاری از جمله «سی رایت میلز» و «هربرت مارکوزه» می‌پروراندند مبنی بر اینکه طبقه‌ی کارگر پتانسیل انقلابی خود را از دست داده، با تلویزیون و اتومبیل گمراه شده، در سرمایه‌داری حل و از آن جداناپذیر گشته، دچار ضربه‌ی سختی شد؛ و این گفته‌ی مارکوزه که «در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی که قرار است گذار به سوسیالیسم در آنجا رخ دهد، و دقیقاً در آن کشورها، طبقات زحمتکش به هیچ عنوان یک پتانسیل انقلابی نیستند» دیگر بهتر از این باطل نمی‌شود.

فرانسه، آشکارتر از اعتصاب عمومی مجارستان و بلژیک، نشان داده است که طبقه‌ی کارگر کشورهای پیشرفته با تن‌آسایی تطمیع یا ادغام نشده‌اند، بلکه پتانسیل انقلابی

عظیمی را حفظ کرده‌اند؛ با وجود اینکه فرانسه بالاترین سطح و پیچیده‌ترین فرم سرمایه‌داری غربی برنامه‌ریزی شده را دارد. انقلابی‌گری استثنایی کارگران در مدرن‌ترین بخش صنعت، شامل موتورها و الکترونیک، نشان داده است که این انقلابی‌گری باقی مانده‌ی گذشته نیست بلکه نشانه‌ی است قاطع و تعیین‌کننده برای آینده.

بحران، به وضوح نقش گروه‌های اجتماعی مانند دانشجویان را نشان داده است. دانشجویان فرانسه به معنای واقعی کلمه، نقش اصلی چاشنی را برای انفجار اجتماعی ایفا کردند. آنان قادر نبودند به تنهایی به عنوان عامل تحول اجتماعی عمل کنند، مگر تنها به عنوان زمینه‌سازی برای ورود طبقه‌ی کارگر. هیچ یک از آنان نتوانست به اتکالی خویشتن، پس از بازگشت کارگران به کار مقاومت کند.

کارگران در طی ده سال طولانی رژیم گولیستی، شاهد ضعف اشکال رفرمیستی و سنتی در مبارزه بودند: دعوای پارلمانی، اعتصابات نمایشی، راهپیمایی‌های بی‌تاثیر و مانند آن. بحران اجتماعی تمامی روش‌ها و آموزه‌ها را تسلیم امتحانی سخت، کامل و بیرحم کرد. هر قدر هم بحران‌های انقلابی کوتاه و زودگذر باشند، آنان به هر حال نوری نافذ بر عمیق‌ترین فرآیندهای اجتماعی می‌افکنند.

تمامی ایده‌هایی که دانشجویان و کارگران با خود به مبارزه آوردند، که تنها مابین تعداد کمی از عناصر سیاسی، موضوع بحث‌های نظری شده بود (قدرت پتانسیل انقلابی و محدودیت‌های آن، نقش سازمان‌های انقلابی، شامل حزب انقلابی، نقش شوراهای کارگری اتحادیه‌های صنفی و ...) خود در جریان مبارزه آزموده شد.

نبرد انقلابی می و ژوئن ۱۹۸۶ بخشی از مبارزه‌ی جهانی علیه سرمایه‌داری بود. پیکار علیه جنگ الجزایر و متعاقباً جنگ ویتنام، مولفه‌های اصلی در تقویت جنبش دانشجویی انقلابی بودند. زنگاکورن ژاپن و اس.دی.اس آلمان سهم خود را ادا کردند. انباشت مظالم و مخالفت‌ها با طبقه‌ی کارگر فرانسه پی‌آمد افزایش تناقضات در جهان سرمایه‌داری بود، که در گذر از منشور رژیم استبدادی گولیست انکسار یافت.

نبرد انقلابی فرانسه بیش از هر چیز انترناسیونالیست است زیرا پیروزی پرولتاریای فرانسه ممکن نبود مگر با تغییر صحنه‌ی سرتاسر جهان بوسیله‌ی بالا رفتن تا اوج بی‌سابقه‌ی اطمینان و انقلابی‌گری کارگران در همه‌جا و جاری کردن ترس و نومیدی در اردوگاه استثمارکنندگان. پاریس و برلین، پاراگوئه و مسکو، توکیو و لندن صمیمانه متحد شدند.

بنابراین برای سوسیالیته‌ها در همه‌جا مطالعه‌ی روزهای می و ژوئیه الزامی است.

فصل اول

شورش دانشجویی، طوفان در می‌گیرد

در ۲۰ نوامبر ۱۹۶۷ شهر نانت شاهد بزرگترین اعتصاب دانشجویی تاریخ فرانسه بود. ده هزار دانشجو شرکت جستند. در ۱۳ دسامبر دانشجویان در سرتاسر فرانسه اعتصابی یک روزه برگزار کردند و شش دبیرستان نیز به آن‌ها پیوستند.

در ۲۱ فوریه ۱۹۸۶ یک تظاهرات توده‌ای از سوی دانشجویان و دانش آموزان در پاریس رخ داد. یکی از کارهایی که توسط آن صورت گرفت تغییر نام محله‌ی لاتین به محله‌ی «حماسه‌ی ویتنام» بود. در ۲۲ مارس تظاهراتی توده‌ای در اعتراض به بازداشت تعدادی از مبارزان در تظاهرات قبلی، برگزار شد. در این بازه‌ی زمانی جنبش ۲۲ مارس شکل گرفت. دانشجویان دانشگاه را تصرف کردند.

در ۲۲ مارس دانشجویان نانت تصمیم به برگزاری یک روز بحث سیاسی در دانشگاه گرفتند. رییس دانشگاه، هنگامی که برخورد‌های شدیدی بین اعضای جنبش ۲۲ مارس و فاشیست‌های گروه باختر صورت گرفت، دانشگاه را به مدت دو روز تعطیل کرد.

دوم و سوم می قرار بود روزهای تظاهرات علیه امپریالیسم باشد. در ۲ ماه می رییس دانشگاه دوباره دانشگاه را تعطیل کرد. تدابیری انتظامی علیه دانیل کوهن بندیت و شش عضو دیگر جنبش ۲۲ مارس راه اندازی شده بود. در ۳ ماه می با شرکت ۵۰۰ دانشجوی نشستی در سوربن برگزار شد. سازمان‌های انقلابی متعددی در آن شرکت جستند: جی.سی.آر، اف.ای.آر، جنبش ۲۲ مارس و دیگران. رییس دانشگاه، روشه، پلیس را در ساعت ۴ بعد از ظهر فراخواند. سوربن توسط پلیس مورد هجوم قرار گرفت و تمامی دانشجویان بازداشت شدند. بلافاصله بعد، تظاهرات خودانگیخته در محله‌ی لاتین شروع شد و آنان با پلیس تا ساعت ۱۱ شب جنگیدند. سوربن پس از آن بسته شد و هیچ کس اجازه‌ی داخل شدن به آن را نداشت. فراخوان یک اعتصاب عمومی دانشگاه در اعتراض به دستگیری‌ها و حضور پلیس در سوربن، داده شد.

در ۶ می دانشجویان پاریس تظاهراتی جدید و حتی عظیم‌تر را سازمان دادند. در ۷ ماه می تظاهرات دانشجویی دیگری از دنفرت - روشه شروع شد. اتحادیه‌های صنفی از شرکت در تظاهرات سرباز زدند. هنگامی که تظاهرات در ۶:۳۰ بعد از ظهر شروع شد، چندین هزار نفر در خیابان‌ها بودند. از آنجایی که آنان مقصد مشخصی نداشتند در پاریس دست به «راهپیمایی‌های طولانی» زدند. کسانی که هنگام غروب و زمانی که از سر کار به خانه بازمی‌گشتند به رادیو گوش می‌دادند متوجه شده بودند که تظاهرات در کجاست و بسیاری از آنان، غروب به تظاهرات پیوستند. در نهایت ۵۰,۰۰۰ نفر با پرچم سرخ و در حالی که سرود انترناسیونال را می‌خواندند، در چمپس - ایسیس جمع شدند. در ۸ ماه می ۲۰,۰۰۰ نفر در یک تظاهرات مسالمت آمیز و آرام پیرامون محله‌ی لاتین شرکت جستند.

در ۹ ماه می علی رغم قول وزیر آموزش، پیرفیت، مبنی بر آنکه سوربن باز خواهد شد، تعطیل باقی ماند. جلسات متعدد و فراوانی به صورت خودجوش در سرتاسر محله‌ی لاتین تشکیل شد.

در ۱۰ ماه می بیش از ۵۰,۰۰۰ دانشجویان و دانش آموز دبیرستانی به کارگران جوانی که در محل دنفرت - روشه تجمع کرده بودند پیوستند. تجمع سعی کرد به سمت بلوار سن مایکل برود، در آنجا با یک نیروی انبوه پلیس مواجه شد. ۶۰ سنگر ساخته شده بود.

نبرد سنگرها ۱۷ دقیقه پیش از ساعت ۲ شب آغاز گشت و تا ساعت ۷ صبح ادامه داشت. مردم محله فعالانه از دانشجویان و کارگران در سنگرها جانبداری کردند. آنها به ایشان پرتقال، کیک و غذاهای دیگر دادند. از مجروحان شان مراقبت کردند و آنها را به خانه‌هایشان بردند، تا در آنجا به آنان داروهایی را که در اختیار دارند، بدهند. مردم به درخواست تظاهرکنندگان بر سنگفرش پیاده‌روها برای خنثی کردن اثر گاز، آب پاشیدند. در ۱۱ ماه می نمایندگان UNEF (اتحادیه ملی دانشجویان فرانسه)، CGT (کنفدراسیون کل کار)، CFDT (کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه) دیدار کردند و تصمیم گرفتند که دوشنبه ۱۳ ماه می را روز اعتصاب بزرگ و تظاهرات علیه خشونت و وحشی‌گری پلیس نسبت به دانشجویان اعلام کنند.

در ۱۳ می ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ کارگر اعتصاب کردند و کل کشور به حالت تعطیل درآمد. یک میلیون نفر در تظاهرات شرکت کردند که عمدتاً از کارگران تشکیل شده بود اما شامل ده‌ها هزار دانشجو نیز می‌شد. در غروب همان روز دانشجویان سوربن را باز کرده و آنرا تصرف کردند.

نقش CP در این روزهای سرنوشت ساز

در ۳ ماه می جرج مارکیس مقاله‌ای در **اومانیتته** به نگارش درآورد با عنوان: نقاب برداشتن از انقلابیون دروغین!

"فعالیت‌های گروه ۲۲ مارس برخلاف منافع اکثریت دانشجویان است و تنها می‌تواند منجر به تحریک توسط فاشیست‌ها شود... [این گروه‌ها] همچنین سعی دارند طبقه‌ی کارگر درس بدهند. تعداد آنها در حالی که اعلامیه و تبلیغات پخش می‌کنند در جلوی درهای کارخانه یا در نواحی‌ای کارگرنشین مداوماً بیشتر می‌شود..."

علی‌رغم تناقضاتشان این گروه‌ها - چند صد دانشجو - در ظرفی که آن را «جنبش ۲۲ مارس نانت» می‌نامند متحد شده‌اند که توسط یک آنارشیست آلمانی رهبری می‌شود... این انقلابیون دروغین بایستی به طور جدی افشا شوند؛ زیرا که به واقع آنها منافع دولت گولیست و سرمایه‌داران انحصاری بزرگ را پیش می‌برند...

وجهه و عملکرد این «انقلابیون» مضحک است؛ نظر به اینکه آنها عموماً فرزندان بورژواهای بزرگ هستند، از دانشجویانی که خاستگاهشان طبقه‌ی کارگر است بیزاراند، به زودی شعله‌ی انقلابی‌گری‌شان را خاموش می‌کنند تا بروند و تجارت پدرانشان را اداره کنند و کارگران را در بهترین سنت‌های سرمایه‌داری استثمار کنند."

بسته شدن نانت سزاوار این همه تفسیر توسط CP نبود. اومانیته‌ی ۳ ماه می این پیشرفت‌ها را به قسمت پایینی سه ستون صفحه‌ی پنجم واگذار کرد همراه با گزیده‌هایی طولانی از مقاله‌ای از دین گرپین، همراه با تفسیر زیر:

"بدین نحو، فعالیت‌های گروه انقلابیون دروغین - که ما پیوسته آنها را محکوم کرده‌ایم - به اقدامی منجر شده است که در شب امتحانات، به طرز بدی به بیشتر دانشجویان ضرر وارد می‌کند. اکثریت عظیم دانشجویان در نانت می‌خواهند در بهترین شرایط کار کنند. و چند هفته پیش از امتحانات مشغله‌های آنان با درد سرسازان هیچ وجه مشترکی نداشت. آنها دیروز این را نشان دادند هنگامی که یکصد «چپگرا» در یک سالن کنفرانس پناه گرفته بودند، سعی کردند تا کلاس را دوباره برای ۴۵۰ دانشجوی دیگر که منتظر بودند، متوقف کنند."

اومانیته ۴ ماه می تدبیر ایزوله کردن گروه‌های کوچک با توسل به نفع شخصی دانشجویانی که منتظر بودند را پی گرفت. (این روز بعد از بستن سوربن بود):

"سه هفته مانده به امتحانات از آماده شدن عادی هزاران جلوگیری می‌شود، که برای برخی (فقیرترین‌ها) به معنای پایان تحصیلات‌شان است. رهبران [دانشجویان انقلابی]، که علناً هدف‌شان اعمال بیشترین محدودیت بر ورود به دانشگاه است، از بدتر شدن وضعیت بسیار خوشحال‌اند."

هیچ شکی در مورد اینکه چه کسی مسئول این بدتر شدن بود، وجود نداشت. پس از یورش پلیس به سوربن در ۵ می، جایی که فراخوان نشستی آرام در اعتراض به بسته شدن فکولته دو لتخ در نانت و احضار ۷ رهبر دانشجویی از جمله کوهن بندیت برای

حضور در کمیته‌ی انضباطی داده شده بود، اتحادیه‌ی (UEC) دانشجویان کمونیست بیانیه‌ی منتشر کرد با این مضمون:

رهبران چپگرا برای اقدامی در جهت جلوگیری از پیشروی هیأت علمی و متوقف ساختن انبوه دانشجویانی که مطالعه می‌کنند و در امتحانات شرکت می‌کنند، از غفلت دولت استفاده می‌کنند و بر روی نارضایتی دانشجویان حساب می‌کنند. بدین سان، این انقلابیون دروغین به واقع به عنوان وابستگان رژیم گولیسست و خط مشی آن، که به اکثریت دانشجویان به خصوص آنان که پشتوانه‌ی فقیرانه‌ی دارند ضرر می‌رساند، نقش ایفا می‌کنند.

اومانیته‌ی یکشنبه ۵ ماه می پرسشی شفاهی را که لوییس بیلوت، یک نماینده‌ی کمونیست در پاریس، از پیرفت (وزیر علوم) پرسیده بود، با جزییات شرح داد.

جسارت وی تا آن حدی است که رهبران کمونیست با قاطعیت نیزه در میدان نبرد در دست می‌گیرند، او از وزیر علوم پرسید که وی قصد پرداختن به چه اقداماتی را دارد؟

(۱) قادر ساختن دانشجویان به تحصیل به طور عادی و آماده شدن برای امتحانات در شرایط مناسب.

(۲) دادن پاسخ‌های واقعی به خواسته‌های برحق دانشجویان (تهیه مکان سکونت، کافه‌تریاها، کمک هزینه‌های دانشجویی)

(۳) سرمایه‌گذاری در عملیات عمرانی فوری برای ساختن دانشگاه‌ها و IUT‌ها (دانشگاه‌های فنی) در ناحیه‌ی پاریس.

هیچ کدام از اقدامات پیشنهادی توس بیلوت قرار نبود در روزهای بعدی مورد توجه دانشجویان قرار بگیرند. این به خاطر این نبود که این اقدامات مورد مخالفت آن‌ها بود بلکه به این خاطر که آنان برای اصلاح سیستم موجود نمی‌جنگیدند: آنان می‌خواستند سیستم دانشگاه قدیمی را تخریب کنند تا سیستمی جدید بسازند.

در ۸ ماه می بعد از شورش‌های بیشتر، سرانجام اومانیته نظرش را عوض و اعلان کرد که دولت باید مسئولیت را بر عهده گیرد.

تغییر نقش دانشجویان

بیش از یک قرن بود که اجتماع دانشجویی خود را با جامعه‌ی بورژوازی تعریف کرده بود. دانشجویان بیشتر مروج افراطی ارزش‌های طبقه‌ی متوسط بودند. در طی عروج

بورژوازی و هنگام رهبری نیروهای دموکراتیک، این دانشجویان بودند که پرچم آزادی را به اهتزاز درآورده و پرشورتر از همه پیشروی کردند - همانطور که در وینا در ۱۸۴۸ اتفاق افتاد. گرچه، هنگامی که همان بورژوازی سلاحش را بر علیه انقلاب برگرداند، همان گونه که در پاریس در ژوئیه همان سال رخ داد، دانشجویان در همان طرف سنگرهایی بودند که بورژوازی بود یعنی در مقابل کارگران در سوی دیگر. با بالاتر رفتن سن بورژوازی دانشجویان، محافظه کار و واکنشگر شدند. در بریتانیا رویکرد دانشجویان در عمل، آنان را به عنوان یک بدنه به اعتصاب شکنی کشاند.

در آن روزها این برای مارکسیست‌ها طبیعی بود که روشنفکران بورژوا را به عنوان گروهی متخاصم با سوسیالیسم تلقی کنند، هرچند به طور فردی می‌توانستند به جنبش سوسیالیستی بپیوندند. برای نقل گفته‌ای نوعی از تروتسکی در ۱۹۱۰:

"این تنها روشنفکران اروپا به عنوان یک کل نیست بلکه شامل نوادگان آن یعنی دانشجویان نیز می‌شود که آگاهانه هیچ‌گونه کشتی به سمت سوسیالیسم نشان نمی‌دهند. تشدید نبرد بین کار و سرمایه، ملحق شدن روشنفکران را به حزب کارگر دشوار می‌سازد. پل‌های بین طبقات در حال فرو ریختن است و برای ملحق شدن، هر کس مجبور می‌شود که از فراز شکاف ژرفی برجهد که با گذشت زمان هر روز عمیق‌تر می‌شود... این امر سرانجام بدین معناست که بدست آوردن روشنفکران، امروز سخت‌تر از دیروز است و فردا سخت‌تر از امروز خواهد بود. [۱]

در طی دهه‌ی گذشته یا در همان حدود، دورنمای دانشجویان به طور ریشه‌ای و رادیکالی تغییر کرد، از زنگاکورن در ژاپن که در ژوئیه ۱۹۶۰ میلیون‌ها نفر را رهبری کرد، سرنگونی موفقیت آمیز دولت کیشی و جلوگیری از بازدید آیزنهاور از کشور، تا دانشجویان در بیرمنگام، آلاباما و برکلی، کالیفرنیا تا دانشکده‌ی اقتصاد لندن، تا SDS در آلمان، تا سوربن و نانت!

چرا اول از همه انفجار در دانشگاه رخ می دهد؟

درست پیش از جنگ جهانی دوم، درصد گروه سنی دانشجویانی در بریتانیا که به دانشگاه یا موسساتی از این دست رفتند ۲.۷ بود، این درصد امروز بالای ۱۱ است. به طور مشابه در سرتاسر اروپا شمار دانشجویان در هر ۱۰۰۰ نفر، ۲ نفر در ۱۹۵۰ به ۶ نفر در ۱۹۶۵ افزایش پیدا کرد. تنها در ۱۵ سال ۳ برابر شد. در حال حاضر ۶ هزار دانشجوی دانشگاه در ایالات متحده، ۳ میلیون در اروپای غربی، ۱.۵ میلیون در روسیه و بیش از ۱ میلیون در ژاپن وجود دارد. در نتیجه‌ی تغییرات در سرمایه‌داری و اشتغال روشنفکران، اکثریت دانشجویان به عنوان اعضای آینده‌ی طبقه‌ی حاکم تحت آموزش قرار نمی‌گیرند و یا حتی به عنوان کنشگران رؤسایی با عملکرد سرکارگری، بلکه به عنوان کارمندان قلاده سفید نظام حاکم و صنعت، و بنابراین ناچارند به این سرنوشت که بخشی جدا نشدنی از پرولتاریا باشند ملحق شوند.

یک جنبه‌ی اصلی «انقلاب صنعتی سوم» انضمام کار یدی با کار ذهنی یعنی کار فکری با کار تولیدی است: عناصر روشنفکری برای ترقی اقتصاد و جامعه تعیین‌کننده می‌شوند. اما این نیروی تولیدی درستیزی برآ با طبیعت غیرعقلانی سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. این ستیز خود را در زندگی دانشگاهی به عنوان تضاد بین مطالبات و آموزش دیکته شده‌ی جاری بواسطه‌ی نیازهای فوری صنعت و نیاز به روا دانستن مقدار مشخصی آزادی روشنفکری، نشان می‌دهد. این به‌ویژه در مورد جامعه‌شناسان موثر است که مجبور به حل مسایل جامعه‌ی سرمایه‌داری مطابق نظریه‌ی طبقه‌ی حاکم هستند و هم‌زمان مجبور به فهمیدن آنکه، حداقل تقریباً، چه چیز انقلاب علیه سرمایه‌داری را سبب می‌شود.

تضاد عمده‌ی سرمایه‌داری بین تولید آنچه که مارکس آن را ارزش مصرف می‌نامد، و تولید ارزش است. اولی طبیعی است. دومی خاصِ نظم سرمایه‌داری جامعه است. در دانشگاه این به عنوان تضادی بین آرمان پیشرفت فکری نامحدود و رها از قیود اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی و انبوه افسارها و کنترل‌های فکری تحمیلی از جانب سرمایه‌داری، بازتاب می‌یابد. آموزشی که صرفاً برای رشد فکر باشد، با محتوای اجتماعی خود در تضاد قرار می‌گیرد. [۲]

به دلیل اینکه دانشجویان، یا در درجه‌ای بالاتر فارغ التحصیلانی که دانشگاه را ترک گفته‌اند هرچه بیشتر برای نجات و پیشرفت کشورهای صنعتی محوری هستند، برای

چنین کشورهایی هرچه بیشتر ضرورت می‌یابد که دانشجویان و تکنولوگ‌ها، نقش‌های محول شده به آنان را انجام دهند. و این بدین معناست که هر اقدامی که از سوی این گروه‌ها برای پیشبرد خواسته‌های خودشان صورت گیرد که با نیازهای سرمایه‌داری در تضاد باشد ناگزیر با مقاومت منافع حاکم مواجه خواهد شد. با افزایش رقابت جهانی و محدود شدن نابرابری سود از طرفی و نیاز به تولید بیشتر تحصیل کرده‌گان از سوی دیگر، فشار برای کم کردن هزینه برای هر دانشجو بسیار شدید است، که شامل کارآمد کردن بیشتر دوره‌ها، حکومتی کردن استانداردها و افزایش مقاومت در برابر خواسته‌های دانشجویان می‌شود. [۳]

عامل دیگری که شورش را بین دانشجویان دامن می‌زند، احساس عدم امنیتی است که فردای فارغ‌التحصیلی‌شان بر زندگی شخصی‌شان وارد می‌آورد. دانشجوی نسل پیشین از ابتدا نقش جدیدی را که در آن قرار می‌گرفت، در اجتماعاتی با رتبه‌ی بالاتر می‌دانست. دانشجوی امروز دیگر اینگونه نیست. او در دانشگاه آموزشی را که در جستجوی‌اش بود، نیافته و هنگامی که فارغ‌التحصیل می‌شود بدست آوردن شغلی را که بدان هدایت شده بود بسی دشوارتر می‌یابد. احساس عدم ثبات و عدم اطمینان پریشان حالی را به بار می‌آورد که به آسانی با باقی عوامل ترکیب می‌شود تا یک آشفتگی انقلابی را بیافریند. عامل مهم دیگری که شورش دانشجویی را تشویق می‌کند تمرکز هر چه بیشتر دانشجویان در یک ناحیه است. این به‌ویژه مورد نانت مصداق دارد که ۱۲۰۰ دانشجو در یک ساختمان جمع شده بودند، بسیاری تمام سال را در محوطه‌ی دانشگاه زندگی می‌کردند.

محیط خاصی که دانشجو در آن آموزش می‌بیند، نظریه‌پردازی و تعمیم دادن، ترکیب عناصر متفاوت، نارضایتی و شورش را تسهیل می‌کند. دانشجویان در حال حاضر آماده‌تر از کارگران شورش می‌کنند چرا که آنان کمتر به طور ذهنی در قید سنت یعنی سازمان‌های بوروکراتیک مانند احزاب سوسیالیست و کمونیست هستند. بی‌ریشه بودن دانشجو به عنوان روغن برای چرخ‌های انقلاب عمل می‌کند.

در زبان شورش دانشجویی باید از دو حد افراطی اجتناب ورزد. اولی این است که توسط بوروکرات‌های استالینیست، چه شرق و چه غرب، که تعدادی به اصطلاح مارکسیست ارتدوکس از آنان پیروی می‌کنند، به پیش رانده شود. دیگری سی‌رایت میلز و هربرت مارکوزه است که پتانسیل انقلابی طبقه‌ی کارگر را انکار می‌کنند و

ازین رو دانشجویان و روشنفکران را به عنوان عامل اصلی برای عمل انقلابی در حال حاضر و در آینده تلقی می‌کنند.

در واقع دانشجویان شورشی در آن واحد قدرت بسیار و ضعف بسیاری دارند. آن‌ها یک اقلیت کوچک از مردم هستند. خارج از تولیداند. آن‌ها ارتش نظامی بزرگی نیستند که بتوانند نظم اجتماعی را سرنگون کنند.

خارج از تولید بودن یک منشأ ضعف است، اما همچنین عاملی است برای پیشروی سریع، بطوری که برای دانشجویان پیش رفتن به سوی یک آکسیون بسیار ساده‌تر است. اگر یک اقلیت کوچک از جامعه‌ی دانشجویی بخواهد روی موضوعی کار کند، می‌تواند پیش رود و آن کار را انجام دهد. مثلاً در آغاز فقط یک اقلیت خرد از دانشجویان اقتصاد آموزش‌شده‌ی لندن خودشان را به عنوان مبارزان جناح چپ تعریف کردند: آنان پس از هر موضوع، سر موضوع دیگری تظاهرات کردند. هر تظاهرات یک کنش تبلیغاتی بود، در جهت تعلیم خودشان و دیگران. موقعیت یک اقلیت مبارز در یک کارخانه بطور ریشه‌ای متفاوت است. آن‌ها نمی‌توانند با اعتصاب یا اشغال کارخانه کنش نشان دهند مگر آنکه اکثریت قاطع تمامی کارگران استخدام شده با آنان همراه شوند. در کارخانه سطح آگاهی و روحیه‌ی اکثیت ممکن است مانند یک وزنه‌ی سنگین بر اقلیت مبارز عمل کند. این شرایط ممکن است مانع از این شود که افراد در این اقلیت یکدیگر را بازشناسند؛ بنابراین افراد مبارز به سختی می‌توانند حتی برای خودشان توانایی‌هاشان را نشان دهند. کارکنان یک کارخانه تنها به عنوان یک توده‌ی بهم پیوسته می‌توانند اقدام کنند و بدین سان خود را نشان دهند.

از این جهت دمایی که لازم است دانشجویان را به اشتعال برساند به طور غیر قابل مقایسه‌ای از دمایی که برای کارگران لازم می‌آید کمتر است. اما متأسفانه طول عمر آتش‌شان نیز کوتاهتر است. آنان فاقد استقامتی هستند که کارگران به عنوان یک جمع دارند. نظر به اینکه نیروهای اجتماعی جدا هم‌زمان به عرصه‌ی پیکار با سرمایه‌داری وارد نمی‌شوند، این خواست طبقه‌ی حاکم و وابستگان آن است که دانشجویان را از کارگران جدا کند و اگر لازم شد دانشجویان را به جنگی گمارند که پیش از آنکه مبارزان بزرگ در رسند، پایان پذیرد. در عین حال این از خواسته‌های دانشجویان مبارز است که مبارزان نیرومند طبقه‌ی کارگر را برای حمایت از کنش فراخوانند، البته هم‌زمانی شورش دانشجویان و انقلاب طبقه‌ی کارگر یکی از مهمترین چیزهایی است که جنبش‌های انقلابی در جوامع صنعتی پیشرفته با آن مواجه می‌شوند.

دانشجویان نمی‌توانند به عنوان پیشرو و رهبر طبقه‌ی کارگر عمل کنند. شماری از ویژگی‌های آرایش دانشجویان مانع از این می‌شود که آنان بتوانند یک پروپاگاندا و آژیتاسیون معنادار را در بین کارگران پیش ببرند. تفکر کارگری بطور بنیادین عینی است. این از موضوع نان و کره که در تمام طول عمر با اوست رشد می‌کند، از آگاهی صنفی کارگری. آگاهی سوسیالیستی از آگاهی صنفی کارگری فراتر می‌رود. تفکر دانشجویی انتزاعی است؛ آگاهی صنفی به ندرت در تمام طول زندگی دانشجو نقشی ایفا می‌کند. با علم به اینکه دانشجو بودن برای او یک دوره‌ی چند ساله‌ی گذراست و اینکه در دانشگاه، بیشترین استثمار آزار دهنده مشخصاً اقتصاد نیست بلکه ذهنی است. در پس شکایت از واقعیتِ ملموسِ کمک هزینه‌ی کم، غذای بد، قوانین سخت‌گیرانه و انبوه توافقات، دانشجو دستکاری ملموس ذهنش را نیز احساس می‌کند. به خاطر طبیعت متفاوت استثمار دانشجو، واکنش مناسب او به شکل صنفی نیست. به همین دلیل است که عملاً تمامی شورش‌های دانشجویی با عناصر سیاسی آغاز گشتند. به طور عکس، اکثریت قاطع اعتصابات کارگری از آغاز سرمایه‌داری، توسط کارگرانی که عقاید سیاسی انقلابی نداشتند، شروع و رهبری شده بود.

تنها با بودن در یک سازمان انقلابی که شامل کارگران باشد، بواسطه‌ی ارتباط مستقیم با کارگران، دانشجوی سوسیالیست می‌تواند زبان لازم برای ارتباط با کارگران را بیاموزد، نه در دوره‌های انقلابی.

برای رهبری کارگران در یک کارخانه باید با آنان ارتباط روزانه داشت. در طی دوره‌های عادی نقش انقلابیون لزوماً به پروپاگاندا و فعالیت‌های آژیتاسیونی محدود می‌شود، یعنی برای انتشار ایده‌هایشان و مرتبط ساختن این ایده‌ها به مشکلات و درگیری‌های واقعی کارگران. یک سازمان انقلابی کوچک یا بهتر از آن یک حزب انقلابی که کارگران و روشنفکران را با هم در بر گیرد، می‌تواند این کار را انجام دهد. دانشجویان به تنهایی نمی‌توانند.

دانشجو به مثابه چاشنی

اگر دانشجویان به خودی خود نمی‌توانند طبقه‌ی کارگر را سازماندهی و رهبری کنند، می‌توانند همانطور که در ماه‌های می و ژوئن این کار را کردند، به عنوان چاشنی انقلاب عمل کنند.

در ۱۹۳۶ پیروزی انتخاباتی ائتلاف احزاب چپ بود که به عنوان چاشنی برای اعتصاب عمومی و اشغال کارخانه‌ها عمل کرد. در ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ این پیروزی نظامی بر نازیسم بود. این بار این نبرد دانشجویان بود که در "شب سنگرها" اوج گرفت.

احساسِ بعضا مبهم اما واقعیِ استعمار شدن، بی‌عدالتی که روزانه به وی ارزانی می‌شود، در ذهن هر کارگری هست. هرچند، صرف دانستن به شورش منجر نمی‌شود؛ ممکن است در واقع به استعفا بیانجامد. به منظور شورش، کارگر باید امید به تغییر را باور کند، تغییر برای بهتر کردن. وجودِ این امید یا فقدانِ آن است که تاریخچه‌ی جنبش کارگری را با تمام فراز و نشیب هایش، رقم زده است. و این امیدِ جدید بود، رویای دنیایی بهتر، که دانشجویان ابتدا آن را به کارگرانِ جوان و سپس به تمامی طبقه‌ی کارگر به عنوان یک کل بخشید.

Notes:

1. L. Trotsky, **The Intelligentsia and Socialism** (London, 1966), p.12. (By the way, it is very odd to see the above statement published today without a note to show how inapplicable it is to the student scene today.)
2. How far the PCF was from coming to terms with the rebellion of students against the content of bourgeois education can be gleaned from the article in **L'Humanité** of 15 June, the day after the Gaullist police drove the students out of the Odéon. The article, entitled *Concerning "Student Power"*, says: "... the very notion of 'student power' ... seems particularly pernicious to us from all points of view ..."

We are for the new university institutions, those that existed before May 1968. We think that students and teachers must contribute to building these institutions which will assure collaboration between them in the future.

Without paternalism *vis-à-vis* the students, and without demagogy, we are acting in a responsible way in strongly criticising the very principle of 'student power' no matter what its form.

A student in the first or second cycle [secondary school and first years of university] cannot judge the scientific value of a professor. He can and ought, naturally, possibly to criticise his technique in transmitting knowledge but his criticism must stop there.

By the third cycle things are no doubt different but even there the idea of challenging basics cannot be accepted without extreme caution."

3. At the start of the present academic year there were 514,000 university students in France, 156,000 of them in Paris. There are only 500 seats in the university library in Paris. Practical work in science laboratories is often done in batches of 40 or more, and it is not unknown for a small lecture room to be crammed with 500 students trying to take notes from one lecturer. It is estimated that 12 per cent of French students fail to graduate. In Britain it is some 13 percent (**Guardian**, 8 August 1968). In 50 years the number of students has increased five times, but the number who have got degrees has only doubled (Ambassade de France, **The Problems of Higher Education in France** (London, 1967), p.9).

فصل دوم

کارگران وارد عرصه می شوند جرقه، کارگران جوان را بر می افروزد

شورش دانشجویان ابتدا تخیل کارگران جوان را به چنگ آورد. آنان، بیش از هر کس دیگر، از بحران اقتصادی جامعه‌ی فرانسه آسیب می‌بینند. برای آنان پیدا کردن یک شغل بسیار مشکل است و اگر هم پیدا کنند اغلب آینده‌ای نخواهد داشت. از کودکی پلیس با آنان به عنوان مجرم یا شورشی برخورد می‌کند. آنان از بحران‌های ایدئولوژیک و روانی جامعه آسیب می‌بینند.

هنگامی که دانشجویان در ۶ ماه می نشان دادند که نه تنها آماده‌ی جنگ با پلیس بلکه قادر به حفظ موضع در مقابل آنان نیز هستند، هزاران کارگر جوان به ایشان پیوستند. این تعداد در ۱۰ ماه می، "شب سنگرها"، حتی بیشتر هم شد. از آن زمان به بعد هزاران کارگر شروع به بازدید از سوربن کردند. نیروی انقلابی تخیل آنان را به چنگ آورد. همانطور که یک کارگر میانسال رنو می‌گفت:

"در روزهای اول می هر روز عصر من پنج یا شش کارگر را - که عمدتاً عضو حزب کمونیست بودند - با اتومبیل ام به سوربن می بردم. هنگامی که آنان روز بعد به سرکار برمی گشتند کاملاً انسان های متفاوتی شده بودند. آنان از طریق دانشجویان آموزش سیاسی ای را دریافت کردند که از CP نگرفتند. در دانشگاه جو کاملاً آزادانه ای وجود داشت، کاملاً متفاوت با جو دیکتاتوری و توتالیتیر در کارخانه. تظاهرات دانشجویی محیطی را به وجود آورده بود که در آن مردم آزاد بودند تا شعارهای خودشان را ابداع کنند. در تظاهرات رسمی اتحادیه ی صنفی تنها شعارهای مشخص و، تعیین شده از مرکز، مجاز بود. هنگامی که رنو اشغال شد، کارگران از کنترل توسط مدیریت، که از تکنیک های نظارتی مدرن استفاده می کند، به کنترل توسط بوروکراسی CP که کاملاً توتالیتیر است کشیده شدند. در کارخانه رنو آزادی آنان از خودبیگانه شده بود. در سوربن آنان احساس آزادی کردند. هنگامی که یک کارگر به سوربن می رفت، به عنوان یک قهرمان شناخته می شد، در رنو او فقط یک شیء بود. در دانشگاه او یک انسان شد. جو آزادی به معنای، انسان در نظر گرفته شدن، جنگجویی عظیمی به کارگران جوان داد. در حال بازگشت از سوربن کارگران جوان رنو، با کوکتل مولوتوف دفاع شخصی را سازماندهی کردند. مقامات رسمی CP استفاده از کوکتل مولوتوف در برابر پلیس را ممنوع کردند. هنگامی که دانشجویان به بیلان کورت آمدند، مقامات رسمی CP باتومهایی را بین کارگران توزیع کردند تا با تروتسکیست ها بجنگند. در همان زمان از سوی مقامات رسمی CP به ما گفته شده بود که اگر CRS خواست بیاید باید از خشونت پرهیز کنیم و در حالی که سر خود را بالا نگه داشته ایم از کارخانه بیرون بیاییم. در تظاهرات دانشجویی ما آزاد بودیم که سنگفرش های خیابان را به طرف پلیس پرتاب کنیم. در تظاهرات شعار محوری اتحادیه «از تحریک کنندگان برحذر باش» بود. در تظاهرات دانشجویی هرکس که آماده بود سنگفرش بردارد، یک رفیق در نظر گرفته می شد."

همان کارگر رنو همچنین به ذیل اشاره کرد:

" دانشجویان با کارگران به مثابه یک طبقه ی کرگر مبارز ارتباط می گرفتند، تصویری بسیار متفاوت با آن چیزی که در سطح دیده شده بود. بسیاری از

کارگران جوان در سوربن ایده‌ی تاریخی سنت‌های مبارزاتی طبقه‌ی کارگر را بازکشف نمودند و شروع به صحبت با زبان انقلاب کردند."

با وجود این، همه‌ی کارگران مانند این کارگران جوان واکنش نشان ندادند و تنها یک اقلیت تماسی نزدیک با دانشجویان و گروه‌های انقلابی گرفتند. اکثریت قاطع کارگران تحت تأثیر سازمان‌های سنتی، بخصوص CP و فدراسیون اتحادیه‌های صنفی‌اش (CGT)، باقی ماندند.

اتحادیه‌ی صنفی مداخله می‌کند

اولین چاپ اومانیته، در روز شنبه ۱۱ می، روز بعد از "شب سنگرها"، در سه شنبه ۱۴ ماه می، برای راهپیمایی از محل سنت مایکل به ... فراخوان یک تظاهرات داد. هرچند، در همان شنبه نمایندگان UNEF، CGT و CFDT دیدار کردند؛ که در نتیجه‌ی آن، فراخوان اعتصابی عمومی در روز دوشنبه ۱۳ ماه می صادر شد. اومانیته ویژه‌نامه‌ای منتشر کرد با عنوان «سرکوب را متوقف کنید».

رهبان اتحادیه‌ی صنفی یک اعتصاب یک روزه‌ی نمایشی می‌خواستند: یک اعتصاب دیگر در زنجیره‌ی طولانی اعتصابات نمایشی. اما واکنش در ۱۳ ماه می هیچ شباهتی به اعتصاب نمایشی نداشت. ۱۰ میلیون کارگر به خیابان ریختند یعنی چهار برابر بیشتر از تعدادی که در اتحادیه‌های صنفی سازماندهی شدند. تمام کشور فلج شده بود. در پاریس تظاهراتی با حضور ۱ میلیون نفر برگزار شد. علی‌رغم تلاشهای رهبری CP و CGT، عملاً هیچ پرچم سه رنگی در تظاهرات دیده نمی‌شد، یک ناظر بیشتر از سه پرچم فرانسه را نتوانست بشمارد، در حالی که هزاران پرچم سرخ در اهتزاز بودند. رهبران CGT شعار «پول، چارلز» و «تأمین قدرت خرید» را سردادند. دانشجویان فریاد برآوردند «تمامی قدرت به کارگران»، «قدرت در خیابان‌هاست»، «رفقای ما را آزاد کنید»، «دوگل، قاتل» و «CRS=SS». شعارهای اصلی‌ای که توسط توده‌ی کارگران سرداده شده بود نه شعارهای CGT (و رهبری CP) بودند و نه شعارهای دانشجویان انقلابی. شعارهای اصلی آنان عبارت بود از: «۱۰ سال کفایت»، «مرگ بر حکومت پلیسی» و «سوگواری مبارک، ژنرال!». تمامی گروه‌ها سوگوارانه ترانه‌ی مشهور «خداحافظ گول» را خواندند. آنان دستمال‌هایشان را برای ابراز شادی همگان تکان دادند.

در پس تفاوت در انتخاب شعارها تفاوت‌های سیاسی جدی نهفته است. رهبران CGT و CP امیدوار بودند که اعتصاب یک روزه و تظاهرات، مانند سوپاپ اطمینان مؤثر عمل کند، که پایان مبارزه باشد. اما آنان نفراتی را که خودانگیخته وارد عرصه شدند را در نظر نگرفته بودند.

در ۱۴ ماه می کارگران هواپیمایی جنوب در نانت اعلان اعتصاب نامحدود کردند. آنان کارخانه را تصرف کرده و کارفرما را در اتاقش زندانی کردند. (اومانیته‌ی روز بعد سعی کرد تا از این واقعه چشم‌پوشی کند. تنها ۷ خط در صفحه‌ی نهم بدان اختصاص داده بود.) روز بعد، ۱۵ ماه می، کارخانه‌ی رنو-کلیون اشغال شد.

در ۱۶ ماه می جنبش اعتصاب و تصرف به تمام کارخانه‌های رنو گسترش یافت. در بیلانکو اعتصاب کنندگان خواسته‌هایشان را اعلان کردند: حداقل هزار فرانک در ماه، بازگشت فوری بدون کم شدن دستمزد تا ۴۰ ساعت در هفته، بازنشستگی در ۶۰ سالگی، دستمزد کامل برای روزهای اعتصاب، آزادی تشکل صنفی در کارخانه. این مطالبات جمعاً توسط تمامی کارخانه‌های بزرگ کشور انتخاب شده بود.

در پیروی از کارگران کارخانه‌ی رنو، تمامی کارخانه‌های مهندسی، ماشین و هواپیما اعتصاب کرده و به تصرف کارگران درآمدند. در ۱۹ ماه می ترامواها همراه با سرویس‌های نامه و تلگراف، متوقف شدند. مترو و اتوبوس‌ها در پاریس نیز همین کار را کردند. اعتصاب به معادن و کشتیرانی و هواپیمایی و غیره و غیره رسید.

در ۲۰ ماه می اعتصاب، فراگیر شد. اکنون حدود ۹ میلیون کارگر در حال اعتصاب بودند. کسانی هم که تا آن زمان هیچگاه در اعتصابی شرکت نکرده بودند به اعتصاب پیوستند: رقصنده‌ها، بازیکنان فوتبال، روزنامه نگاران، خانم‌های فروشنده، تکنیسین‌ها. پرچم‌های سرخ در تمامی محیط‌های کاری برافراشته بود. علی رغم دستور رهبران CGT و CP مبنی بر آنکه: «پرچم ما هم سه رنگ و هم سرخ است»، هیچ پرچم سه رنگی دیده نمی‌شد.

رهبری PCF و CGT به کرات در هر شرایطی اعلان کرده بود که خواهان محدود کردن جنبش به مبارزه برای اصلاحات اقتصادی است تا از بالا گرفتن آن تا حد براندازی نظام سرمایه‌داری جلوگیری کند.

در یک کنفرانس مطبوعاتی در ۱۷ ماه می، Séguy اظهار داشت: «این اعتصاب عمومی بدون فراخوانی در حال گسترش است، و با مسئولیت خود کارگران گسترش

می‌یابد». او در این مورد کاملاً درست می‌گفت، زیرا موج اعتصاب بسیار سریعتر از آن پیش می‌رفت که CGT بتواند از آن پیشی گیرد یا حریف آن شود. احتمالاً آشکارترین اظهارات رسمی PCF در مصاحبه‌ای با Séguéy ذکر شد که در ایستگاه شماره ۱ اروپا در ۱۹ می پخش شد، متنی که توسط اومانیتیه در ۲ اکتبر ارائه شد، این چنین بود:

"سوال: کارگران در حال اعتصاب تقریباً در همه جا می‌گویند که تا آخر راه ادامه خواهند داد. شما از این چه برداشتی می‌کنید؟ اهداف شما چیست؟"

Séguéy: اعتصاب آنقدر قدرتمند است که کارگران مسلماً قصد دارند در انتهای چنین جنبشی رضایت کامل را بدست آورند. «آخر راه» برای ما، یعنی اتحادیه‌ی سندیکالیست‌ها، به معنای رسیدن به خواسته‌هایی است که همواره برای آنان جنگیده‌ایم اما کارفرمایان و دولت همواره از رسیدگی بدان‌ها سرباز زده‌اند... «آخر راه» به معنای افزایش کلی دستمزدهاست - هیچ دستمزدی کمتر از ۶۰۰ فرانک در ماه نباشد - [حداقل ... ۲۵ فرانک در هفته است] - امنیت شغلی، سن بازنشستگی پایین‌تر، کاهش ساعات کاری بدون کاهش دستمزد، و حمایت و گسترش حقوق اتحادیه‌ها ...

س: می‌خواستیم از شما بپرسم که چرا امروز فراخوانی برای یک اعتصاب عمومی ندادید؟

ج: سؤال بسیار جالبی است. ما بارها در ۲۴ ساعت گذشته در تنگنا قرار گرفتیم. خوب! کاملاً ساده است، زیرا اعتصاب عمومی در شرف وقوع است بی‌آنکه ما مجبور به دادن دستوری باشیم، اعتصاب تحت کنترل خود کارگران است بدون ضرورت تصمیم‌گیری از سوی رهبری مرکزی. ترجیح ما این است که این امر تحت کنترل خود کارگران باشد...

س: اگر اشتباه نکنم، در اساسنامه‌ی CGT آمده است که هدف این سازمان براندازی نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آن با سوسیالیسم است. در رویدادهای

حال حاضر که امروز بعد از ظهر شما بارها گفتید که استثنایی و مهم بودند، چرا CGT از این فرصتِ منحصر بفرود برای صدور یک فراخوان استفاده نکرد؟

ج: این درست است که CGT به کارگران مفهوم اتحادیه‌ی صنفی‌گرایی را ارائه می‌دهد یعنی این که هدف نهایی‌اش حذف کارفرمایان و کارِ مزدی است. درست است که این هدف در بند اول اساسنامه ذکر شده است و این هدف بنیادین CGT باقی می‌ماند... اگر آنها (دیگر احزاب جناح چپ) تصمیم به هم‌فکری با ما بگیرند، اتحادیه‌های صنفی به نمایندگی کارگران، CGT برای تصمیم‌گیری در مورد چنین برنامه‌ای، داوطلبانه خود را در چنین پروژه‌ای داخل می‌کند و نقش خود را تمام و کمال در کنش احزاب چپ برای دستیابی به پیروزی یک آلترناتیو دموکراتیک در کشور ایفا خواهد کرد. برداشت من اینست که برای این کار، این باید خواست کارگران و خوانواده‌هایشان باشد."

تحت فشار وقایع، رهبری CGT و CP، که از مورد حمله واقع شدن از طرف بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر ترسیده بود، حتی اگر یک اقلیت، تصمیم به حمایت از جنبش اعتصاب می‌گرفت، برای مهار آن، آن را مجازات و کنترل کرد. به ندرت روزنامه‌نگاری در آن زمان در پاریس یافت می‌شد که این را کاملاً آشکارا ندیده باشد. برای مثال، در پاریس خبرنگارِ آبزور موقعیت را این‌گونه تشریح کرد:

"در سرتاسر فرانسه یک موج آرام، فرمانبردار و بسیار قویِ قدرت طبقه‌ی کارگر، کارخانه‌ها، کشتی‌سازی‌ها، معادن، ایستگاه‌های راه آهن، گاراژهای اتوبوس، دفاتر دسته‌بندی پستی را فرامی‌گیرد.

قطارها، پست‌ها، پروازهای هوایی عملاً در حالت تعطیل به سر می‌برند. خطوط تولید در کارخانه‌های تولیدکننده‌ی مواد شیمیایی، فولاد، فلزکاری، منسوجات، کشتی‌سازی و بسیاری دیگر از صنایع به تدریج کند شده و سپس کاملاً متوقف شده‌اند.

حدود ۱ میلیون مرد و زن در صنایع کلیدی محل‌های کار خود را تصرف کرده و دروازه‌ها را می‌بندند. بسیاری کارفرمای گیج و ناتوان، در دفاتر فروش خود زندانی می‌شوند.

فلج شدگی، که ساعت به ساعت در طول کشور حرکت می‌کند، به سفارش حزب کمونیست فرانسه و بازوی اتحادیه‌ی صنفی‌اش CGT می‌باشد و از سوی اتحادیه‌های دیگر دنبال می‌شود. این یک تظاهرات تحمیلی از قدرت سازمان یافته‌ی حزب کمونیست است. آنان داوران شرایطاند. اگر دولت خواهان مصالحه باشد باید با آنان طرف شود."

اما پارادوکس حاکم بر این هرج و مرج کنترل شده این است که اتحادیه‌های کمونیستی و دولت گولیست درگیر در ماجرا، واقعاً در یک سوی سنگرها هستند. آنان همانطور که می‌بینیم از جامعه‌ی فرانسه حمایت می‌کنند.

نقطه‌ی عطف بحران دیرتر از انتظار در شبِ شنبه پدیدار گشت. تشکیلات - نه تنها دولت بلکه همچنین بوروکرات‌های اتحادیه‌های عظیم کمونیستی - ناامیدانه برای دفاع متحد شدند.

این نشانه‌ی واقعی جنبش وسیع اعتصابی با سازماندهی کمونیستی است. CP مانند ژاندارم اقتصاد فرانسه، مانع عبور و مرور شد و آنرا متوقف کرد.

حزب کمونیست ارتودوکس تنها با بسیج نیروی نمایشی‌اش می‌تواند به آژیتاتورهای دانشجو رودست بزند و ویروس انقلابی آنان را ایزوله کند. [۴]

برپایی طوفان

ذکر اینکه جنبش دانشجویی به مثابه چاشنی یا جرقه، برای برافروزی طبقه‌ی کارگر عمل کرد، درست است. اما به تنهایی می‌توانست تنها راه کوتاهی را برای روشن ساختن انفجار طی کند. باید آتش زنه‌های خشک بسیاری وجود می‌داشت تا جرقه شعله‌ور شود. در واقع، دو سال آخر قبل از ۶۸، شاهد بالا گرفتن سریع درگیری در کارخانه‌ها بود. بارها طغیان اختلافات صنعتیِ خشونت‌آمیز، شاهد تسخیر کارخانه‌ها، زندانی شدن کارفرمایان توسط کارگران، جنگ‌های خونین با CRS بود. این کشمکش‌ها آخرین تمرین نمایش

برای ماه می ۱۹۶۸ بود. همان سال CGT به کرات اعتصابات نمایشی را شامل اعتصاب یکروزه سازماندهی کرد. در این درگیری‌ها رهبری مسایل سیاسی و انتخاباتی را با مطالبات ساده‌ی نان و کره در هم آمیخت. این‌ها نیز تمرین آخرین نمایش برای کنش بوروکراسی در ماه‌های می و ژوئن ۱۹۶۸ بود.

در ۱۷ ماه می ۱۹۶۶ همه‌ی اتحادیه‌ها به اعتصاب فراخوان دادند. این ظاهراً یکی از مهمترین اعتصابات جمهوری پنجم بود. این اعتصاب علیه فدراسیون ملی کارفرمایان و نیز دولت جهت داده شده بود و بسیار گسترده بود. [۵] برای ۲۳ ماه نوامبر در پاریس اتحادیه‌های CGT و CFDT تظاهراتی را برای حذف ... برنامه‌ریزی و به سمت محل ... راهپیمایی کردند. گرچه، در ۱۹ ماه نوامبر پلیس تظاهرات را ممنوع کرد و اتحادیه‌های صنفی سپس آن را لغو کردند اما حدود ۴۰۰۰ نفر از مردم تا بلوار مگنتا راهپیمایی کرده و آنرا اشغال کردند، در همین نقطه آنان با پلیس درگیر شدند. [۶]

در فوریه‌ی ۱۹۶۷ اعتصاب توده‌ای جدیدی فراخوان داده شد، که عمدتاً شامل صنایع دولتی و برخی کارمندان دولتی می‌شد و این جنبش جز در ایالات (استان‌های غیر از پایتخت) شامل کارگران بخش خصوصی نبود: ۷۵ درصد کارگران الکتریسیته برای ۲۴ ساعت به خیابان‌های ریختند؛ راه آهن در یک اعتصاب ۴۸ ساعته فرورفت؛ ۴۰ درصد از پستچی‌های پاریس و ۲۴ درصد از پستچی‌های ایالتی را به اعتصابی ۲۴ ساعته درآورد؛ درصد قابل توجهی از کارگران حمل و نقل پاریس در اعتصابی ۲۴ ساعته شرکت کردند؛ عملاً ۱۰۰ درصد معلمان دبستان و درصد بسیار زیادی از معلمان راهنمایی برای یک روز بیرون آمدند. در صنعت خصوصی حمایت از اعتصاب بسیار نامشخص بود. همچنین تخمین وسعت آن به سبب ماشین‌های بسیاری که به علت افت فشار از کار افتادند بسیار مشکل بود. [۷]

کارفرمایان با راه ندادن کارگران به محل کارشان در جهت شکستن قوای کارگران در موارد بسیاری اعتصاب ۱ فوریه را تلافی کردند. مهم‌ترین مورد راه ندادن در کارخانه‌های "داسو" در بردکس و فلزکاری در Villerupt بودند.

پس از بسته شدن درب داسو Dassault به روی کارگران، اعتصاب مردمی خودجوشی بروز پیدا کرد و تا سه هفته ادامه یافت. این اعتصاب به ویژه به سبب ستیزه‌گری‌اش، استثنایی بود. این اعتصاب در دسامبر گذشته با ممانعت و کنش‌های دیگر مواجه شده بود. در برخی کارگاه‌ها، کارگران دست از کار کشیده و تنها به چاپ اعلامیه‌ها پرداختند. هنگامی که رییس هیأت مدیره از کارخانه بازدید کرد، توسط

کارگران محاصره شد و تا زمانی که قول داد در مورد دستمزدهای شان کاری کند، آزادش نکردند. مسئله‌ی تسخیر کارخانه به بحث گذاشته شد، اما اقدامی صورت نگرفت. کارگران پی در پی در خیابان‌ها تظاهرات برگزار می‌کردند. آنان شهردار محلی را دستگیر و وادار به کناره‌گیری کردند. بطور کلی، آن‌ها اطمینان حاصل کردند که تظاهرات و نبردهای شان در خیابان‌ها تمامی ظرفیت تبلیغاتی را داشته است. نبرد آنان، جرقه‌ی اتحاد جنبش‌ها را زد؛ با راهپیمایی اصناف در بوردو، اعتصاب دو ساعته‌ی همبستگی توسط سه فدراسیون کارگران فولاد و غیره، کارگران پیروز شدند. [۸]

اعتصاب مردمی را که در ناحیه‌ی لیون آنرا پی‌گیری می‌کردند به شدت تحت تأثیر قرار داد.

اعتصاب داسو Dassault تمام نشده بود که اعتصاب Rhodiaceta شروع شد. Rhodiaceta یک کارخانه‌ی منسوجات الیاف مصنوعی در "بسانکو" بود که ۳۰۰۰ کارگر را در استخدام خود داشت. کارگران اعتصاب بزرگی داشتند، کارخانه را تصرف کردند و از ورود رییس کارخانه جلوگیری کردند. اعتصاب و تصرف از سوی CGT به عنوان تجاوز به حقوق قانونی مالکان تقبیح شد و به طور مبهمی از سوی CFDT حمایت شد. اعتصاب کنندگان جلساتی در مورد اقتصاد سیاسی، اجرای موسیقی محلی و حراج نقاشی توسط نقاشان محلی برگزار کردند. اعتصاب به اندازه‌ی "داسو" تحت کنترل کارگران عادی نبود اما با این حال کارگران فریب آرام شدن توسط کارفرمایان و پیش‌قدمی اتحادیه‌ها را نخورده بودند. اعتصاب به Vaise، Saint-Fons Belle، Etoile، Vénissieux در نزدیکی لیون و Péage-de-Roussillon گسترش یافت. روی هم رفته ۱۴۰۰۰ کارگر Rhodiaceta در اعتصاب بودند.

سپس اعتصاب به Berliet گسترش یافت - سازنده‌ی کامیون - که ۱۲۰۰۰ کارگر در استخدام خود دارد. CGT و CFDT تنها فراخوان اعتصابی دو ساعته دادند، اما کارگران اعتصاب نامحدود و کارخانه را تصرف کردند. برلیت اعلان تعطیلی کرد و از CRS خواست که کارخانه را تخلیه کند. هرچند، به علت عدم هماهنگی بین اتحادیه‌ها دستاورد ناچیزی حاصل شد.

این اعتصاب، اعتصاب دیگری را در ۱ مارس از سوی ۳۰۰۰ کارگر فلزکاری St Nazaire به دنبال داشت. روش این اعتصاب نیز مانند "داسو" بود، روحیه‌ی مردم کاملاً بالا بود. اعتصاب از بالا هدایت نمی‌شد بلکه از درون جلسات اعتصاب کنندگان اداره می‌شد.

در ۱۸ مارس درب کارخانه به روی ۸۰۰۰ کارگر کشتی‌سازی Chantiers de l'Atlantique "شانتییرز آتلانتیک" به بهانه‌ی بی‌انضباطی بسته شد.

در ۳۰ مارس تظاهراتی بین اتحادیه‌ای در نانت برگزار شد. برای این تظاهرات گردهمایی در تعدادی از شهرهای مختلف سازماندهی شده بود (ون، لورن، مارسسی، لوهاور، سنت‌اتین و دیکازویل).

در ۱۱ آوریل اعتصابی عمومی در سنت St Nazaire در هر دو بخش خصوصی و دولتی برگزار شد. آنجا تقریباً تظاهرات روزانه‌ی اعتصاب کنندگان دنبال می‌شد. پس از سه هفته اعتصاب رأی‌گیری که در مجمع بزرگی از کارگران انجام گرفت، نشان داد ۸۷ درصد به نفع ادامه‌ی اعتصاب رأی دادند. هرچند هنگامی که اعتصاب پس از دو ماه پایان پذیرفت، تنها دستاورد کارگران افزایش کمی در دستمزد بود.

در ۲۷ آوریل اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته در سرتاسر Loire-Atlantique فراخوان داده شد.

از سوی سه کنفدراسیون اتحادیه‌ی صنفی، CGT، CFDT و FO (جناح راست فدراسیون سوسیالیست)، به علاوه‌ی FEN، اتحادیه‌ی معلمان، اعتصاب عمومی یک روزه برای ۱۷ ماه می فراخوان داده شد. هدف اعتصاب، اعتراض به تدابیر دولت برای مختل شدن امنیت اجتماعی بود. در بخش دولتی اعتصاب صد درصد فراگیر بود؛ در بخش خصوصی اعتصاب، عظیم بود اما فراگیر نبود. در تظاهراتی در پاریس در حمایت از اعتصاب ۱۵۰۰۰۰ نفر شرکت کردند. همچنین در استان‌هایی مانند لیون، مارسسی، سنت‌اتین و بوردو تظاهراتی برگزار شد.

گرچه شعارهای اصلی در این تظاهرات مخالفت با مختل شدن امنیت اجتماعی بود اما شعاری که عملاً بیشترین پاسخ را دریافت کرد «تمامی قدرت به کارگران» بود. در تمام تظاهرات‌ها سرود انترناسیونال جایگزین سرود *Marseillaise* شد. [۹]

در شرف مقدمه‌ی اقدامات امنیت اجتماعی جدید (۳۱ اکتبر)، موج جدید اعتصابات و تظاهرات یک‌روزه‌ی رسمی پدیدار گشت. اعتصاب کنندگان در لومان Le Mans، از جمله کارگران رنو که خود پیش از این یک هفته تظاهرات کرده بودند، به تظاهرات در پنج نقطه‌ی مهم شهر که پلیس اجازه داده بود، قانع نشده و به سمت اداره‌ی پلیس پیش رفته و با CRS جنگیدند. سنگ‌ها در مقابل نارنجک‌های گاز اشک آور استفاده می‌شد، مشت‌های برهنه در مقابل کلاه‌خودها و باتوم‌ها، انبوه مردم غیر نظامی در مقابل ماشین‌های ضد گلوله.

۲۱ اکتبر شاهد تظاهرات بزرگی با حدود ۱۰۰۰۰ نفر در پاریس بود از باستیل تا محل جمهوری. در شهر مارسی در همان روز راهپیمایی ۳۰۰۰ نفره‌ای رخ داد. که بدون هیچ حادثه‌ای، برگزار شد و پلیس در تمام طول راه آن را اسکورت کرد.

در رنو- فلینتز تجمعات دو ساعته ای در ۱۲ و ۱۳ اکتبر برگزار شد که بیشتر کارگران از آن حمایت کردند. قریب ۵۰۰۰ نفر جلوی کارخانه جمع شدند، بسیاری از کسانی که معمولاً مردد بودند بدان‌ها پیوستند. هنگام غروب CGT و CFDT تصمیم به تکرار این عمل در دوشنبه‌ی بعدی گرفتند. اما در آن روز مجادله‌ای بین CGT و CFDT در گرفت و تظاهرات توسط اتحادیه‌ها لغو گشت. به همین سبب، در روز شنبه CFDT موفق به گردهم آوردن تنها ۳۰۰ کارگر در تظاهراتی دلسردکننده شد. [۱۰]

روز آکسیون ملی دیگری برای ۱۳ دسامبر فراخوانده شد. کارگران شروع به نشان دادن علایم واضح بیزاری از این اعتصابات نمایی نمودند. در صنعت خصوصی اعتصاب بسیار محدود بود - سه ساعت در رنو، اعتصابات در مقیاس کوچک در صنعت ساختمان‌سازی، در غذا، بانک‌ها و تجارت، نزول بسیار عظیمی نسبت به اعتصاب ۱۷ ماه می بود. [۱۱]

آغاز ۱۹۶۸ شاهد اعتصاب بزرگی در شهر "کن" بود، که ۴۸۰۰ کارگر در Saviem Blainville به خیابان‌ها ریختند. این اعتصاب از ۲۲ ژانویه آغاز گشت. در انتهای هفته‌ی اول پلیس تظاهراتی از اعتصاب کنندگان، حمایت کنندگان از دیگر کارخانه‌ها و دانشجویان را با روشی وحشیانه و مخصوصی مورد حمله قرار داد. سنگرها ساخته شدند و مقاومت قهرمانانه‌ای به CRS عرضه شد. ۲۰۵ نفر مجروح شده (که از میان آنان ۱۶ نفر در بیمارستان نگهداری می‌شدند) ۸۵ نفر بازداشت شده و ۱۳ نفر محکوم به حبس در زندان بین ۱۵ روز تا سه ماه شدند. یک پرتقالی پس از گذراندن دوره حبس‌اش اخراج شد. مدیریت با قول اینکه مجازاتی در کار نخواهد بود تلاش کردند شکاف ایجاد کنند و اتحادیه‌ها با موافقت با عقب‌نشینی اعتصاب‌کنندگان تلاش به سرکوب آنان کردند. اعتصاب سرانجام در ۶ فوریه پایان پذیرفت. اعتصاب با پیروزی خاتمه نیافت اما شکست نیز نخورد، بطوریکه حکم‌های علیه کارگران پس گرفته شد. گرچه، مسئله‌ی بسیار مهم، این واقعیت بود که این اعتصاب روح مبارزه‌ی واقعی را به روی صحنه آورد.

این تاریخ خلاصه شده از اعتصابات دو سال پیش از می ۱۹۶۸ نشان می‌دهد که تمرین‌های بسیاری برای رخداد بزرگ وجود داشت، هم از جانب کارگران و هم بوروکراسی اتحادیه‌ها. موج اعتصاب به سرعت در حال برخاستن بود، جنگجویی آنان با خشونت بزرگتر CRS مواجه می‌شد؛ و مهارت بوروکراسی اتحادیه‌ها در انحراف مبارزات

نیمه شورشی به اعتصابات «نمایشی»، «هشدار» و «چرخشی» بارها و بارها در معرض آزمون قرار گرفت. [۱۲]

نقش بوروکراسی اتحادیه‌های صنفی به عنوان ترمز مبارزه‌ی واقعی کارگران توسط ارگان تئوریک **Voix Ouvrière** بطور مختصر بیان شده بود:

"پس از جنگ جهانی دوم اتحادیه‌های صنفی فرانسه عملاً هیچ گاه جنبش‌های اعتصابی را در هیچ ناحیه‌ای سازماندهی یا هدایت به سوی پیروزی نمودند. به جز تعداد کمی استثنا، تنها اعتصابات بلند مدتی که رخ دادند، (اعتصاب کارمندان دولتی در ۱۹۵۳، اعتصاب کشتی‌سازی ساحل غربی در ۱۹۵۵، اعتصاب معادن زغال سنگ در ۱۹۶۳)، همگی بدون اتحادیه‌های صنفی شروع شده و علی‌رغم مخالفت‌های آنان ادامه یافتند. در تمامی موارد اتحادیه‌های صنفی تلاش به بازگرداندن افراد به سر کارشان نمودند و سرانجام بدون بدست آوردن هیچ‌گونه رضایتی برای اعتصاب کنندگان در انجام این کار موفق شدند."

اما بوروکراسی اتحادیه‌ی صنفی اگر به طور آشکار در تضاد با مقاومت تمام کارگران در برابر استثمار می‌شد، نمی‌توانست نفوذش در کارگران و کنترلش بر جنبش را حفظ کند. بنابراین ملایمت‌اش در «مبارزات»:

"اگر مبارزات اقتصادی واقعی نباشد، CGT باید تقلید از آنان را سازماندهی کند؛ که از آنجا اعتصابات به اصطلاح «نمایشی»، «هشدار»، «چرخشی»، «محدود»، اعتصابات عمومی ... ۲۴ ساعته، غیره ... که بورژوازی می‌تواند تحمل کند خواهد بود و با این فرض، شری لازم است اما تهدید نیست. این بی‌تأثیر است، اما کارگران عموماً این بی‌اثری را به شرایط سیاسی نسبت می‌دهند (یک حکومت استبدادی و غیره). و حتی اگر کارگران از این بی‌اثری و از دورویی رهبری ملی اتحادیه‌ها مطمئن باشند، نظام‌های بوروکراتیک در هنر تحریک نکردن بحران‌های اجتماعی استاد شده‌اند. به محض آنکه کارگران برای شروع جنگ آماده باشند در هر ناحیه‌ای آنان درگیر اعتصابات محدود به ۱ یا دو ساعت در روز می‌شوند که سترون، بی‌اثر و دلسردکننده است. این بهترین وسیله‌ای است که بوروکرات‌ها برای ممانعت از مبارزترین کارگران برای همراه کردن آنانی که کمتر مبارزند، یافته‌اند: آنان مجبور می‌شوند به تنهایی

بجنگند. گاهی اوقات حتی اعتصابی ۲۴ ساعته برای تمامی یک شاخه یا حتی کل کشور سازماندهی می‌شود... پس از چنین روز، مبارزان به کارگران اظهار داشتند که اعتصاب عمومی عملی نمادین است بدون هیچ پیگیری‌ای و این که بنابراین کنش‌های ایذاکننده بهترند. پس از ۲۰ سال پایان چنین کنش‌هایی هنوز مشخص نیست، و کارگران فرانسه هنوز گرفتار جامه‌های تنگی هستند که بوروکراسی‌های اتحادیه‌ای برای‌شان دوخته است. [۱۳]

اعتصاب

"اعتصاب ماه می ۱۹۶۸ واکنشی بود در مقابل سال‌های سرخوردگی و سیاست‌های بی‌اثر سازمان‌های سنتی. متأسفانه کارگران در وهله‌ی اول به خاطر کمبود آلت‌رناتیوی معتبر نتوانستند سازمان‌های سنتی را کنار گذارند. اعتصاب بنابراین بسیار مغشوش بود و نه با پیروزی کلی و نه با شکست کامل پایان یافت بلکه با بن بست مواجه شد."

گرفتن تصویری سراسری و واضح از گسترش اعتصاب، فرم کنش و سطح درگیری و به طور دقیق فهمیدن آن که چگونه بازگشت به کار اتفاق افتاد به واقع غیر ممکن است. تمام آن چه می‌توان انجام داد کنار هم قرار دادن رویدادها در شرایط خاص و سعی در کشف الگوهای مشابه است.

اولین نکته‌ی قابل توجه آن است که تنها در نمونه‌های کمی کمیته‌های اعتصاب به طور دموکراتیک انتخاب شده بودند. عملاً در هر کارخانه اتحادیه صنفی نمایندگان را کاندیدای کمیته‌ی اعتصاب کرد. در رنو اقدامات اندکی برای برگزاری انتخابات توسط کارگران عادی صورت گرفت اما به جز در یک قسمت توسط CGT و CP سرکوب شد. در کارخانه‌ی سیتروئن مرکز کمیته‌ی اعتصاب رسماً انتصابی به چالش کشیده نشد اما در یکی از کارخانه‌های فرعی آن در نانت این اتفاق افتاد اما اقدام با شکست مواجه شد. در مقابل این در کارخانه‌ی شیمیایی Rhône-Poulenc-Vitry خواست کمیته‌ی اعتصاب کارگران عادی به قدری قوی بود که کمیته‌ی رسمی منحل شد و کمیته‌ی جدیدی توسط کارگران اتحادیه‌ای و غیر اتحادیه‌ای به طور یکسان انتخاب گردید. [۱۴]

جالب است که حتی در سیتروئن که برای شانزده سال هیچ اعتصابی نداشت و تنها هفت درصد کارگران در اتحادیه‌های صنفی سازمان یافته بودند بوروکرات‌های اتحادیه همچنان موفق به جلوگیری از انتخابات دموکراتیک کمیته‌ی اعتصاب کارگران عادی شدند و یک کمیته‌ی تعیین شده را تحمیل کردند. آنان حتی پیش از آن که اعتصاب شروع شود برای انجام این کار شتافتند زیرا از آن هراس داشتند که به علت ضعف اتحادیه کنترل امور از دست آن‌ها خارج شود. این هم چنین دلیل آن است که چرا مقامات رسمی تمام وقت CGT بودند که مسئولیت فراخوان برای اعتصاب را پیش از همه به عهده گرفتند.

سیاست کلی اتحادیه حداقلی کردن درگیری‌های کارگران در اعتصاب برای تصرف کارخانه‌ها بود. اکثریت قاطع کارگران احتمالاً در حدود هشتاد یا نود درصد به خانه فرستاده شدند. کسانی که در کارخانه‌ها باقی ماندند عمدتاً اعضای CP و CGT بودند. آنان از دیدار با دانشجویان انقلابی منع شده بودند که دلیل اصلی برای قفل شدن دروازه‌های کارخانه بود.

عامل دیگری که در درگیری کارگران و هم چنین روحیه‌ی آنان تأثیر می‌گذاشت استعفای داوطلبانه‌ی کارگران جوان از کارخانه‌ها در طی اعتصاب بود. کارگران جوان را که نقشی کلیدی در تقویت ستیزه‌گری و پرورش ایده‌های نو داشتند - به علت جو بوروکراتیک غالب در بسیاری کارخانه‌ها - ترجیح دادند آن‌را رها کرده و در مبارزات خیابانی دانشجویان شرکت جویند - بدین سان کارخانه‌ها را برای بوروکرات‌ها باقی گذارند.

هم چنین هنگامی که اعتصاب از نقطه‌ی اوجش گذشت حس درگیری رو به افول نهاد. در Rhône-Poulenc که روزهای اول کمیته‌ی کارگران عادی قدرتمندی داشت اقدام در جهت فعال کردن مبارزه به بی‌تفاوتی انجامید. نزدیک به شروع ژوئن خستگی فکری مشخصی مستولی گشت؛ همچنین بسیاری از موضوعات بحث رو به اتمام گذاشت.

پس از بازگشت از تعطیلات کوتاه مدت، تصرف به همان اندازه قوی بود اما روحیه‌ی آنان به هیچ عنوان مانند قبل نبود: بازی با ورق، توپ و والیبال جایگزین بحث‌های طولانی شده بود. [۱۵]

عامل دیگری که به عدم درگیری در اعتصاب کمک می‌گیرد، منزوی کردن کارگران مهاجر بود که بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر فرانسه را تشکیل می‌دادند.

کارگران خارجی اغلب کمتر در سازمان‌های موجود جمع می‌شوند و به‌خصوص بیشتر آسیب‌پذیرند. برای مثال در سیتروئن پس از بازگشت به کار مدیریت کارگران خارجی را در صورت شرکت نکردن در اضافه کاری تهدید به توقیف مجوز اقامت کرد (عملی غیرقانونی). [۱۶]

برخی جاها شکل متفاوتی از خود بروز دادند. به عنوان مثال در نانت و St Nazaire کمیته‌ی اعتصاب فرمانداری شهر را به تصرف خود درآورد. اعتصاب کنندگان قیمت‌ها را کنترل می‌کردند. همسران آنان سبزیجات را مستقیماً بین مشتری‌ها توزیع کردند. اعتصاب کنندگان پمپ بنزین‌ها را اداره کرده و بنزین را توزیع کردند:

"گذشته از این مراقبت از فرزندان اعتصاب کنندگان توسط معلمین و مسئولین اردوهای تعطیلاتی کودکان که به صورت اتحادیه درآمد بودند به عهده گرفته شده بود... خانواده‌های اعتصاب کنندگان در بدترین شرایط مالی کوپن‌های غذایی را داشتند که از سوی اتحادیه‌ها بدان‌ها عرضه شده بود. کوپن‌ها با مقدار مشخصی از غذا مساوی بود. برای هر کودک زیر سه سال یک کوپن یک فرانکی (یک شیلینگ و نه پنس) شیر، و برای هر شخص بالای سه سال سه کوپن پانصد گرمی (کمی بیش از یک پوند) نان و یک کوپن یک فرانکی برای مواد غذایی عمومی بود. [۱۷]"

آشکارترین کمبود در اعتصاب شبکه‌ی ارتباطی کمیته‌های اعتصابی مختلف بود. این شبکه حتی برای کارخانه‌های متعلق به یک شرکت نیز وجود نداشت.

اگرچه CGT نمی‌توانست اعتصاب را متوقف کند اما قادر بود با جدا کردن جنبش از هم کارشکنی کند - با گرفتن آن چه که جنبش توده‌ای طبقه به عنوان یک کل بود و تقلیل آن به یک سری مبارزات منفصل در صنایع مختلف. بدین سان در ۲۷ ماه می کمیسیون اجرایی CGT اعلام کرد: «آن چه که دولت و کارفرمایان در یک سطح بین اتحادیه‌ای و ملی بر سر آن توافق نکردند ما باید در سطوح دیگر به وسیله‌ی مذاکراتی که باید فوراً خواستار آن شویم در هر شاخه‌ی جداگانه‌ی صنعت و تجارت به دست آوریم همان طور که در بخش‌های ملی و دولتی در حال پیگیری هستند.»

بدین سان مذاکرات با کارفرمایان مختلف اعتصاب را از حالت عمومی به مجموعه‌ای از اعتصاب‌های جداگانه تبدیل کرد.

نه تنها هیچ شبکه‌ای از کمیته‌های اعتصاب وجود نداشت بلکه در عمل بوروکراسی‌های اتحادیه‌ی صنفی تمام تلاش‌شان را در جهت منزوی کردن یک کمیته‌ی اعتصاب از یکدیگر انجام می‌دادند. بنابراین برای مثال CGT رنوبیلانکورد در ۲۳ ماه می از پذیرش نماینده از رنو فلینز سر باز زد. [۱۸]

متأسفانه هیچ سازمان ملی‌ای آن قدر قوی نبود که برای کمیته‌ی اعتصابی که به طور دموکراتیک توسط همه‌ی کارگران، اتحادیه‌ای یا غیر اتحادیه‌ای، انتخاب شده باشد تحریک کند و لزوم مرتبط کردن آنان را نشان دهد. اگر این‌ها وجود داشتند به طور اساسی مشابه شوراهای ۱۹۱۷ یا شورای کارگری مجارستان در ۱۹۵۶ می بودند.

بازگشت به کار

در ۲۷ ماه می توافق‌نامه‌ی گرئل Grenelle بین نمایندگان اتحادیه‌های صنفی و کارفرمایان تحت داوری وزارت کار حاصل گشت. توافقات می‌توانند به صورت ذیل جمع‌بندی شوند:

- حداقل دستمزد تضمینی برای تمام صنایع از ۲/۲۳ به ۳ فرانک در ساعت افزایش داده شد. برای ۴۰ ساعت در هفته این معادل ۵۱۹ فرانک در ماه می‌شود. شعار اتحادیه‌ها این بود که «هیچ دستمزدی پایین ۶۰۰ فرانک نباشد».
- افزایش عمومی در دستمزدها، ثابت شده برای بخش خصوصی در هفت درصد در یک ژوئن ۱۹۶۸ به اضافه‌ی سه درصد در یک اکتبر. اما از این درصدها آن چه که در طول سال به دست آمده باید کم شود.
- در بخش دولتی و ملی مذاکرات جداگانه‌ای بخش به بخش در حال انجام است.
- دستمزد برای دوره‌ی اعتصاب - یک صورت‌بندی مبهم: پنجاه درصد پرداخت خواهد شد اما باید با اضافه‌کاری جبران شود. در واقع این به سادگی پیش پرداخت دستمزد است.
- عمل کردن به حقوق اتحادیه در کارخانه. هیچ توافقی بر سر این مسئله صورت نگرفت، صرفاً لیست کردن تعداد مشخصی از نکاتی که قرار است موضوع بحث‌های آینده باشد.

• امنیت اجتماعی. سهم هر بیمار از مخارج پزشکی باید از ۳۰ درصد به ۲۵ درصد کاهش یابد. افزایش از ۲۰ درصد به ۳۰ درصد که در ۱۹۶۷ مطرح شد باز پس گرفته نشد.

در مورد نکات دیگر - ساعت کار، بازنشستگی، یک جدول قابل تطبیق با درآمد افراد - هیچ توافقی صورت نگرفت.

حتی پس از آن، زمان بسیاری از رهبری اتحادیه‌ی صنفی صرف شد - حدود سه هفته - تا اعتصاب را به پایان برساند و آنان مجبور بودند تا کارگران را کارخانه به کارخانه تضعیف روحیه کنند.

... رئیس CGT و یکی از رهبران CP اظهار کرد که توافقات «سعادت» را به میلیون‌ها کارگر عرضه می‌دارد که آنان هیچ‌گاه امید به دستیابی به آن را نداشتند» - در ۶۰۰ فرانک در ماه، متذکر می‌شود (۱۰ ... در هفته - کمتر از حداقل ۱۵ ... در هفته که از سوی فرانک کازینز مطالبه شده بود). وی در حالی که این را به کارگران رنو بیلانکو اظهار می‌کرد متحیر گشت، به نظر می‌رسید که هو می‌شود.

در واقع جنبش اعتصابی پس از توافقات گرنل به اوج خود رسید. اما فشار اتحادیه صنفی و بوروکراسی‌های حزب سرانجام به نتیجه رسید، و آنچه که اومانیتته (۶ ژوئن) بازگشت پیروزمندانه به کار نامید آغاز گشت. در برخی مکان‌ها مقاومت در برابر این امر سخت بود.

در ۱ ژوئن در Gare de L'Est پاریس اقدامی برای راه‌اندازی اجباری قطارها صورت گرفت. این اقدام با ممانعت کارگران راه‌آهنی که روی ریل‌ها دراز کشیده بودند، مواجه شد. [۲۰] در ۳ ژوئن کارگران در Sud Aviation (نانت)، که اولین تسخیر آغاز گشت، بیانیه‌ای را صادر نمودند که کارگران را به برقرار داشتن اعتصاب تا پیروزی کامل تشویق می‌کرد. [۲۱] در جایی دیگر واکنش کارگران مبهم‌تر بود. در CSF (Levallois) فراندومی برگزار گشت که در آن دو سوم کارگران به نارضایتی از پیشنهادات کارفرما رای دادند، اما تنها یک سوم به ادامه‌ی اعتصاب رای دادند. [۲۲] در فروشگاه‌های بزرگ پاریس، با بازگشت دوباره‌ی برخی از کارگران پیش از بقیه، بازگشت به کار همراه با تضعیف روحیه به وقوع پیوست. [۲۳]

شکست در پایان دادن به اعتصاب در برخی بخش‌ها به گفته‌ی CGT بدین سبب بود

که:

"... بخصوص برخورد لجوجانه و تخریبی رؤسای که از اعطای امتیازاتی که در هر جای دیگر داده شده بود سرباز می‌زدند. CGT قویاً اصرار می‌ورزد که پرداخت مطالبات در فلز، لاستیک و باقی صنایع با همان منظوری که در باقی بخش‌های بزرگ اقتصاد انجام گرفت، امری ملی است و نیازمند توجه دولت و CNPF ...

CGT عموم مردمی را که فرصت قدردانی از مسئولیت CGT و آرامش میلیون‌ها اعتصاب کننده را داشته‌اند به حمایت قدرتمند از قربانیان یک بی‌عدالتی و عمل مفتضح تبعیض فرا می‌خواند. [۲۴]"

تزویر محض CGT در فراخوان برای اتحاد با کسانی که کماکان در حال اعتصاب بودند، پس از آنکه او خود بهترین شکل اتحاد را با وادار کردن کارگران به بازگشت به کار در جایی دیگر خراب کرد، منجر کننده است.

در ۷ ژوئن با سازش بین گروهک‌ها و دولت، پس از اقدام ناموفق برای تصرف دوباره‌ی کارخانه‌ی رنو در فلینز بازگشتی رخ داد. مقام محلی CGT گفت: «باور این سخت است که به خودخواهی و گستاخی کارفرمایان صنعت مهندسی، حمایتی که از جانب دولت متوجه آن‌هاست، و خشونت‌گری پلیس و این اقدامات در تحریک، پاسخی داده نمی‌شود»

در اغلب موارد برای "بازگشت به کار" با یک رأی گیری دموکراتیک تصمیم گیری شد. در کارخانه‌هایی که بیش از بقیه میلیتانت بودند رأی اغلب بسیار نزدیک بود. به عنوان مثال در رنو، پس از حمله‌ی CRS، رأی از این قرار بود: در بیلانکور، که نمایندگان اتحادیه آشکارا به بازگشت رأی دادند، ۷۸ درصد کارگران از آنان پیروی کردند. اما در فلینز، که حامیان اعتصاب از سخنرانی نمایندگان CGT جلوگیری به عمل آوردند، نسبت به ۵۸ درصد کاهش پیدا کرد (۴۸۱۱ رأی موافق، ۳۸۹۰ رأی مخالف، ۲۵ رأی سفید). [۲۵]

در کارخانه‌ی پژو، در ۹ ژوئن، رأی نزدیک‌تر بود. از میان ۲۵,۸۰۰ کارگر تنها ۵,۲۷۹ نفر شرکت کردند؛ ۲,۶۶۴ رأی به بازگشت، ۲,۶۱۵ رأی مخالف. کار در ۱۰ ژوئن باز آغاز گشت، اما اعتصابی جدید در روز بعد شروع شد، و تا ۲۰ ژوئن ادامه یافت درحالی که ۸۴.۷ درصد ۱۵,۰۰۰ نفری که رأی به بازگشت به کار داده بودند حمایت شد. [۲۶]

در سیتروئن پاریس با پیروی از راهنمایی بوروکرات های CP از میان ۲۴,۷۳۸ کارگر، ۱۸,۵۱۹ نفر رأی دادند که از این میان ۱۳,۱۸۴ نفر (۷۱.۱۸) درصد از بازگشت حمایت کردند. [۲۷]

نقش CGT در این رأی گیری ها در بهترین حالت گیج کننده و در بدترین حالت جنایتکارانه بود. در سیتروئن، به احترام رأی گیری اول، که توسط مدیریت با رأی مخفی بیرون از کارخانه ترتیب داده شده بود، CGT هیچ اقدامی نکرد بلکه به سادگی اظهار داشت که «مردم در رأی دادن آزادند». [۲۸] در دومین رأی گیری برگه های رأی مخفی رنگی مورد استفاده قرار گرفت، و ناظران CGT چگونگی رأی دادن کارگران را مورد بررسی قرار دادند. [۲۹] در Polymécannique (پنتین) CGT مسئله را با اعلام اینکه رأی موافق یا مخالف بازگشت نبوده، بلکه موافق یا مخالف پیشنهادات مدیریت بود، پیچیده تر کرد. [۳۰] در Crédit Lyonnais پاریس، هیچ نظارتی بر رأی دادن نبود از این رو یک نفر می توانست چندین بار رأی دهد. [۳۱] در Thomson-Gennevilliers پیش از اینکه رأی گیری انجام شود، CGT اعلامیه ای توزیع کرده و اومانیته را به فروش گذاشت، که هر دو گویای این بودند که تامسون در حالی که امتیازات بسیاری کسب کرده بود به کار بازگشت. آنان برای کسب اطمینان از اینکه اظهارات شان درست نشان داده شود به کسانی که اعتصاب نکرده بودند نیز حق رأی دادند. [۳۲] در Sev-Marchal, Issy-les-Moulineaux، نه تنها کسانی که اعتصاب نکرده بودند بلکه داوران، ناظران و حتی مدیریت نیز اجازه ی شرکت در رأی گیری برای بازگشت را داشتند. [۳۳]

در این موقعیت چند پاره ی بازگشت، نقش اطلاعات تعیین کننده بود، برای مثال تصمیم گیری برای بازگشت به کار آشکارا به تصمیم گیری در جاهای دیگر وابسته بود. دولت و خبرگزاری بورژوازی تلاش های شان را با CGT ترکیب کردند. معلمین نخست دریافتند که قرار است با خبر رادیو به کار بازگردند. [۳۴] یک تکنیک استاندارد CGT این بود که در یک کارخانه اعلان کند که باقی کارخانه ها تصمیم به بازگشت گرفته اند. [۳۵]

در بخش حمل و نقل پاریس - متروهای زیرزمینی و اتوبوس ها - نمایندگان اتحادیه های صنفی تنها کسانی بودند که از ایستگاهی به ایستگاه دیگر رفتند. آنان به کارگران هر ایستگاه گفتند «شما مخالف بازگشتید اما تنها هستید. دیگران همه خواهان بازگشت به کار هستند». از این رو هنگامی که Depot Rue Lebrun به ادامه ی اعتصاب رأی داده بود، به باقی ایستگاه ها گفته شده بود که ایشان ۸۵ درصد به بازگشت

رأی داده‌اند. پس از صحبت با مقامات رسمی اتحادیه، کمیته‌ی اعتصاب منتخب در Lebrun، با شنیدن اینکه تمامی ایستگاه‌های دیگر به کار بازگشته‌اند، با نادیده گرفتن رأی گرفته شده دستور بازگشت داد. سرانجام، در نتیجه‌ی این روش پس از چهار هفته اعتصاب کارگران حمل و نقل به قدر کافی دلسرد شدند که به بازگشت به کار رأی دهند. [۳۶]

کمیته‌های اقدام محلی مختلف برای گذاشتن واقعیت پیش روی کارگران اعلامیه‌هایی را توزیع می‌کردند اما هیچ سازمانی برای هماهنگ ساختن به موقع اطلاعات ضروری وجود نداشت. هر تغییری داده می‌شد توسط حزبی انقلابی که مجهز به روزنامه و در صورت امکان فرستنده‌ی رادیویی بود!

در این سطح، نقش اتحادیه‌های صنفی کاتولیک پیشین، CFDT، کمی بیش از CGT تحت کنترل CP میلیتانت بود. چنانکه همه بخوبی مطلع‌اند، آنان با CGT در بیلانکو مخالفت کردند و به نمایندگان دانشجویی خوش آمد گفتند. جایی که آنان در اقلیت بودند قادر بودند که نقشی عوام‌فریب بازی کرده و در برخی موارد از خیانت‌های CGT پیشگیری نمایند. بطور مثال در Thomson-Gennevilliers قدرت CFDT مانع از CGT در تمایلش به بازگشت به کار شد. اما CFDT تنها قادر به کار کردن در یک چارچوب بوروکراتیک بود - برای مثال در Thomson-Gennevilliers او رأی گیری در مورد بازگشت به کار که با رأی مخفی انجام گرفته و کارخانه به کارخانه باشد را به سرتاسر کارخانه ترجیح داد. [۳۷] در مقابل آن در پاریس سیتروئن CFDT برای ادامه‌ی اعتصاب فراخوان صادر کرد - اما اقدامی برای سازماندهی تحریم رأی گیری انجام نداد. [۳۸]

در جای دیگر نقش CFDT آشکارا ضد اعتصاب بود. برای مثال در Rhône-Poulenc CFDT در ۱۲ ژوئن علی‌رغم رأی ۵۸۰ به ۴۷۰ با به کارگرفتن کارگران ضد بازگشت، تصمیم به بازگشت به کار گرفت.

Analyses et Documents [۳۹] نقش CFDT را بصورت ذیل جمع‌بندی

می‌کند:

"مواردی هم بودند که CFDT، به علت اینکه در اقلیت بود، تماماً وظیفه‌ای را که از سوی بورژوازی به اتحادیه‌های صنفی سپرده شده بود اجرا می‌کرد، بازگشت به دستور. این به‌طور برجسته در برلین، پژو و رودیستا رخ داد. ما در پژو دیدیم این

CGT بود که با بازگشت مخالفت کرد. همین اتفاق در Berliet-Vénisseux نیز بوقوع پیوست. آنجا CFDT توافقنامه‌ای را امضا کرد که به تصویب FO و CGT رسید. [Confédération Générale des Cadres - اتحادیه‌ی سرپرستان و تکنیسین‌ها]. CGT با آن مخالفت کرد، که با این کار به نمایندگان CFDT اجازه داد نقشی را که در هر جای دیگر توسط CGT در تقبیح دیگران بازی شده بود ایفا کند «رفتار یک اقلیت سکتاریست و ضد دموکراتیک». بازگشت به کار قرار بود در ۱۹ ژوئن با تنها ۵۶ درصد از این رأی‌گیری‌ها تصمیم‌گیری شود.

اقداماتی نیز بودند که بارها و بارها از سوی CFDT برای پیشی گرفتن و حمله به CGT صورت گرفت در سیتروئن، Sud-Aviation، رنو فلینز. سرانجام تصمیم برای اعتصاب نامحدود در ۱۹ ژوئن که در روز بعد لغو شد آشکارا نشان می‌دهد که به هیچ عنوان اقدامی برای بسیج کارگران نبود بلکه تنها مانوری تاکتیکی، جهت یافته بر ضد CGT بود.

روابط بین CGT و CFDT، که پیش از ماه می خوب بود، بسیار بدتر شد؛ برخی انتخابات اخیر برای کمیته‌های کارخانه‌ها نشان می‌دهد که در SAVIEM (کان)، که پیشتر در اکثریت بود، CGT رأی‌ها را بدست آورد، اما در Berliet که CGT در اکثریت بود، CFDT رأی بدست آورد.

در رنو-بیلانکو اعضای CGT آن را ترک گفته و به CFDT پیوستند: در فروشگاه‌های که به نام کرم‌لین شناخته شده است، که تنها یکی از اعضای CFDT پیش از اعتصاب آنجا بود، اکنون تعداد اعضای CFDT برابر با CGT است. [۴۰]

فدراسیون اتحادیه صنفی سوسیال دموکرات، FO، نیز علی‌رغم بضاعت قلیل‌اش سهمیه‌ی اعتصاب شکنی‌اش را تمام و کمال پرداخت. نمایندگان FO، قوی‌ترین اتحادیه در تشکیلات، هیچ توصیه‌ای برای ارائه نداشتند به جز اینکه اعتصاب غیرقانونی است. [۴۱]

بدین نحو تمامی فدراسیون‌های اتحادیه صنفی مطابق میل رژیم درآمدند، همانگونه که به روشنی توسط لوموند صورت‌بندی شد: «کارفرمایان، همانند دولت منافع مقررهای

در وجود یک سازمان صنفی قوی دارند، و آن سازمانی صنفی است که هرآنچه به او گفته شود انجام می‌دهد!» [۴۲]

حتی در قراردادهای صرفاً اقتصادی که در آن CGT سعی در کاهش ستیزه داشت، امتیازاتی برای بخش‌هایی که به منازعه ادامه می‌دادند وجود داشت. در سیتروئن، که CGT موقعیت را کنترل می‌کرد، دستاوردها حداقلی بودند - از ۱۰ درصد افزایش دستمزد، افزایشی که در ۱۰ ژانویه داده شده بود، کسر شد. در عوض خدماتی که ارائه داده شد، اتحادیه‌ها حق اشرار مقاله در کارخانه‌ها را بدست آوردند. [۴۳] در رنو برخی دستاوردهای مهم مافوق و فرای توافقات گرنل بوجود آمدند - اضافه دستمزد از ۲ به ۴ درصد افزایش یافت و کاهش ساعات کار با یک ساعت در هفته بدون کاهش حقوق ماهیانه. [۴۴] در بخش خصوصی، الکتریسیته، گاز، راه آهن، حمل و نقل پاریس، دفاتر پست بود که بزرگ‌ترین دستاوردهای اضافی بوجود آمدند. [۴۵]

اما بازگشت عمومی به کار برخلاف انتظار پایانی برای مبارزه علامت‌گذاری نشد. در مقابل، تجربه به سطح جدیدی از مبارزه منجر شد و بازگشت به کار اجازه‌ی رشد فرم‌های جدیدی از سازمان‌ها را خواهد داد.

گرچه بلوغ کامل جنبش اعتصابی غیر رسمی تنها در پاییز قابل انتظار است اما هم اکنون نیز سطح بالایی از مبارزه وجود دارد. در Issy-les-Moulineaux CSF کارگران واکنش سریعی به اقدام در جهت تبعیض بین اعتصابیون و غیر اعتصابیون نشان دادند. فوراً اعتصاب‌های متعدد کوتاه مدتی بوجود آمد که چند دقیقه قبل اعلام می‌شد و ۷۰۰ یا ۸۰۰ کارگر را در بر می‌گرفت. [۴۶] در رنو، در ۱۹ ژوئن، تعطیلی‌هایی در کار برای حمایت از کارگران خارجی (که در اعتصاب بسیار فعال بودند) در مقابل تهدید عدم تجدید قراردادها صورت گرفت. CFDT در آغاز از این عمل حمایت کرد اما به بهانه‌ی عدم شرکت CGT عقب نشینی کرد. [۴۷]

در رنو (فلینز) پس از اقدامی برای شروع کار در ۱۰ ژوئن، کارگران علی‌رغم مخالفت‌های CGT و CFDT در ۱۱ ژوئن باز کارخانه را تصرف کردند. [۴۸]

یکی از موضوعات اساسی‌ای که کارگران اکنون با آن مواجه‌اند جبران خسارت است - به معنی اضافه‌کاری برای جبران حقوق از دست رفته در طول دوران اعتصاب. بسیاری از کارگران نگران جبران درآمدها پیش از دوران تعطیلات هستند. این یک دلیل بلافصل اصطکاک است. بنابراین در Romainville ، Roussel-UCLAF ، به کارگران اجازه‌ی رأی به اصل جبران خسارت داده شد، اما در شکل نه، و از بسیاری از آنان

خواسته می‌شود که ۱ ساعت بیشتر کار کنند تا هنگامی بیرون بیایند که رفت و آمد واقعاً غیرممکن باشد. [۴۹] در رنو، که یک کامپیوتر برای محاسبه‌ی پرداخت‌ها استفاده می‌شود، هدف اصلی به نظر می‌آید که جلوگیری کارگران از کشف این باشد که چه میزان به سبب آنان بدست می‌آید یا اینکه چگونه محاسبه می‌شود. [۵۰]

علاوه براین، مسئله‌ی دزدی از مزد هم وجود دارد. در سیتروئن ۹۲۵ کارگری که ماهانه بدان‌ها دستمزد پرداخت می‌شود مورد توجه قرار گرفته‌اند. [۵۱] در سیتروئن که پیش از ماه می هیچ اعتصابی برای بیش از ۱۰ سال وجود نداشت هم اکنون ۵۰ تعطیلی کوتاه مدت رخ داده. اعتصاب غیر رسمی که پیش از این در فرانسه ناشناخته بود در حال شایع شدن هرچه بیشتر است و ممکن است موجی از آن در زمستان سربرآورد.

در چنین مبارزاتی اتحادیه‌ها به ایفای نقش مانع‌تراشی ادامه می‌دهند. در *Assurances Générales* پاریس، که جبران خسارت اجباری نیم ساعت در روز وجود دارد - حتی برای غیر اعتصابیون - اتحادیه‌ها با این اصل مخالفت کردند اما از فراخوان برای یک اعتصاب نیم ساعت در روز سر باز زدند. [۵۲]

در سیتروئن CGT که سعی می‌کرد از دفاع کارگران از کارخانه در برابر CRS جلوگیری به عمل آورند، تلاش کرد در توافق نظر برای ستیزه‌ای در طول اعتصاب، تاحدی پیش رفت که اعلامیه‌ای با اشاره به یک مبارز منتشر نمود:

"... آنان سعی کردند فعالیت خود را وارد مرحله‌ی دیگری کنند و اقدام به کارشکنی کردند. X (اعلامیه‌ی اصلی کارگری را نام می‌برد، اما منبع ما از همیشگی ساختن اشاره اجتناب می‌ورزد) خود، این را به کمیسیون CGT معترف شده است.

ما چنین اقدامی را به سبب بیگانگی با گرایش‌ات CGT و مضر بودن برای جنبش طبقه‌ی کارگر تقبیح می‌نماییم. ما رهبری CGT را برای واکنشی قاطع در مقابل چنین اقداماتی اگر بدان‌ها آگاه باشند فرامی‌خوانیم، زیرا آنان در جهت منافع مدیریت سیتروئن و خود رژیم گولیست هستند. مردمی نظیر X و باقی گروهش جایی ندارند، نه در CGT و نه در کارخانه. [۵۳]"

این تصویر، در آن زمان، تصویر بسیار مغشوشی است - خصوصاً به این علت که ما تنها از کارخانه‌هایی که قرار بود در آن‌ها مبارزانی انقلابی وجود داشته باشند که تجربیات‌شان

را با روزنامه‌های خارج در میان می‌گذارند، اطلاعات دقیقی داریم. اما خطوط اصلی - از خیانت‌های اتحادیه و ادامه‌ی مبارزه - واضح‌اند.

کمیته‌های آکسیون

در چپ خلائی وجود داشت. حتی نطفه‌ای از شوراهای هم در کار نبود. شوراهایی که به صورت دموکراتیک کمیته‌های اعتصاب را انتخاب کنند. هیچ حزب انقلابی هم وجود نداشت که وضعیت موجود آن‌را از حزب بطلبد.

به جای شورایی که وجود نداشت و به جای حزب انقلابی که در کار نبود، کمیته‌های آکسیون به وجود آمد!

چه ابتکار بزرگی!

کمیته‌های آکسیون نشانگر ناهمگونی بزرگ در سطح آگاهی مبارزین بود. بیش از همه نشانگر تفاوت عظیمی میان دانشجویان و بخش اعظم کارگران صنعتی بود.

ابتکار ایجاد کمیته‌های آکسیون از سوی دانشجویان بود، به ویژه اعضای *groupuscules* که شامل تروتسکیست‌ها، مائوئیست‌ها، آنارشویست‌ها و افراد مستقل می‌شد. در اواخر ماه ژوئن در پاریس ۴۵۰ کمیته‌ی آکسیون وجود داشت. صدها کمیته‌ی دیگر هم در جای‌جای کشور به وجود آمد.

کمیته‌های آکسیون و *Comités de Base* یعنی کمیته‌های اعضای عادی در جاهای متفاوت، اشکال کاملاً مختلفی داشتند و تنها می‌توان از برخی از آن‌ها نام برد:

Rhône-Poulenc: ۳۹ کمیته‌ی اعضای عادی داشت. هر کدام چهار نماینده را به کمیته‌ی مرکزی فرستادند. این کمیته‌های بنابراین ۱۵۶ عضو داشتند که ۷۸ نفر از آن‌ها دائمی بودند. این نمایندگان انتخابی بوده و هر موقعی می‌شد آن‌ها را از کار معزول کرد. جلسات کمیته‌ی مرکزی هر روزه و به صورت عمومی برگزار می‌شد. [۵۴]

Ministry of Supply: هر روز صبح یک مجمع عمومی برگزار می‌شد. این بدنه‌ی پیش‌تاز اعتصاب را شامل می‌شد و هر روز یک رئیس جلسه‌ی مختلف را انتخاب می‌کرد که نقش آن به اجازه دادن برای بحث آزاد محدود می‌شد. (تا هشتم ژوئن ۱۸ رئیس متوالی انتخاب شد.)

در خارج از کارخانه‌ها، نیاز اصلی تهیه‌ی مواد غذایی بود. جنبش ۲۲ مارس به سازماندهی لازم برای توزیع مرغ و سیب زمینی را کارخانه‌های *Courbevoie* کمک می‌کرد. در

شهر رن با دهقانانی ارتباط گرفته شد که به عنوان اتحاد مرغ خانگی و خرگوش هدیه می دادند. [۵۵]

این ساختارها که ذاتا بسیار دموکراتیک بود، اساسا ابزاری برای ایجاد موقعیت انقلابی و علی‌الخصوص ایجاد یک اعتصاب فعال بودند تا در آن کارگران بتوانند ابزار تولید را کنترل کنند. با پایان گرفتن اعتصاب این فرم‌ها دیگر نمی‌توانستند به بقای خود ادامه دهند. اما استمرار برخی ممکن بود. بنابراین در Issy-les-Moulineaux، CFS یک کمیته‌ی اعضای عادی همیشگی ایجاد شده است.

طول سرپرستی اعضای کمیته‌های مشتکل از اعضای عادی شش ماه است. کمیته‌های مشتکل از نمایندگانی است که توسط اعضای یگانی مرتبط با کمیته‌ها انتخاب می‌شوند. تعداد این نمایندگان ده درصد از کل نیروهاست. نصف آن‌ها هر سه ماه جایگزین می‌شوند. هیچ نماینده‌ای نمی‌تواند دوبار انتخاب شود. هدف از این اقدامات این است که تمامی کارگران به صورت چرخشی مسئولیت را برعهده گیرند. نماینده‌ها را هرزمانی می‌توان معزول کرد. [۵۶]

اما نقش این کمیته‌های اعضای عادی ضرورتا مبهم است. نارضایتی زیادی در بین اعضای غیر عضو اتحادیه وجود داشت چون این بخش تحت رهبری اتحادیه در طول اعتصاب بودند. وسوای این، نارضایتی با درک نیاز به ایجاد شکل‌های دیگر تشکیلاتی بیشتر شد. در بسیاری از موارد این تشکیلات جدید می‌توانستند در مذاکرات به اتحادیه‌ها فشار بیاورند و دامنه‌ی نفوذ اتحادیه‌ها را محدود کنند. اما دو دوره‌ی کوتاه و ناآرام موجود، این اشکال جدید تشکیلات نتوانستند جایگزین اتحادیه‌ها شوند. بلکه پهلوی آن‌ها در یک سازش ناآرام به سر می‌بردند.

یک دلیل این امر، ضرورت فوری برای غلبه بر گرایش‌ها و رفتارهای گذشته بود. برای مثال، یکی از موفقیت‌های چشم‌گیر کمیته‌های اعضای عادی روشی بود که طی آن توانستند کارگرانی را که تا پیش از این در اتحادیه نبودند درگیر کنند (بخشی از بهترین مبارزین از این بخش می‌آمدند) اما در ابتدا در خواست نمایندگی برای کارگران غیرعضو اتحادیه با واکنش نامطلوب کارگران عضو مواجه شد، کارگرانی که آگاهی از اتحادیه نزد آنها گامی مهم و روبه جلو بود. [۵۷]

ضعف کمیته‌های آکسیون با رفتارهای بخش مدیریت کارفرمایان که ترجیح می‌دادند با اتحادیه‌های بوروکراتیک مذاکره کنند، افزایش یافت. در Issy-les-Moulineaux، بخش مدیریت از ملاقات با نمایندگان منتخب کارگران سرباز زد. [۵۸]

اما کمیته های اعضای عادی کاملا پیشرفت جدیدی در کارخانه ها بودند. بنابراین در Romainville ، Rousset UCLAF ، کارگران نمایندگان را در کارگاه های خودشان انتخاب کردند بدون هیچ تشریفات رسمی و بدون دخالت اتحادیه ها تا نامزدهای خودشان را جا بزنند. - کاری که در تا قبل از آن در فرانسه ناشناخته بود. همینطور ، گزارش های رسیده از Rhône-Poulenc نشان می دهد که کمیته های اعضای عادی به خوبی جایگزین اتحادیه ها در دو هفته ی اول اعتصاب شده بودند. تمامی موضوعات شنیده می شد و روی آن بحث می شد و به بهترین آن رای می دادند. (برای مثال پیشنهاد پذیرش کارگران غیرعضو اتحادیه نزد هیات اجرایی). همچنین باید تاکید کنیم که در طول این دوره اعضای اتحادیه هم در کمیته های اعضای عادی بدون هیچ مشکل داخلی مشارکت کردند. در نتیجه می توانیم بگوییم که مسئله ی اعضای عضو و غیرعضو مطرح نبود بلکه فقط متصرفین کارخانه مطرح بود. هیات اجرایی کاملا تحت کنترل تصمیمات کمیته ی مرکزی بود. [۵۹]

در حال حاضر سه نوع اصلی کمیته های آکسیون وجود دارد. (۱) محلهای. هر کسی که در محله ی مشخصی زندگی می کند می تواند به این کمیته بپیوندد. (۲) مکان کار. (۳) کمیته های آکسیون دانشجویی- کارگری. کمیته ی آخری که نقش مهمی در طول اعتصاب ایفا کرد، اکنون در حال نابودی است. در حال حاضر دو نوع کمیته ی اولی فعال تراند. [۶۰]

بزرگترین ضعف کمیته های آکسیون پراکندگی و فقدان چشم انداز آنهاست. اعضای کمیته های آکسیون کاملا و به درستی از بوروکراسی می ترسند. اما هر سازماندهی مرکزگرایی را با بوروکراسی یکسان می دانند، بنابراین بچه را آب تشت به دور می اندازند. در نتیجه به ندرت مشارکتی بین کمیته های آکسیون صورت می گیرد. هنوز خیلی زود است که بگوییم آیا کمیته های آکسیون از طریق کار و بحث می توانند گروه بندی متفاوتی باشند که به حزب انقلابی منجر شود یا خیر. ممکن است که کمیته های آکسیون و خصوصا Comités de Base به رهبری صنعتی اعضای عادی دامن بزنند ، چیزی نه بی شباهت به سرپرست های ی کارخانه ای که در انگلستان وجود دارند و نه در فرانسه.

Notes :

4. **Observer**, 19 May 1968.
5. **Analyses et Documents 124**.
6. **Analyses et Documents 127**.
7. **Analyses et Documents 130**.
8. **Analyses et Documents 133**.
9. **Analyses et Documents 136; Pouvoir Ouvrier**, May-June 1967.
10. **Voix Ouvrière**, 31 October 1967.
11. **Analyses et Documents 145**.
12. The cold figures of the number of days lost in strikes over the last few years also show the great rise in strikes:

1965:	979,860 days lost.
1966:	2,523,500 days lost.
1967:	4,222,000 days lost.
13. **Class Struggle**, December 1967.
14. **Action 6**.
15. **Cahiers de Mai 2**, p.11.
16. **Lutte Ouvrière 4**, p.7. **Partisans 42**, p.86, published a leaflet issued by the “Maghreb Action Committee” which declared, “The mortal blow which the French proletariat will strike to capitalism and imperialism will be a first step towards the destruction of the dictatorships of which we are the victims in our own countries and of which our brothers in the Third World are victims.” It is impossible to say how far such initiatives extended among immigrant workers.
17. **Cahiers de Mai 1**.
18. **Analyses et Documents 155**.
19. **New York Times**, 28 May 1968.
20. **Analyses et Documents 156**, p.6.
21. **Partisans 42**, pp.162-163.

22. **Lutte Ouvrière 2**, p.6.
23. **Partisans 42**, p.158.
24. **L'Humanité**, 6 June 1968.
25. **Analyses et Documents 156**, p.15.
26. **Analyses et Documents 156**, p.16.
27. **Lutte Ouvrière 2**, p.5.
28. **Lutte Ouvrière 2**, p.5.
29. **Analyses et Documents 156**, p.18.
30. **Lutte Ouvrière 2**, p.5.
31. **Lutte Ouvrière 2**, p.6.
32. **Lutte Ouvrière 2**, p.6.
33. **Lutte Ouvrière 2**, p.7.
34. **Analyses et Documents 156**, p.21.
35. **Nouvelle Avant-Garde 1**, p.9.
36. **Action 5**.
37. **Lutte Ouvrière 2**, p.6.
38. **Lutte Ouvrière 2**, p.5.
39. **Analyses et Documents 156**, p.19.
40. **Le Monde**, 21 July 1968.
41. **Cahiers de Mai 2**, p.13.
42. **Le Monde**, 31 January 1967.
43. **Lutte OuvrièreF**, p.5.
44. **Analyses et Documents 156**, p.15.
45. **Analyses et Documents 155**, p.8.
46. **Cahiers de Mai 2**, p.7.
47. **Analyses et Documents 156**, p.13.
48. **La Grève à Flins** (Cahiers Libres, Maspéro, 1968), pp.61-62.
49. **Lutte Ouvrière 2**, p.7.
50. **Lutte Ouvrière 4**, p.7.
51. **Lutte Ouvrière 4**, p.7.
52. **Lutte Ouvrière 2**, p.7.
53. **Analyses et Documents 156**, p.17.
54. **Cahiers de Mai 2**, p.1.

55. **Partisans 42**, pp.159,166.

56. **Cahiers de Mai 2**, p.6.

57. See for instance, **Lutte Ouvrière 5**, p.5.

58. **Lutte Ouvrière 2**, p.8.

59. **Cahiers de Mai 2**, p.10.

60. We exclude Action Committees that are nothing but front organisations of political parties. Thus the PCF built its own Action Committees for a Popular Government, and so did the PSU.

فصل سوم

حزب همیشه خائن

نقش ضدانقلابی حزب کمونیست فرانسه یک داستان قدیمی است. در این کتاب، ما تنها به ذکر چند نمونه از تاریخچه‌ی زشت و طولانی این حزب بسنده می‌کنیم.

دوره‌ی جبهه ملی

در پی پیمان فرانسه - شوروری در ماه می ۱۹۳۵ حزب کمونیست فرانسه به سرعت به سوی همبستگی طبقاتی حرکت کرد. خلاصه بعد از اینکه وزیر امور خارجه، پیر لاوال Pierre Laval، از مسکو بازگشت و اعلام نمود که استالین با خط مشی دفاع ملی برای حفظ نیروهای ارتشی تا سطحی که برای حفظ امنیت‌اش ضروری است کاملاً موافق است. "، آنگاه حزب کمونیست هم در یک نامه به کنگره حزب رادیکال نوشت: "مالکیت خصوصی، ثمره‌ی کار و صرفه‌جویی است و باید بدان احترام گذاشت". ۶۱

وقتی در ماه می و ژوئن ۱۹۳۶ اعتصاب توده‌ای به سرعت سراسر فرانسه را در بر گرفت و یک میلیون و نیم کارگر در آن شرکت کرده بودند، حزب کمونیست فرانسه نشان داد که یک "حزب نظم" است.

این حزب نقش کنترل موج اعتصاب را برعهده گرفت. رهبری آن از طبیعت انقلابی مبارزه گیج شده بود. کاجین Cachin گفت: "ما و دیگران، با واقعیت اعتصاب مواجه ایم." ۶۲ هنری ریموند Henri Raynaud مبارز کمونیست و ژول ماخ Jules Moch سوسیالیست که برای بحث به یک کارخانه رفته بودند توسط کارگران اعتصابی پذیرفته نشدند. ۶۳ در ۱۱ ژوئن، تورز Thorez خطاب به جلسه‌ی حزب گفت:

"اگر تدوام جنبش برای مطالبات واقعی مهم است، آگاهی از اینکه چگونه این جنبش را به پایان برسانیم هم حائز اهمیت است. مسئله در این لحظه گرفتن قدرت نیست، اگر اکنون هدف رسیدن به یک رضایت و توافق بر سر مطالبات مشخصا صنفی است در حالی که سطح آگاهی و تشکیلاتی توده‌ها بالا می‌رود، باید بدانیم که چگونه اعتصاب را به محض کسب رضایت از آن به پایان برسانیم." ۶۴

۱۹۴۴-۱۹۴۷

در آگوست ۱۹۴۴ جنبش مسلح مقاومت که اساسا شامل کارگران می‌شد، با استفاده از سقوط قدرت آلمان کنترل پاریس را در دست گرفت. آن‌ها کارخانه‌های اصلی را تصرف کردند و سلاح‌ها را بدست گرفتند و در شهر نیروهای گشت درست کرده و پلیس را خلع سلاح کردند. ۲۰۰ خانواده از اعیان فرانسه وجود داشت که اصلا هیچ‌گونه حمایت مردمی نداشتند و حتی تعدا با هیتلر همکاری می‌کردند و تحت قانون نازی تجارت خوبی هم به‌راه انداخته بودند. در واقع می‌توان گفت که ناقوس مرگ سرمایه‌داری فرانسه به صدا در آمده بود. پس چگونه این سرمایه‌داری جان سالم به در برد؟ جواب را باید در رهبری حزب کمونیست فرانسه و احزاب سوسیالیست جست.

بعد از اینکه دوگل اتحاد بیست ساله‌ی فرانسه - شوروی را در دسامبر ۱۹۴۴ امضا کرد، تورز او را "یک دوست بزرگ و متحد اتحاد جماهیر شوروی" معرفی کرد. حزب به روح این دوستی وفادار بود و بلافاصله بعد از بازگشت از مسکو با خلع سلاح شبه

نظامیان ملی موافقت کرد، این درحالی بود که سال گذشته با این کار مخالفت کرده بود. تورز سپس شعار "یک دولت، یک ارتش، یک نیروی پلیس" را مطرح ساخت و وزیران استالینیست کابینه، تورز **Thorez**، **Tillon** و **Billoux** به انحلال نظامیان ملی رای دادند.

منظور از شعار یک "یک نیروی پلیس" همان پلیسی بود که برای حکومت اعتصاب شکن **Daladier** و بعد ویشی **Vichy** و بعد گشتاپو خدمت کرده بود. همان پلیسی که نیروی مقاومت را چهار سال تمام آزار داد و از آن زمان تصفیه نشده بود. تورز توانست با بی‌شرمی تمام اعلام کند: "ما هیچ مطالبه‌ی سوسیالیستی را پیشنهاد نمی‌کنیم" و **Duclos** رهبر بعدی حزب، در نوامبر ۱۹۴۵ توانست بگوید که: "از زمان آزادسازی ما به برقراری دوباره‌ی نظم در کشور یاری رسانده‌ایم. ما کمپینی برای خلع سلاح گروه‌های مسلح و کمپینی برای تولید راه انداخته‌ایم."

اینکه رهبران حزب کمونیست چگونه بهره‌وری را تشویق می‌کردند و از اعتصاب جلوگیری به عمل می‌آوردند واضح است. برای مثال این نکته در سخنرانی تورز در **Waziers** در ۲۱ جولای ۱۹۴۵ مشهود است که با لحن روبنز می‌گفت:

"واقعیت این است که تنها ما کمونیست‌ها اقتدار کافی برای متوقف کردن اعتصاب در ژوئن ۱۹۳۶ را داشتیم و تنها ما بودیم که چند ماه قبل اقتدار کافی داشتیم که بگوییم: ما باید جنگ داخلی را متوقف کنیم و اجازه تحریک برعلیه طبقه‌ی کارگر و کشور مان را ندهیم.

وانگهی، این درست نیست که معدنچیان عاشق کارشان نیستند. می‌دانید که من از خانواده‌ای معدنچی آمده‌ام، معدنچی‌ها عاشق کارشان هستند همان‌طور که ملوان‌ها عاشق دریا هستند.

می‌خواهم به مسئله غیبت از کار بازگردم. دلایل و بهانه‌های بسیاری برای غیبت وجود دارد. رفقای عزیزم باید بگویم من با هیچ دلیلی که غیاب را توجیه می‌کند متقاعد نشده‌ام.

رفقای عزیزم، به شما خواهم گفت که در **Loire basin** همین مسئله در زمستان به هنگام شیوع آنفولانزا و کمبود مواد غذایی پیش آمد. اتحادیه نماینده‌هایش را برای وجوهات رفاهی جمع کرد و به آن‌ها گفت: "گواهی‌های پزشکی را بررسی کنید و با پزشکان صحبت کنید" و آن‌ها گفتند این دکترها در

اغلب موارد دوستان شما نیستند و خیلی آسان گواهی می‌دهند. پزشکانی که برای مدت‌های مدید دشمن طبقه‌ی کارگر و ملی‌سازی بودند خیلی راحت گواهی پزشکی می‌دهند؛ آن‌ها بی‌نظمی را تشویق می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند وجوه رفاهی را گزینش کنند. اتحادیه باید بخواهد که این مسائل همه‌جا مطرح بشود و به نمایندگان وجوه رفاهی بگوید که شما باید که باید انتخاب کنید. باید سازش ناپذیر باشید. ما این روش‌ها را تمام می‌کنیم چون آنارشی هستند و مروج تنبلی و بطالت.

در روز دیگر به من گفتند حدود ۱۵ جوان سعی کردند ۶ ساعت را برای رقص دست از کار بکشند. این کار ناروایی است."

همین طور در سال ۱۹۴۵، تورز کارگران خدمات شهری را به خاطر تهدید به اعتصاب به عنوان آژیتاتور محکوم کرد. ۶۵ اما با وجود این، اعتصاب برقرار شد چون که حزب کمونیست فرانسه نفوذ کامل بر تمامی کارگران نداشت. اعتصاب نقاشان پاریس در ژانویه ۱۹۴۶، کارگران اداره پست در جولای ۱۹۴۶، اعتصاب کارخانه‌ی رنو در آوریل ۱۹۴۷ با تغییر خط مشی حزب کمونیست فرانسه منطبق شد.

حمایت از امپریالیسم

در ۴ آوریل ۱۹۴۶، نمایندگان استالینیست در پارلمان فرانسه به پیغام تبریک برای پیروزی ارتش فرانسه بر علیه زرد پوستان در ویتنام رای دادند. "مجمع رای دهندگان ملی سپاس میهن را به گروه‌های ارتشی اعزامی به شرق دور و رهبران آن‌ها فرستادند به امید آنکه فردا روزی ورود ارتش به هانوی مهر تاییدی برای بر موفقیت حکومت جمهوری و آزادی صلح آمیز برای تمامی مردم هندوچین باشد." یک بار دیگر هنگام کریسمس، هیات دفاع ملی به سربازان فرانسوی در هندوچین همدردی و احترام محبت‌آمیز خود را نثار تلاش‌های آنان برای حفاظت از شرق دور و حضور صلح آمیز و متمدنانه فرانسه می‌کند. (۱۰ دسامبر ۱۹۴۶)

در مارس ۱۹۴۷ وقتی حزب کمونیست فرانسه هنوز در بدنه‌ی حکومت بود کمیته‌ی مرکزی بیانیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه به نمایندگان کمونیست دستور داده شود که از دادن رای به اعزام سرباز به ویتنام خودداری کنند، اما اضافه کرد "نیازی نیست که

وزیران کمونیست همبستگی وزارتخانه را از بین ببرند. ۶۷" بعدا اگرچه کارگران بارانداز و برخی دیگر مستقیما بر علیه جنگ ویتنام موضع گرفتند اما حزب در سازماندهی کردن تظاهرات توده‌ای ناموفق بود. ۶۸

درباب مسئله الجزایر که احساسات مردم فرانسه را قوی‌تر ساخت، نقش حزب بدتر بود.

تا قبل از جنگ، حزب کمونیست فرانسه هرگز به طور جدی مسئله ناسیونالیسم الجزایری را بررسی نکرده بود. در ژانویه ۱۹۳۷ حکومت جبهه ملی Etoile Nord Africaine "مسالی حاج" را منحل کرد. ۶۹

در ماه می ۱۹۴۵، بعد از تظاهرات ملی‌گرایانه در الجزایر که به شورش انجامید، سرکوب تندی بر علیه رهبران مراجع صورت گرفت که حداقل ده هزار مسلمان و احتمالا بیشتر کشته شدند. حکومت فرانسه در هنگام این انتقام جویی‌ها دو وزیر کمونیست داشت. ۷۰ و اومانیته در ۱۹ می نوشت: "تنبیهی قاتلین هیتلر مانند رویدادهای ۸ می و رهبران ملی‌گرای ساختگی آن‌ها ضروری است." گزارش تورز به کنگره دهم حزب کمونیست فرانسه (در ژوئن ۱۹۴۵) مجموعه‌ای از دلایل آورد: "ما کمبود غذایی داریم، اگر منابع آبی بهبود پیدا کنند الجزایر هر سال می‌تواند یک میلیون گوسفند به ما بدهد." و کابالرو دبیر کل حزب کمونیست الجزایر تاکید کرد: "مردم الجزایر دشمنان یکسانی با مردم فرانسه دارند پس نمی‌خواهیم که از فرانسه جدا شویم. کسانی که خواهان استقلال الجزایر هستند عاملین آگاهانه یا ناآگاهانه امپریالیسم دیگری هستند." ۷۱

در سال ۱۹۴۵ وقتی جنگ الجزایر در گرفت، حزب کمونیست فرانسه دیگر نه بهانه‌ی خشکسالی داشت و نه مسئولیت حکومتی.

در سال ۱۹۵۶ حکومت Mollet تقاضای نیروهای ویژه برای وضعیت الجزایر کرد. نمایندگان حزب کمونیست به آن رای دادند و این بهانه را آوردند: "هدف اصلی این رای، وزنه دادن به چپ بود تا حکومت را از فشار ارتجاع آزاد کنیم." ۷۲

تظاهرات در اعتراض به فراخوانی سربازان معاف شده از سربازی به الجزایر توسط مبارزین محلی حزب کمونیست برگزار شده بود اما حزب آن را تکذیب کرد. در حالی که حکومت سوسیالیست، سرکوب چنین تظاهراتی را تمرین می‌کرد. رهبری حزب کمونیست فرانسه تماس مستقیم بین کمونیست‌های فرانسه و الجزایر را ممنوع کرد. ۷۳

بعد از اینکه دوگل قدرت را بدست گرفت، اتحاد جماهیر شوروی مشخصا نگران این وضعیت بود. شوروی USSR تنها حکومت موقت در اکتبر ۱۹۶۰ را به رسمیت

شناخت. خورشچف درخواست مذاکره کرد و شوروی مراقبت از ارتش و ملزومات غیرنظامی را برعهده گرفت.^{۷۴}

وقتی مبارز حزب کمونیست **Albert Liechti** از گرفتن اسلحه در الجزایر سرباز زد و به زندان انداخته شد حزب کمونیست حدود تقریباً یکسال هیچ کمپینی سر این مسئله برگزار نکرد.^{۷۵} وقتی مانیفست ۱۲۱ که از سرپیچی برای حمل اسلحه برعلیه الجزایری‌ها حمایت می‌کرد در سال ۱۹۶۰ منتشر شد، حزب (اگرچه ۹ عضو آن این مانیفست را امضا کرده بودند) پاسخ داد که "به هیچ شکلی نمی‌تواند با درخواست سرپیچی یا سازماندهی آن موافقت کند."^{۷۶}

Notes:

61. M. Thorez, **Fils du Peuple** (Editions Sociales, 1960), p.124.
62. Quoted in L. Trotsky, **Whither France?** (New York, 1936), p.152.
63. G. Lefranc, **Juin 36** (Juillard, 1966), p.134.
64. Within the CP there was some opposition, notably Ferrat, a member of the Central Committee, who attacked the CP for supporting the Matignon Agreements as a compromise holding back mass action. He was expelled (G. Lefranc, **Juin 36**, pp.235-237).
65. **Histoire du Parti Communiste Français** (Unir), III, p.23.
66. G. Lefranc, **Le Syndicalisme en France** (PUF, 1964), p.104.
67. **Cahiers du Communisme**, March-April 1947, p.340.
68. **Histoire**, III, p.65.
69. E. O'Ballance, **The Algerian Insurrection** (Faber 1967), p.30.
70. E. O'Ballance, **Algerian**, p.33.
71. **L'Humanité**, 30 June 1945.
72. F. Bonte, in **France Nouvelle**, 17 March 1956.
73. **Histoire**, III, pp.146-147.
74. E. O'Ballance, **Algerian**, pp.155-159.
75. **Histoire**, III, p.189.
76. J. Fauvet, **Histoire du Parti** (Fayard, 1965), p.310.

فصل چهارم

منش ارتجاعی حزب کمونیست فرانسه

بعد از این همه آسیبی که حزب کمونیست فرانسه PCF به طبقه‌ی کارگر وارد آورد، چطور می‌توان این واقعیت را توضیح داد که همچنان اکثریت قاطع طبقه‌ی کارگر به آن حزب وفادار ماند؟ بزرگ‌ترین رشد حزب در دوره‌ی جبهه‌ی مردمی در سال ۱۹۳۶ و جبهه آزادی بخش Liberation سال ۱۹۴۵ بود. حزب در هر دو دوره مانع هجوم طبقه‌ی کارگر به سمت قدرت شد و آن‌را به مسیرهای امن پارلمانی کشاند. منش ارتجاعی حزب در زمان انقلاب مجارستان نیز خود را نشان داد. مسلماً اعضای عادی از کار روس‌ها حمایت نمی‌کردند و رهبران CGT هم نمی‌توانستند اعضای خود را به تایید این کار وادارند و آن‌ها را مجبور می‌کرد این‌را به عنوان یک مسئله نامختوم بازنگه دارند اما حزب رای و عضو اندکی بر سر این مسئله از دست داد.

تحلیل درباب منشا قدرت عظیم و منش ارتجاعی حزب کمونیست فرانسه ضروری است. جهت انجام این امر باید به یاد آورد که استالینیسیم منطق منسجمی دارد. هرچیزی که بتواند انگیزه‌ی رهبری باشد، مبارزان عادی که به چپ‌گراها ضربه زده‌اند و دانشجویان را از کارخانه‌ها بیرون انداختند، خارج از موقعیت اصیل حزبی بودند.

مسئله یکی از دلایل مهم این واقعیت است که کارگران در مقابل حزب هیچ آلترناتیو ماندگار دیگری نمی‌بینند. آن‌ها حزب را به رغم تمامی جنایاتی که مرتکب شد نمی‌توانند ترک کنند مگر این که آن‌را با حزب دیگری جایگزین کنند.

دلیل دوم محافظه‌کاری ذاتی است که خصیاص تمامی تشکیلات توده‌ای است. پیش از هر چیز، دو نسل از طبقه‌ی کارگر از طریق PCF به پیش رفته‌اند. این امر سنتی قوی ایجاد کرده است. کارگران حس وفاداری عمیقی به کسانی دارند که ایشان را تربیت کرده و آموزش داده است.

این دو عامل که دوام حمایت توده‌ای از PCF را روشن می‌سازد، برای حزب توده‌ای سوسیال دموکرات هم صادق است. با این وجود، چند ویژگی خاص در PCF وجود دارد که آن‌را از حزب سوسیال دموکراسی مجزا می‌کند و به منش ارتجاعی آن بیش از حزب سوسیال دموکرات می‌افزاید.

PCF مانند حزب سوسیال دموکرات در اشراف‌سالاری کار، در مدیریت شوراها شهر و مدیریت محلی پایه‌ی اجتماعی دارد. اعضای آن نماینده‌های اتحادیه هستند که از دولت تا اتحادیه تنزل می‌کنند. حزب اعضای زیادی در بوروکراسی اتحادیه دارد. از امتیازاتی که سرمایه‌داری فرانسه برای لایه‌های اجتماعی بالاتر جنبش کارگری قائل است بهره می‌برد. اما PCF برخلاف حزب سوسیال دموکراسی، بهتر بلد است از جناح خود در مقابل حملات چپ محافظت کند چون که رابطه‌اش با طبقه سرمایه‌دار حاکم مبهم‌تر است. کرم‌لین هرگز PCF را برای فروش به (کاخ) الیزه پیشنهاد نکرد اما برای اجاره چرا. واقعیت این است که PCF بارها رسوا شد یا اعضای رسمی‌اش اخراج شدند و این به رهبران کمک می‌کرد تا بتوانند تصویر بدون جلای خود را ترمیم کنند.

رهبران PCF برای نگه داشتن نفوذ خود در میان کارگران بارها مبارزات را سازماندهی کردند، طبیعتاً همیشه خوددار و تحت کنترل بودند اما به هر حال مبارزه کردند.

پیش زمینه‌ی تاریخی PCF نشان می‌دهد که چرا این حزب می‌توانست چنین مبارزاتی را بر خود روا دارد اما سوسیال دموکراسی نمی‌تواند.

استحاله سوسیال دموکراسی در دوره‌ی پیش از جنگ جهانی اول یعنی در دوره‌ی عروج سرمایه‌داری همراه با یک صلح اجتماعی نسبی رخ داد. سوسیال دموکراسی در همنوایی بورژوازی رخ داد و نیازی نداشت از روش‌های مبارزاتی استفاده کند تا اعضای عادی‌اش را با خود همراه کند. وقتی دوره‌ی طولانی بحران و اغتشاش فرارسید، سوسیال دموکراسی دیگر نمی‌توانست خود را با روش‌های جدید و لازم برای حفظ پایگاه توده‌ای سازگار کند.

اما استحاله‌ی بین‌الملل کمونیستی در شرایط کاملاً متفاوتی رخ داد، یعنی در طول دوره‌ی اغتشاشات بزرگ که بزرگ‌ترین بحران انقلابی جهان شناخته می‌شود.

عوامل فوق (یعنی وابستگی به بوروکراسی شوروی و تنها در وهله‌ی دوم وابستگی به سرمایه‌داری فرانسه و حفظ توانایی‌اش برای در اختیار داشتن مبارزات) مسبب عامل دیگری شد که برای دوام PCF کاملاً حائز اهمیت است: طبیعت تمامیت خواه آن.

در سوسیال دموکراسی به عنوان یک حزب بورژوا، سانترالیسم بیشتری وجود دارد تا دموکراسی. بوروکرات‌های شیک‌پوش در راس حزب تحت هیچ کنترلی از سوی اعضای عادی نیستند. تصمیمات مانند بقیه جامعه سرمایه‌داری، توسط گروه کوچکی در راس اتخاذ می‌شود و بعد نظر خود را به مردم پایین دست اعلام می‌کنند.

آزادی برای بحث در باب مسائل (و انتخاب نمایندگان) چند سال یک بار، تنها چیزی است که برای اعضای عادی باقی می‌ماند. اگر لازم باشد که انقلابیون را فروبشانند، این اعضای حزب سوسیال دموکراسی که در همنواگری قانون‌گرایی بورژوایی رشد یافته‌اند، نیستند که این کار کثیف را انجام دهند، بلکه برای این کار سرمایه‌داری پلیس و ارتش دارد.

احزاب کمونیستی در تقابل با قانون‌مندی سوسیال دموکراسی شکل گرفتند و قانون‌مندی را با اعلام ضرورت قهر انقلابی کنار زدند. در پی استحاله‌ی بوروکراتیک احزاب کمونیستی سراسر جهان، با اینکه محتوای انقلابی خود را از دست دادند اما هنوز گرایش به حمایت از قهر را حفظ می‌کردند. احزاب کمونیست که قهر را تایید می‌کردند، به مبارزین خود می‌آموختند که مخالفین حزب را از بین ببرند. این دستگاه به اندازه کافی قوی بود تا انقلابیون را از اعضای عادی حزب کمونیست و اتحادیه‌ها به مدت ده‌ها سال جدا کند.

برای یک نسل کامل، حزب به هیچ تروتسکیستی اجازه نمی‌داد در کارخانه‌ها و یا اطراف آن روزنامه بفروشد. بارها فروشندگان روزنامه به شدت کتک خوردند. هرگز حتی

برای یک لحظه PCF، مبارزین تروتسکیست را راحت نگذاشت و آن‌ها را از اتحادیه‌ها اخراج می‌کرد.

فقط کافی است به تظاهرات ۱۳ می فکر کرد که حدود بیست هزار CP به ارتش پیوستند تا کارگران را از دانشجویان جدا کنند! هیچ حزب سوسیال دموکراتی این ماشین مردان مسلح را نداشته است.

همراه با این عوامل فوق، عامل دیگری نیز قدرت PCF را بر توده‌ها تحکیم می‌بخشید. هیچ مجرای برای سازماندهی و اظهار وجود خودانگیخته اعضای عادی نه در حزب وجود داشت و نه در اتحادیه‌های تحت کنترل آن یعنی CGT، شاخه‌ها و بخش‌های CGT تنها در موارد استثنایی و به زور سالی یکبار مجمع عمومی برگزار می‌کردند. تنها جلسات اتحادیه برگزار می‌شد که آن هم برای امور اجرایی اتحادیه است. این جلسات عموماً جلسات (کمیته‌ی اجرایی) CE خوانده می‌شد و تنها کارگرانی حضور می‌یافتند که به طور ساعتی دستمزد دریافت می‌کردند و زمان‌های خاصی در اختیار داشتند تا بتوانند به عنوان عضوی از "نمایندگان منتخب کارگر" و "کمیته‌ی کارگران و نمایندگان مدیریت در ارتباط با وضعیت کار"، ماموریت خود را انجام دهند.

هروقت که GP می‌توانست سعی می‌کرد در تمام ساختار اتحادیه نفوذ کرده و تمامی پست‌های مهم را در دست اعضای حزب نگاه دارد. عناصر "غیرقابل اعتماد" از جلسات اخراج می‌شدند. نماینده‌ها از فهرست اتحادیه انتخاب می‌شدند. بنابراین برخلاف انگلستان، یک کارگر می‌توانست به عنوان ارشد کارگرانی انتخاب شود که اگرچه عضو همان اتحادیه است ۷۷ اما او را نشناسند یا حتی از او متنفر باشند. هر نماینده هر ماه ۱۵ ساعت دستمزد دریافت می‌کرد:

"CGT می‌تواند تصمیم بگیرد که یک اعتصاب چرخشی نیم ساعت یا ربع ساعت هر دو هفته بهترین راه برای جنگ با مدیریت است. این تصمیم به رای کارگران گذاشته نمی‌شود، اما در کارگاه‌ها و بخش‌ها برخی از کارگران متقاعد شده به میان کارگران فرستاده می‌شوند تا مباحث دموکراتیک گسترده‌ای را حول مسئله‌ی سازماندهی اعتصاب چرخشی راه بیاندازند. بنابراین انتخاب روز و زمان اعتصاب به تصمیم این اعضای عادی واگذار می‌شود. هرکسی که با اصل اعتصاب مخالفت خود را اعلام کند، در آینده حق تصمیم‌گیری را هم از خود سلب خواهد

کرد." ۷۸

خطوط ارتباطی تنها برای CP و CGT باز است. CGT قادر است اطلاعات را از یک گروه به گروه دیگر پخش کند. می‌تواند به یک کارگاه یا گروه شیفت کاری بگوید که دیگران هم موافق (یا مخالف) اعتصاب‌اند و بدین ترتیب آن‌ها را متقاعد کند تا آنطور که لازم است عمل کنند. ۷۹

نیروهای انضباطی CP در صنعت قوی است. تنها به یک نقل قول از کارگری در شرکت رنو توجه کنید:

"در سال ۱۹۶۰، بخش مدیریت سه هزار کارگر را اخراج می‌کند. این کارگران، به کمک برخی از دیگر کارگران، مخالفت خود را با شکستن شیشه‌های بخش مدیریت نشان دادند... روز بعد یک نشریه از CGT ضاربین را اخلاص خوانده و به طور ضمنی سه نفر را مقصر خواند. در نتیجه دو نفر از آن‌ها تنها به سبب اتهامی که نشریه وارد کرده بود، اخراج شدند. این سه نفر عضو اتحادیه‌های دیگر بودند."

برپایه‌ی طبیعت تمامیت خواه PCF، یک فرقه‌ی رهبری کاملاً پیشرفته به وجود آمد. به خصوص فرقه‌ای حول موريس تورز رشد یافت. تا به حال از سال ۱۹۶۶ در فهرست رسمی عضویت کمیته‌ی مرکزی، تورز را در راس حزب قرار داده‌اند و نه در جایگاه مشخص بر طبق حروف الفبایی. ۸۱ در می ۱۹۵۰، یک نمایشگاه ملی پنجاهمین سال تولد تورز را جشن گرفت. ۸۲ در این دوره، حزب در بالای فرمهای عضوگیری می‌نوشت: "من به حزب موريس تورز" می‌پیوندم. و نام حزب کمونیست با فونت کوچک در ذیل اضافه شده بود.

موقع مرگ استالین، حزب پیام زیر را به تورز فرستاد:

"از نگاه ما در فضای بزرگ تالار، صدای شما طنین می‌افکند... صدای شمایی که حزب ما را ایجاد کرد... حضور شما امید را به چشمان ما می‌آورد. و ما حس می‌کنیم شما در وجود تک تک ما حضور دارید." ۸۴

میلیون‌ها نفر این حزب را به عنوان تنها حزب طبقه‌ی کارگر پذیرفتند در حالیکه هر چه بیشتر و بیشتر در سیاست‌های بورژوازی مانند پارلمانتاریسم، "هم‌زیستی صلح‌آمیز" و مانند آن، غرق می‌شد. PCF پیشداوری‌های بورژوازی حامیان خود را تقویت کرد و خود از این تفکرات تغذیه نمود. بسیاری از حامیان کنونی حزب، آن‌را نه تجسمی از ایده‌ها و سنن اکتبر ۱۹۱۷ که بیشتر تجسمی از فرصت‌طلبی اصلاح طلب تلقی می‌کنند. بنابراین در نظرسنجی که در سال ۱۹۵۲ توسط IFOP (سازمان نظرسنجی عمومی فرانسه) از رای دهندگان احزاب مختلف انجام شد، آماری به شرح ذیل درباره‌ی PCF بدست داد: ۲۹ درصد فکر می‌کنند حزب به اندازه‌ی کافی سازش‌ناپذیر نیست. (در مقابل ۱۳ درصد تصور می‌کنند زیاده از حد سازش‌ناپذیر است و ۴۲ درصد هم از وضعیت کنونی حزب راضی هستند)؛ ۴۱ درصد بهبود اوضاع بوسیله‌ی انقلاب را می‌خواهند و ۵۰ درصد بوسیله اصلاحات؛ ۴۰ درصد فکر می‌کنند حزب هرگز نباید قدرت را با زور کسب کند؛ ۳۲ درصد برای حمایت از مبارزه برای صلح به حزب کمونیست رای دادند و ۳۹ درصد هم برای برنامه‌ی ضد سرمایه‌داری‌اش. ۴۶ درصد تصور می‌کنند جنگ مهم‌ترین مسئله است و ۳۲ درصد مردم هم هزینه‌های زندگی را مهم می‌دانند. ۷۴ درصد هم فکر می‌کنند که فرانسه باید در یک جنگ همگانی، بی‌طرف باقی بماند. ۸۵

حامیان PCF به مانند احزاب سوسیال دموکرات، هرچه کمتر و کمتر در فعالیت‌های حزبی شرکت می‌کردند حتی در خواندن مطبوعات حزب. از اینرو، برای مثال با اینکه CP به مدت بیست سال ۵ میلیون رای خود را حفظ کرده است اما تیراژ L'Humanité از چهارصد هزار در سال ۱۹۴۷ به حدود دویست هزار در سال تا امروز کاهش یافته است.

قدرت PCF بیش از همه در این واقعیت نهفته است که طی سال‌های بسیار تنها قدرت سیاسی اپوزوسیون و تنها نیروی چپ‌گرا بوده است که توانسته تمامی امیدهای تغییر را حول خود متبلور سازد.

اما گورکن تاریخ نقب می‌زند....

در می ۱۹۶۸، برای اولین بار، تهدید جدی از جانب چپ در مقابل PCF ظهور کرد. برای اولین بار از زمان استحاله‌ی بین‌الملل کمونیستی، چپ رادیکال به مثابه‌ی نیروی سیاسی ظهور کرد که کم‌شمار نبود. صدها هزار جوان، از جمله ده‌ها هزار کارگر جوان، به سیاست‌های انقلابی روی آوردند. برای اولین بار، یک جنبش توده‌ای مستقل از CP

ظهور کرد. این جنبش که در عمل تنها به جوانان محدود می‌شد، سراسیمه بود، اما وجود داشت.

پیشامدهای دیگر هم اتفاق افتاد که حفظ سرپرستی طبقه کارگر را برای PCF دشوارتر کرد. در سال ۱۹۳۶، حزب کمونیست، حزبی برای چپ رادیکال بود در حالیکه حزب اصلی طبقه‌ی کارگر هنوز حزب سوسیال دموکرات بود. (SFIO) در آن زمان، CP فقیرترین بخش‌های طبقه‌ی کارگر را جذب خود کرد - کارگران غیرمتشکل را. در سال ۱۹۴۵ PCF بخشی از جنبش مقاومت بود و بسیاری از کارگران متخصص و عناصر خرده بورژوا که تا آن زمان پایگاه اجتماعی سوسیال دموکرات‌ها بودند را جذب کرد. اکنون PCF رهبر است، از این‌رو در یک موقعیت نمایان و بی‌حفاظ قرار دارد. بیش از همه، مجموعه‌ی نیروهای سیاسی بین‌المللی به کل تفاوت بسیاری با سال‌های ۱۹۳۶ یا ۱۹۴۵ دارند: مسکو نفوذ جادویی خود را بر روی جهان از دست داده است. ۸۶

متأسفانه PCF در خیانت‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم به طبقه‌ی کارگر هم می‌تواند موفق عمل کند، اگر که هیچ آلترناتیو انقلابی معتبری ظهور نکند، اگر که هیچ حزب انقلابی بوجود نیاید. اگر مطالعه‌ی تاریخ - حتی تاریخ دوران اخیر - برای حل مسائل سیاسی کافی باشند، می‌توان گفت همان‌طور که سوسیال دموکراسی سال‌های قبل مرد استالینیسیم هم خواهد مرد. افسوس تاریخ اینگونه کار نمی‌کند. سوسیالیسم بیش از هر چیز دیگری با تقدیرگرایی بیگانه است.

Notes:

77. D. Mothé, **Militant chez Renault** (Seuil, 1965), pp.40-41.

78. D. Mothé, **Militant**, p.50.

79. D. Mothé, **Militant**, p.54.

80. D. Mothé, **Militant**, pp.28-29.

81. **Histoire**, p.16.

82. **Histoire**, p.65.

83. M. Duverger, **Political Parties** (Methuen, 1959), p.181.

84. J. Fauvet, **Histoire du Parti**, II, p.260.

85. P.M.W. Williams, **Crisis and Compromise** (London, 1964), pp.509-510.

86. By the way, the only bookshop in Paris that does not display books on the May events is the Communist Party bookshop.

فصل پنجم

چپ غیر حزب کمونیست

اگر چه این حزب کمونیست است که نفوذ اصلی را بر روی طبقه‌ی کارگر دارد و بنابراین مسئول اصلی خیانت به طبقه‌ی کارگر است، اما نمایندگان چپ غیر کمونیستی نیز تلاش کردند نقشی را در بحران می ۶۸ ایفاء کنند. جهت درک این نکته که چرا طبقه‌ی کارگر با ایشان، با حقارتی که شایسته آن هستند، رفتار کرد، نگاه به تاریخچه و سابقه‌ی این افراد و نهادها مفید است.

بخش اصلی چپ غیر حزب کمونیست در فرانسه را حزب سوسیالیست تشکیل می‌دهد: SFIO یا بخش فرانسوی بین الملل کارگران. نام این حزب تنها ارتباط آن با بین الملل گرایی یا طبقه‌ی کارگر است.

SFIO از زمان جنگ جهانی دوم هرگز موفق نشده بود پایگاهی در طبقه‌ی کارگر داشته باشد. در سال ۱۹۵۱ برآورد شده است که ۳۲ درصد از رای دهندگان به حزب سوسیالیست از شهرک‌هایی با سکنه‌ی کمتر ۲۰۰۰ نفر و تنها ۳۱ درصد از آرا از شهرهایی با جمعیت بیش از ۲۰ هزار نفر می‌آید. حزب در مناطق جنوب غربی و مدیترانه بیشترین قدرت را دارد. ۸۷ تعداد اعضایش رو به کاهش است. در سال ۱۹۵۴، ۳۳۵۰۰۰ نفر عضو داشت و در سال ۱۹۵۰، ۱۴۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۹۶۲ ۹۱۰۰۰ نفر. ۸۸

این حزب نفوذ اندکی بر روی جوانان دارد که دلیل اصلی تعقیب و آزار جوانان است. در سال ۱۹۴۷، بخش جوانان، استقلال خود را به خاطر ارتداد تروتسکیستی از دست دادند؛ ده سال بعد بخش جوانان تنها در ۴۸ دپارتمان از ۹۰ دپارتمان وجود داشت. ۸۹

حزب آشکارا امپریالیستی بود. ژاک فووه نقل می‌کند که حزب هرگز از مویه و لاکاست گرفته تا دیفر (که اغلب موضعی چپ اتخاذ می‌کرد) اینقدر متحد نبود که بتواند نسبت به مداخله‌ی سوئز موضعی اتخاذ کند.

باید یادآوری کرد که افراد غیر عضو **SFIO**، میتران از سوئز حمایت کرد و مندز-فرانس جواز آن را صادر کرد. ۹۰

باید یادآوری کرد که حزب **SFIO** هنوز خود را حزبی مارکسیستی و انقلابی توصیف می‌کند و از زبان مختص آن استفاده می‌کند.

نمونه‌ی آن گای مویه، دبیر کل حزب **SFIO** از سال ۱۹۴۶ است، کسی که مهارت بی‌نظیری در مدیریت ماشین حزب از خود نشان داده است.

مویه توسط جناح چپ حزب به قدرت رسید. در سال ۱۹۵۷ در جلسه سوسیالیست‌ها برای توجیه ماجرای سوئز هنوز از مارکس نقل قول می‌آورد.

اما سابقه‌ی مویه چه بود؟ سوای ماجرای سوئز و خط مشی سیاسی وی در قبال الجزایر، نکات زیر را می‌توان ذکر کرد:

او در بازگشت دوگول به قدرت در سال ۱۹۵۸ نقشی کلیدی بازی کرد- مسئله‌ای که **SFIO** بر سر آن منشعب شد. در ۳۰ ماه می، مویه با دوگول ملاقات کرد و به مطبوعات گفت که این ملاقات یکی از بزرگترین لحظات زندگی‌اش بوده است. ۹۱ مویه در طول انتخابات نوامبر - که با نامزدی دو گولیستی مخالفت نکرد- یک عکس امضا شده از دو گول را در جلسات انتخاباتی تکان می‌داد. ۹۲

مویه تا دسامبر ۱۹۵۸ در حکومت دوگول در مقام خود باقی ماند. سپس به دوگول نوشت: "از تصمیمی که از زمان ماه می گرفته‌ام پشیمان نیستم، خوشحالم و افتخار می‌کنم که می‌توانم در تاسیس نهادهای جمهوری بر پایه‌ای محکم‌تر به شما کمک کنم" **SFIO ۹۳** در تمامی مدت جنگ الجزایر به حمایت از رژیم دوگول ادامه داد. از دیگر افراد درخور **SFIO** به نام‌های زیر می‌توانیم اشاره کنیم:

Jules Moch: وزیر کشور - ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ - نیروی پلیس را سازماندهی مجدد کرد، هشت نیروی ویژه برای نظارت موثر بر پلیس منصوب کرد. مسئول تیراندازی **CRS** به اعتصاب کنندگان که طی آن دو نفر کشته و بسیاری زخمی شدند. **۹۴** رابرت لوکاست **Robert Lacoste**: توسط مویه به عنوان نماینده‌ی سیاسی در الجزایر منصوب شد. از موفقیت‌های حکمرانی او می‌توان به شکنجه‌ی هنری آلج **Henri Alleg** و ناپدید شدن و قتل موریس اودین **Maurice Audin** اشاره کرد. همان‌طور که بحران الجزایر در سال ۱۹۵۸ بیشتر می‌شد، نقش لوکاست در فرانسه‌ی الجزایر روشن‌تر می‌گشت.

در جریان انتخابات اخیر، حزب کمونیست فرانسه در دور دوم انتخابات از مویه، دیفر و لوکاست حمایت کرد. در جمهوری پنجم، **SFIO** جهت اهداف انتخاباتی، با گروه‌های کوچک‌تر چپ‌گرا ادغام شد و عنوان **FGDS** را بر خود نهاد (فدراسیون چپ سوسیالیست و دموکرات).

این فدراسیون که ملغمه‌ای از بوروکراسی‌های مختلف بود، مجموع عیوب تمامی گروه‌های متشکل خود را دارا بود. خصوصاً می‌توانیم به خط مشی سیاسی نامزدهای انتخاباتی آن اشاره کنیم، که نامزدی دوباره را برای جانشینی هر یک از گروه‌های رای دهنده تضمین می‌کرد. این خط مشی شانس این که خون جدیدی به رگ‌های پارلمان تزریق شود را کمتر می‌کرد. همچنین بدان معناست که فدراسیون باید کسانی مثل ماکس لژون را تایید و حمایت کند، کسی که شخصاً مسئول ربایش بن بلا **Ben Bella** در سال ۱۹۵۶ بود، رهبر فرانسه‌ی الجزایر متمایل به **SFIO**، و برای مدتی هم وزیر دوگول در صحرا بود یا حتی از کسانی مثل ژرژ بونه حمایت کرد که در دهه‌ی سی یک ضد کمونیست بود، وزیر خارجه در دوره‌ی مونیخ، دوست شخصی رابن تراپ و کسی بود که از حضور در پارلمان در سال ۱۹۴۴ تا ۵۳ به خاطر هم‌دستی با دشمن در زمان جنگ

محروم شد. بونه و لژون هر دو با حمایت حزب کمونیست در دور دوم در سال ۱۹۶۷ دوباره انتخاب شدند.

نامزد ریاست جمهوری و رهبر فدراسیون میتران است از USDR (اتحاد سوسیال و دموکرات) در سال ۱۹۵۳ میتران نوشت:

"به نظر من، حفظ حضور فرانسه در آفریقای شمالی از بیزرتا تا کازابلانکا، از اولین ضرورت در سیاست ملی برخوردار است... من به ارزش ثبات و ضرورت حیثیت ملی باور دارم." ۹۵

طی سفر به الجزایر پیش از آغاز شورش سال ۱۹۵۴، از ملاقات با نمایندگان احزاب ملی گرا سرباز زد. ۹۶ وقتی شورشها بالا گرفت وی بلافاصله حزب اصلی ملی گرا را منحل کرد. ۹۷

"الجزایر فرانسه است و از فلاندر تا کنگو، همه جا، یک ملت وجود دارد، یک مجلس وجود دارد. این قانون اساسی و آرزوی ماست." ۹۸

اگر چه بعدا در عمل موضع میتران درباره‌ی الجزایر تغییر کرد، اما در سال ۱۹۶۲ در جریان محاکمه سالان به عنوان شاهد مدافع حاضر شد. ۹۹ فدراسیون بخشهایی از حزب رادیکال را هم که نمی توانست خود را با دوگولیسیم سازگار کند، در خود جای داد. حزب رادیکال با پایگاهی دهقانی و خرده بورژوازی، در دهه ۳۰ یکی از احزاب حاکم بود. زبان افراطی و ژاکوبینی را با خط مشی سیاسی محافظه کارانه (مخالفت با حق رای زنان وغیره) ترکیب کرد. سابقه‌ی مقاومت ضعیف آن، در جمهوری فرانسه این حزب را ضعیف و منشعب شده باقی گذارده است. این حزب با ائتلاف با ژوئیست‌های در انتخابات شهرداری ۱۹۴۷ و ائتلاف با سوسیالیست‌ها در جریان انتخابات عمومی سال ۱۹۵۱، با فرصت طلبی در پی اتحاد با دیگر احزاب بود. اغلب نمایندگان آن از سوئز و قدرت‌های خاص در الجزایر حمایت کردند. بین ژوئن ۱۹۵۷ و آوریل ۱۹۵۸، دو نخست وزیر رادیکال بفرانسه حکومت کردند؛ در این دوره

ارتش هرچه بیشتر از کنترل خارج می‌شد. شکنجه در الجزایر برقرار کرد و **Sakiet** در تونس بمباران شد.

رادیکیالیسم برای فدراسیون نشانه‌ای از حرمت طبقه‌ی متوسط و نوستالوژی نسبت به برقراری یک جبهه ملی بود. برای سیاستمداران رادیکیال، مانند فلیکس ژیار (نخست وزیر در دوره‌ی **Sakiet**) فدراسیون پیشنهاد کرسی پارلمانی کرد و کمونیست‌ها در دور دوم رای دادند.

در ارتباط با **PSU** (اتحاد سوسیالیست‌های راست‌گیش) رفتار محتاطانه‌تری لازم است که از میان احزاب رسمی بهترین موضع را در قبال وقایع ماه می ۶۸ اتخاذ کرد. خاستگاه **PSU** به سال ۱۹۵۸ باز می‌گردد، وقتی که برخی از اعضای **SFIO** که قادر نبودند رهبری مویه و به خصوص خط مشی سیاسی او در قبال الجزایر و حمایت از دوگول را تحمل کنند، این حزب را ترک کردند. این گروه شامل وزیران سابق و نه منحصرأ چپ می‌شدند. این گروه تا سال ۱۹۵۶ همراه با برخی از افراد کناره گرفته از احزاب دیگر و عناصر جدید خارج از حزب سوسیالیست، حزب سوسیالیست‌های مستقل را تشکیل داد و بعد از آن **PSU** را توسعه دادند. رشد واقعی آن برپایه مخالفت واقعی با جنگ الجزایر در تقابل با کنارکشیدن حزب کمونیست بود.

در نتیجه ایدئولوژی **PSU** مبهم است. **Canard Enchaîné** پیشتر با غرض ورزی اظهار داشت که در انتخابات پیش رو، هر حزبی خط مشی سیاسی خود را ارائه خواهد داد به جز **PSU** که سیاست دوگانه خواهد داشت. این حزب در سال ۱۹۵۶ برای یک الیت فن سالار به نام **couches nouvelles** یک سمینار در گرنوبل درباب مسائل اقتصادی، سازماندهی کرد و نسبت به اینکه تجلی سیاسی فن سالاران باشد تمایل نشان داد. به خصوص این حزب استراتژی برنامه‌ریزی را توسعه داد که یکی از ابزارهای اساسا اصلاح طلبانه است.

بر طبق آنچه گفته شد، کاملا واضح است که **PSU** به هیچ روی، یک حزب انقلابی مارکسیستی نبود، اما باید گفت این حزب، حزب باز و گشاده‌ای بود که بحث آزاد در آن رخ می‌داد و در آن انقلابیون می‌توانستند کار و تبلیغات کنند. در حوادث اخیر نه تنها قویا از دانشجویان حمایت کرد بلکه از گروه‌های چپ منشعب شده هم دفاع کرده و در جریان انتخابات از افراد غیرعضو حزب دعوت کرد تا به عنوان نامزد **PSU** درباره‌ی برنامه‌های کمیته عمل موضع بگیرند.

برای یک ناظر بیگانه، این خطر وجود دارد که این حزب را با کارهای پیر مندوز فرانس اشتباه بگیرد، سیاستمداری که بیشتر عاشق امور خارج از فرانسه است تا داخل آن. مندوز - فرانس راست رادیکال را در حزب PSU نمایندگی می‌کند و برخلاف دیگر اعضای PSU از فدراسیون حمایت انتخاباتی می‌شد.

حکومت مندوز - فرانسوا در سالهای ۱۹۵۴ تا ۵۵، نشان داد که وی یک فرصت طلب و طرفدار سرمایه جدید بوده و هست. او در واقع برای صلح در هندوچین مذاکره کرد اما انگیزه‌ی وی روشن بود. همان طور که خود او می‌گوید: "ما باید انتخاب کنیم - تا وقتی خونریزی در هندوچین قطع نشده باشد ارتش ما نباید در اروپا شکل بگیرد." ۱۰۰

وقتی شورش الجزایر پا گرفت لیبرالیسم نو استعماری مندوز - فرانس به نظر رو به زوال می‌گذاشت. وی گفت:

"دپارتمان‌های الجزایر بخشی از جمهوری هستند، هرگز فرانسه و هیچ مجلسی، هیچ حکومتی در این مورد بنیادین تسلیم نخواهد شد." ۱۰۱

ما قبلاً کارهای وزیر کشور وی، میتران را ذکر کردیم. علاوه بر این مندوز - فرانس بود که ژاک سوستل Jacques Soustelle را به عنوان وزیر و حاکم به الجزایر فرستاد. اخیراً مندوز - فرانس از اسرائیل هم حمایت کرده و طرفداری خود از ویتنام را کاهش داده است. ۱۰۲

در طول ماه‌های می و ژوئن ۱۹۶۸، مندوز - فرانسه هرچه بیشتر از PSU دوری کرده است که در مرکز این حزب، مایکل روکار و مارک هورگون تا آخر از دانشجویان شورشی حمایت کردند، در حالیکه مندوز - فرانس می‌خواست به خط مشی سابق PSU بچسبد. (چند روز بعد اعلام شد که مندوز - فرانس از PSU استعفاء داده است.) ۱۰۳

Notes:

87. A. Philip, **Les Socialistes** (Seuil, 1967), p.173.

88. A. Philip, **Les Socialistes**, p.174.

89. P.M.W. Williams, **Crisis**.

90. J. Fauvet, **La Quatrième République** (Fayard, 1954), pp.321-322.

91. A. Werth, **De Gaulle Revolution** (London, 1960), p.162.

92. A. Werth, **De Gaulle**, p.375.

93. A. Philip, **Les Socialistes**, p.169.

94. P.M.W. Williams, **Crisis**, p.347; **Histoire**, III p.50.

95. **L'Express**, 5 September, 1953.

96. **Histoire**, III, p.124.

97. P.M.W. Williams, **Crisis**, p.46.

98. **Histoire**, III, p.125.

99. In the **Archives Secrètes de la Wilhelmstrasse**, IV, p.433 (Plon, 1953), Ribbentrop gives the following account of a meeting with the French Foreign Minister Georges Bonnet: "He told me that on the one hand they didn't want to receive any more Jews coming from Germany – we should take measures to see that they do not come to France – and on the other hand that France would have to get rid of about 10,000 Jews and send them anywhere – possibly Madagascar."

100. J. Fauvet, **La Quatrième République**, p.189.

101. **Histoire**, III, p.125.

102. **International Socialist Journal** 22, p.608.

103. **Times**, July 30 1968.

فصل ششم

آیا وضعیت انقلابی برقرار بود؟

موضع نظری توجیهات رهبران PCF، این بود که در فرانسه وضعیت انقلابی برقرار نبود. بنابراین در هشتم ژوئن، رنه آندره June René Andrieu سردبیر اومانیته در مصاحبه‌ای با Morning Star گفت:

"سؤال: برخی از رهبران چپ‌گرا تبلیغات بسیار زیادی بر روی این پلاتفرم کردند که در ماه اخیر وضعیتی انقلابی در فرانسه برقرار بوده است و به شانس که برای انقلاب وجود داشت خیانت شد. این رهبران چپ‌گرا، شرکت در انتخابات آتی را خیانتی به انگیزه‌های انقلابی موجود می‌شمارند. این مباحث در مطبوعات انگلیسی نیز منعکس شده است. پاسخ شما به آن‌ها چیست؟"

آندره: در واقع در فرانسه جنبش بی‌سابقه‌ای برای مطالبات مردمی برقرار بود. اما برای این که یک وضعیت انقلابی برقرار شود دو شرط لازم است:

(۱) کافی نیست که نیروی اصلی ملت به حرکت در آید. (چیزی که اتفاق افتاد) همچنین لازم است که تحت تاثیر ایده‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار بگیرند. اما این مورد اتفاق نیافتاد چرا که ۱۰ میلیون طبقه‌ی کارگر در حال اعتصاب را بخش‌های طبقه‌ی متوسط خصوصاً دهقانان تنها گذاشتند.

(۲) لازم است که دولت در حال تجزیه و فروپاشی باشد. اما در این شرایط حتی اگر حکومت از کار بیافتد ارتشی منظم با تانک و هواپیما وجود داشت که آماده بود به هر بهانه‌ای جنبش کارگری را در خون غرق کرده و دیکتاتوری نظامی برقرار کند."

همین تحلیل را Séguy در ۱۴ ژوئن داد:

"مبارزین مسئول با بیان این حقیقت که مسئله تصمیم‌گیری در مورد این که آیا زمان شورش فرارسیده است یا خیر هرگز در Bureau Confédéral یا کمیسیون مدیریت پیش کشیده نمی‌شود، کسانی هستند که عادت ندارند آرزوهایشان را با واقعیت اشتباه بگیرند. اگر کارگران برای یک لحظه به این موضوع بیاندیشند، آنگاه پرچم سوگواری سیاه رنگ آنارشیسم که به اهتزاز در آمده همراه با اعضای به اصطلاح کمیته انقلابی، چشمانشان را باز کرده و جانب ما را خواهند گرفت. جانب کسانی که در مبارزه پرچم سرخ کارگران جهان را با پرچم سه رنگ فرانسه و تاریخ انقلابی مردم ما ترکیب کردند. خیر. ده میلیون کارگر اعتصابی فرانسه قدرت را برای طبقه‌ی کارگر نمی‌خواهند بلکه خواهان شرایط بهتر برای کار و زندگی هستند و اکثریت قاطع آن‌ها تعهد خود به دموکراسی را در برابر قوانین شخصی ابراز داشتند."

بیاید هر کدام از این استدلال‌ها را به صورت مجزا بررسی کنیم:

نیروهای ارتشی

اولین مسئله ارتش (و پلیس)

وقتی آندره می‌گوید: "حتی اگر حکومت از کار بیافتد ارتشی منظم با تانک و هواپیما وجود داشت که آماده هستند." و بنابراین انقلاب در حال حاضر در فرانسه غیرممکن است، او در واقع امکان انقلاب را به طور کلی منکر می‌شود. آیا او واقعا انتظار دارد که (در وضعیت انقلابی) ژنرال‌های ارتش، دستور دهند تا سربازانشان به کارگران انقلابی بپیوندند؟

فتح صلح آمیز ارتش از سوی سوسیالیسم از فتح صلح آمیز پارلمان نامحتمل‌تر است. تروتسکی چه خوب گفت که: "ارتش رونوشتی از جامعه است و از تمامی بیماری‌های آن و معمولا در شدتی بالاتر رنج می‌برد." ۱۰۴ سلسله مراتب فرماندهی در جامعه‌ی سرمایه‌داری به افراطی‌ترین صورت در نیروهای ارتش منعکس می‌شود. افسر نظامی فرورفته در لباسش نشانه‌ای از سرمایه‌داران است، در حالیکه توده‌ای سربازان به وسعت کارگران هستند و منعکس کننده‌ی مشرب جامعه‌ی کارگری هستند که از آن نشات می‌گیرند. سربازان جرات نافرمانی از دستور افسر مافوق را ندارند مگر اینکه متقاعد شوند راه شورش و پیروزی باز است.

"در هنگام انقلاب، نوسانات اجتناب‌ناپذیری در ارتش بوجود آمده و یک نزاع داخلی رخ می‌دهد. حتی پیشرفته‌ترین بخش‌های ارتش هم فعالانه و به آسانی جانب پرولتاریا را نمی‌گیرند مگر اینکه به چشم خودشان ببینند کارگران می‌خواهند بجنگند و می‌توانند پیروز شوند." ۱۰۵

"اولین وظیفه‌ی هر شورشی این است که گروه‌های نظامی را به سمت خود بکشد. ابزار عمده‌ی انجام این کار، اعتصاب عمومی، حرکت توده‌ای، رویارویی خیابانی و نبرد در سنگرهاست." ۱۰۶

در واقع تنها یک خطی مشی انقلابی می‌تواند بر قابلیت انعطاف حمایت ارتش از سرمایه‌داری کاوش کند. در شورش اخیر این امر اتفاق نیافتاد.

۵ سال قبل وقتی دوگول تهدید کرد که از نیروهای ارتش در مقابل کارگران استفاده می‌کند، این را بلوف خواندند.

در جریان اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۶۳، وی دستور صادر کرد که کارگران باید بدون قید و شرط به سر کار خود برگردند. کارگران وقتی ننهادند و از بسیاری از محلات پیام همبستگی دریافت کردند؛ این دستور موقعیت دوگول را به طور قابل ملاحظه‌ای تضعیف کرد. ۱۰۷

در تمامی مدت اعتصاب توده‌ای اخیر، دوگول جرات نکرد ارتش و پلیس را به سمت کارگران بفرستد. از CRS تنها برعلیه دانشجویان استفاده شد و بعداً وقتی که اکثر کارگران اعتصابی به سر کار بازگشتند، برعلیه کارگران کارخانه‌های صنعتی استفاده شد. ارتش یا پلیس نمی‌توانست ده میلیون کارگر را به وحشت اندازد. بنابراین اشغال کارخانه‌ی رنو توسط CRS که با زد و خورد تلخ‌تری با دانشجویان و کارگران انجام شد و یک دانشجو در این جریان کشته شد، در ۷ ژوئن اتفاق افتاد. نبرد طولانی CRS با کارگران پژو در سوشو که طی آن دو کارگر کشته شدند در ۱۱ ژوئن اتفاق افتاد. در هر دو مورد اکثر کارگران به سر کار برگشته بودند و این کارخانه‌ها تنها بودند.

باید به خاطر داشت که ارتش عمدتاً با سربازگیری ساخته می‌شود. حتی در نبود رهبری مشخص حزب انقلابی توده‌ای، نشانه‌های طغیان در نیروهای ارتشی وجود دارد. بنابراین *Canard Enchaîné* در ۱۹ ژوئن، گزارشی از شورش در شرکت حمل و نقل هواپیمایی *Clemenceau* می‌دهد که در پایان ماه می عازم آزمایش هسته‌ای فرانسه در اقیانوس اطلس می‌شد اما به تلوون برگردانده شد. سه خانواده اطلاع دادند که فرزندان‌شان در دریا گم شده‌اند. مجله‌ی *Action* متعلق به UNEF که گزارش کامل‌تری در مورد این مسئله در شماره ۱۴ ژوئن خود ارائه داد، توقیف شد. مطمئناً اگر چنین گزارشی در آن شرایط ملتهب منتشر می‌شد، تاثیر فراوانی بر دیگر بخش‌های ارتش می‌گذاشت.

هر دو مجله‌ی سوسیالیستی آوانگارد *La Nouvelle Avant-Garde* و پارتیزان‌ها *Partisans* اظهاراتی درباره *1530 RIMCA (Régiment d'Infanterie Mécanisée)* مستقر در مونتزیگ در ۲۲ می ارائه دادند. نقل قول زیر از اظهارات آن‌ها استخراج شده است:

"بوروکراسی نظامی، همراه با سنت کهنه‌اش، از شیوه‌ی گزینشی طراحی شده اجتماعی برای حفظ طبقات مالک، نیروی تازه می‌گیرد. آموزش بی‌اندازه ابتدایی به ارتشیان در ارتش نشان می‌دهد آن‌ها تمایل دارند که طبقات عامه تنها باید گله‌های منفعلی برای مانور در هر نبرد پیش رو باشند.

حق برابر برای همگان در دریافت آموزش تسلیحاتی در ارتش به هیچ روی نگاه داشتن انسان‌ها در پادگان‌ها را به مدت ۱۴ تا ۱۶ ماه تایید نمی‌کند. این بیکاری پنهان و ننگ‌آور در پادگان‌ها شاید با دلایل ساختگی اقتصادی توجیه شود اما این به ما ربطی ندارد چون ما هیچ جزء واقعی از مدیریت جامعه فرانسه نیستیم. بنابراین هر ساله صد هزار جوان از لحاظ حقوقی در یک وضعیت شبه بازداشتی به سر می‌برند.

آموزش نظامی حقی است برای همگان. آموزش نظامی و آموزش جنسی باید جزء به جزء هم از لحاظ جغرافیایی و هم از لحاظ زمانی در کل نظام آموزشی در پایین‌ترین رده‌های سنی گنجانده شده و مطابق با اصولی یکسانی در آید که هم اکنون در مدارس و دانشگاه‌ها برقرار است یعنی به صورت دیالوگ و با مدیریت اشتراکی.

مانند همه‌ی سربازگیری‌ها، ما به پادگان‌ها اعزام می‌شویم. آماده می‌شویم تا به عنوان یک نیروی سرکوب کننده مداخله کنیم. کارگران و دانشجویان باید بدانند که این سربازها که از روی اتفاق به این کار گماشته شدند هرگز نمی‌خواهند به سوی کارگران شلیک کنند.

ما کمیته‌های عمل، مخالف هر نوع هزینه‌ای برای محاصره کارخانه‌ها توسط سربازان هستیم.

امروز یا فردا پیش‌بینی می‌کنیم که کارخانه‌ی تسلیحاتی که ۳۰۰ کارگر در آنجا کار می‌کنند و قصد اشغال کارخانه را دارند محاصره می‌شود.

سربازهای گماشته، کمیته‌های خود را تشکیل دهید.

مطالبات فوری ما به شرح ذیل است:

- خدمت نظامی به هشت ماه همراه با آموزش موثر نظامی، کاهش یابد.
- لغو انضباط آهنین و افراطی که برای محتوای آموزش نظامی غیرضروری است.

- آزادی تاسیس اتحادیه‌های صنفی و سیاسی در سربازی
- اصلاح آموزش نظامی مبتنی بر دیالوگ و اداره‌ی اشتراکی کلاس با شرکت تمامی محصلین و معلمان.

زنده با اتحاد سربازان، کارگران، دانشجویان و دانش‌آموزان

زنده باد دموکراسی کارگران

زنده باد لذت، عشق و کار خلاق. "۱۰۹"

با وجود روحیه پلیسی حاکم بر این بحران، Sunday Express گزارش خود را از پاریس منتشر کرد:

"هزاران نیروی امنیتی از شهرستان‌ها برای گسیل به پاریس آماده شده‌اند تا قانون و نظام را حفظ کنند. یک نماینده از اتحادیه پلیس از وزارت کشور درخواست کرد تا دستمزدها را افزایش دهد.

این درخواست با پیوست اختاریه‌ای بود از جانب اتحادیه‌هایی که ۵۱۰۰۰ پلیس و ژاندارم را نمایندگی می‌کنند. این بیانیه به حکومت هشدار می‌داد که "در حال حاضر بیشترین اوج اغتشاش در بدنه‌ی پلیس کشور وجود دارد."

تایمز گزارش داد:

یک افسر پلیس گفت: "مردان من خسته‌اند و دستمزد کمی دریافت می‌کنند" و "همیشه سر پست خود هستند.."

"آن‌ها به خاطر رفتار حکومت با ایشان در خشم و خروش‌اند و دایره‌ی اطلاعات مربوط به فعالیت دانشجویی تعدداً اطلاعات لازم را درباره رهبران دانشجویی در حمایت از مطالبه افزایش حقوق، در اختیار حکومت قرار نمی‌دهد...

از زمانی که آشوب‌ها به پا شده هیچ پلیسی تحت تاثیر رفتار حکومت قرار نگرفته است. مردی می‌گفت: "آن‌ها (حاکمیت) با از دست دادن حمایت ما وحشت‌زده می‌شوند"

این نارضایتی‌ها یکی از دلایل برای انفعال علنی پلیس پاریس در ظرف چند روز گذشته است. هفته‌ی پیش برخی از نیروهای پلیس در چند ایستگاه محلی از رفتن به سر

چهارراه‌های پایتخت و انجام وظیفه‌ی خود سرباز زدند. "۱۱۰"

در مبحث بعدی در همین روزنامه خبرنگار مدافع آن چارلز داگلاس نوشت: "در وضعیت اضطراری نیروهای ارتش می‌توانند وارد عمل شوند، اما ارزیابی می‌شود که فقط موقتی می‌توان از آنها استفاده کرد و بعد از یک مدت کوتاه، ارتش به خدمت گرفته شده در برابر ضربه‌های روانی کمپین سراسری براندازی خلع سلاح می‌شود و احتمالاً مقاومت نخواهد کرد."^{۱۱۱}

اعتصاب عمومی - موارد بالقوه و بالفعل

اعتصاب عمومی فرانسه بزرگترین اعتصاب عمومی در تاریخ دنیاست. پیش از این هرگز ۱۰ میلیون کارگر اعتصاب نکرده بودند. کارگران در حالیکه داشتند صنعت را از دست سرمایه‌داران می‌قاپیدند، با وضعیت فلج‌کننده‌ای روبرو شدند: مسئله‌ی قدرت دولتی آشکارا مطرح شد. این امر در جریان هر اعتصاب عمومی اتفاق می‌افتد. همانطور که تروتسکی می‌گوید: "اعتصاب عمومی در ذات خود، عملی سیاسی است."^{۱۱۲}

"اعتصاب عمومی، همان‌طور که هر مارکسیستی می‌داند، یک از انقلابی‌ترین شیوه‌های مبارزه است. اعتصاب عمومی ممکن نیست مگر زمانی که مبارزه‌ی طبقاتی در مطالبات صنفی و خاص خود بر خیزد، به تمامی بخش‌های منطقه و مشاغل تسری یابد و خطوط و مرزبندی بین موارد قانونی و غیرقانونی را از بین برده و اکثریت پرولتاریا را در مخالفت فعالانه با بورژوازی و دولت بسیج کند. به جز شورش مسلحانه هیچ‌طرحی بزرگ‌تر از اعتصاب عمومی نیست. تاریخ کل جنبش طبقه‌ی کارگر نشان می‌دهد که هر اعتصاب عمومی، حال هر شعاری در آن مطرح باشد، تمایل درونی برای رفتن به سوی برخورد انقلابی و یک مبارزه مستقیم برای کسب قدرت دارد"^{۱۱۳}

"اهمیت بنیادین اعتصاب عمومی، سوای موفقیت‌های جزئی که ممکن است به دست آورد و بعد دوباره از دست بدهند، در این واقعیت نهفته است که اعتصاب عمومی مسئله‌ی قدرت را به شیوه‌ی انقلابی مطرح می‌کند. پرولتاریا با از کار انداختن کارخانه‌ها، حمل و نقل و تمامی ابزارهای ارتباطی، مواضع قدرت و غیره، با این کار نه فقط تولید بلکه حکومت را هم فلج می‌کند. قدرت دولتی روی هوا

معلق باقی می‌ماند. پرولتاریا را یا باید با قحطی و زور به انقیاد در آورد و آن‌ها را مجبور کند ابزارآلات بورژوازی را یکبار دیگر به حرکت در آورد یا اینکه در جلوی پرولتاریا عقب بنشیند.

اعتصاب عمومی با هر شعار و انگیزه‌ای می‌تواند آغاز شود. اگر شامل توده‌های واقعی باشد و اگر این توده‌ها کاملاً برای مبارزه مصمم باشند، اعتصاب عمومی به ضرورت مسئله‌ای را جلوی تمامی طبقات ملت می‌گذارد: "چه کسی ارباب این خانه خواهد بود؟" ۱۱۴

اما طرح مسئله مشابه پاسخ آن نیست. روحیه، آگاهی و سازماندهی طبقات متخاصم تعیین می‌کند که آیا اعتصاب عمومی تا تصرف قدرت توسط پرولتاریا پیش می‌رود یا خیر.

شیوع اعتصاب عمومی، با منش شبه طغیانی طبقه‌ی کارگر نشان می‌دهد که این موقعیت می‌تواند واقعا پیش‌انقلابی باشد یعنی بالقوه‌ی موقعیتی انقلابی است. چه طبقه‌ی کارگر آگاه باشد که مسئله‌ی قدرت دولت در بطن مبارزه است چه نباشد، وظیفه‌ی رهبر انقلابی در روشن ساختن آن است تا اعتماد طبقه‌ی کارگر را به این رهبری و تشکیلات آن جلب نماید. و این دقیقاً همان کاری بود که PCF و CGT انجام ندادند.

اقتصاد و سیاست در اعتصاب

یکی از استدلال‌های اصلی PCF این بود که جنبش ماه می، از اساس جنبشی برای اصلاحات اقتصادی بود، برای دستمزدهای بالاتر و ساعات کار کمتر در هفته و غیره. اما اگر زمانی باشد که دیگر بهانه‌ای برای جدا کردن مبارزه برای اصلاحات اقتصادی از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی وجود نداشته باشد، این زمان، همین دوره‌ی اعتصاب عمومی است. رزا لوکزامبورگ خیلی سالها قبل این نکته را خاطر نشان کرده بود:

"جنبش تنها در یک جهت پیش نمی‌رود، یعنی از مبارزه‌ی صنفی به سیاسی، بلکه همچنین در جهت مخالف هم پیش می‌رود. هر حرکت توده‌ای سیاسی مهم، پس از رسیدن به نقطه اوج، منجر به یک سری اعتصابات صنفی توده‌ای می‌شود. و این نقش نه تنها در یک اعتصاب توده‌ای منفرد بلکه برای انقلاب به طور کل نیز

مصدق دارد. همراه با گسترش، آشکارسازی و تشدید مبارزه‌ی سیاسی، مبارزه‌ی صنفی نه تنها پس نمی‌نشیند بلکه برعکس در حین حال سازمان‌یافته‌تر و شدیدتر می‌شود. تاثیر متقابلی بین این دو مبارزه وجود دارد. هر حمله و پیروزی تازه مبارزه‌ی سیاسی، تاثیر نیرومندی بر مبارزه‌ی صنفی و اقتصادی دارد که همزمان فضا را برای کارگران بازتر می‌کند تا شرایط خود را بهتر و انگیزه‌ی خود را تقویت کرده و روحیه جنگندگی شان را افزایش دهند. بعد از هر موج بلند حرکت سیاسی، رسوبات باروری از آن باقی می‌ماند که در مبارزه‌ی صنفی جوانه می‌زند و برعکس آن نیز صحیح است. مبارزه‌ی صنفی مداوم کارگران برعلیه سرمایه در هر مرحله نبرد سیاسی را تقویت می‌کند. مبارزه‌ی صنفی را می‌توان مخزن مداوم نیروی طبقه‌ی کارگر دانست که مبارزات سیاسی همیشه از آن نیروی جدید می‌گیرد. جنگ خستگی‌ناپذیر صنفی پرولتاریا، به نبردهای منفرد در اینجا و آنجا منجر شده و از آن مبارزات سیاسی غیرمترقبه در مقیاسی عظیم بیرون خواهد جست."

"در یک کلام، مبارزه‌ی صنفی عامل پیشرفت جنبش از یک نقطه‌ی سیاسی به نقطه دیگر است. مبارزه سیاسی نیز متناوبا زمین مبارزه‌ای صنفی را حاصل خیز می‌کند. بین این دو، علت و معلول هر لحظه جابه‌جا می‌شود. بنابراین می‌بینیم که این دو عنصر اقتصادی و سیاسی به مانند الگوی خشکی که پیشنهاد می‌شود، در طول دوره‌ی اعتصاب عمومی در روسیه از یکدیگر مجزا نشدند. ۱۱۵"

ساده‌انگاری است که اعتصاب عمومی فرانسه را به تمامی جنبشی برای دستمزد بالاتر و بهبود شرایط بدانیم یا اینکه هر نوع مطالبه صنفی یا سیاسی را به عنوان خیانت و در تقابل با مطالبات محض انقلابی محکوم کنیم. در بخش‌های مختلف، صنایع مختلف، مناطق مختلف دامنه‌ی وسیعی از مطالبات وجود داشت، برخی دنبال دستمزدهای بالاتر بودند برخی در پی تعطیلات بیشتر، برخی هم برای تغییرات سیاسی مانند اخراج Pompidou یا دوگول، بسیاری هم برای کنترل یا مشارکت به هر صورت ممکن. فرانسه کذب دیدگاه صرفا صنفی اتحادیه‌ها را (نان و کره) نشان داده است. یک جنبش انقلابی طبیعتا بدون جمع کردن مبارزات جزئی صنفی حول خود رشد نمی‌کند.

تنها بعد از رویارویی سیاسی مستقیم بود که عروج جنبش وسیع برای مطالبات صنفی را شاهد بودیم.

به عبارت دیگر، در یک وضعیت بحرانی، مطالبات صنفی مشخص از یک خط مشی سیاسی انتزاعی و اعمال شده از بیرون، انقلابی تر است. بسیاری از پوسته‌های انقلابی، می‌تواند یک هسته انقلابی را پنهان کند.

اگر گواهی لازم باشد مبنی بر اینکه این جنبش چیزی فراتر از یک جنبش صنفی بود، فقط کافی است به این واقعیت توجه کنیم که کارگران اندکی در ایام ماه می و ژوئن و ماههای بعدی به اتحادیه‌ها پیوستند. لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۳۶ عضویت CGT از یک میلیون به ۵ میلیون افزایش پیدا کرد و CFTC از ۱۵۰۰۰۰ به ۵۰۰۰۰۰ بار دیگر در سال ۱۹۴۵ تعداد اعضای اتحادیه‌ها از صفر به هفت میلیون افزایش پیدا کرد. اما این دفعه، CGT ادعا کرد ۴۵۰۰۰ نیروی تازه گرفته است و **CFDT ۲۸۰۰۰۰. ۱۱۶**

دوگول وقتی که در ۷ ژوئن در تلویزیون سخنرانی کرده و انتخابات بی‌مقدمه را اعلام نمود در ذات انقلابی و ضد سرمایه‌داری اعتصاب عمومی شکی نداشت. او از اینکه رسماً خود را دشمن سرمایه‌داری اعلام کند طفره رفت. تاکید وی بر مشارکت کار و سرمایه گواهی است بر جذبه‌ی سوسیالیسم. تقلید، احترام ریاکاری به فضیلت است.

آگاهی طبقاتی

وقتی آندره می‌گفت ده میلیون طبقه‌ی کارگر اعتصابی تحت تاثیر ایده‌ی انقلاب سوسیالیستی نبودند، اگر این درست باشد تقصیر کیست؟ این حزب کمونیست بود که صرف نظر از تغییرات بزرگی که خیل طبقه‌ی کارگر از آغاز تا پایان ماه می بوجود آوردند، از ابتدا اصرار داشت که این وضعیت انقلابی نیست.

آگاهی طبقاتی مثل طرز فکر ماتریالیست‌های مکانیکی مبتذل، محصول طبیعی شرایط عینی نیست. همچنین حاصل تصادفی اندیشه‌ی ذهنی روشنفکران یا احزاب هم نیست. آگاهی طبقاتی محصول فعل و انفعال میان انسان‌های فعال (از جمله احزاب) و جهان عینی موجود است.

رهبران مرتب شکایت می‌کنند که کارگران منفعل هستند و اغلب هم همین‌طور است. اما آیا رهبران را هم نباید به سبب این انفعال سرزنش کرد؟ آیا فعالیت کارگران

مانند یک تپانچه است که می‌توان سال‌ها آن را در جیب رهبران، استفاده نشده باقی گذارد و بعد وقتی اراده کردیم آن را به کار گیریم؟ برای چیرگی بر رخوت کارگران - که حاصل تنهایی و ناامیدی است - باید اعتمادشان را جلب کنیم و در قالب یک حزب آن‌ها را سازماندهی و رهبری کنیم.

احساس می‌شود قبلاً هم همین‌طور بوده است. بیانات تروتسکی در وضعیت ماه می. ژوئن ۱۹۳۶ برای موقعیت انقلابی فرانسه در سال ۱۹۶۸ کاملاً مصداق دارد:

" این موقعیت انقلابی است، و در انقلابی‌ترین حالت خود به خط مشی سیاسی غیرانقلابی احزاب طبقه‌ی کارگر اهدا شده است. به بیان دقیق‌تر، این موقعیت پیشانقلابی است. برای اینکه این موقعیت را به بلوغ کامل خود برسانیم باید بی‌وقفه، به صورت فوری و نیرومند توده‌ها را با شعار فتح قدرت به نام سوسیالیسم، تجهیز کنیم. این تنها راهی است که از طریق آن موقعیت پیشانقلابی به موقعیت انقلابی تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، اگر این مشمول مرور زمان شود، موقعیت پیشانقلابی به ناگزیر به موقعیت ضد انقلابی تغییر خواهد کرد." ۱۱۷

شیادی انتخابات پارلمانی

PCF و CGT این موقعیت را جاده صاف کن چه چیزی می‌دانستند؟ برای دورنمای یک انتخابات پارلمانی.

به محض اینکه اعتصاب ادامه یافت دوگل کاملاً ناامید شد و نمی‌توانست انتخابات را اجرا کند. وقتی در ۲۴ ماه می وی برای رفراندوم فراخوان داد، هیچ چاپخانه‌ای در فرانسه حاضر نشد کاغذ رای‌گیری را چاپ کند و با ناامیدی سعی کرد کاغذهای رای‌گیری را در بلژیک چاپ کند، کارگران بلژیکی هم در اتحاد با برادران اعتصابی خود، از چاپ آن سرباز زدند.

بعد از سخنرانی دوگل در ۳۰ ماه می، حزب کمونیست فرانسه در این کمپین انتخاباتی همه چیز را وا داد. موضوع اصلی‌اش این بود که حزب کمونیست فرانسه، "حزب نظم" است. Waldeck Rochet والدک روشه، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه در مصاحبه‌ای با رادیو لوکزامبورگ در ۲۰ ژوئن توضیح داد که:

"سؤال: اکثریت شکست خورده، شما را متهم می‌کنند که در وقایع اخیر مایل بودید قدرت را تصرف کنید. شما این اتهام را انکار می‌کنید. آیا این بدان معناست که حزب شما تنها مسیر پارلمانی را برای کسب قدرت در نظر دارد؟

پاسخ: در مورد این ادعا که حزب کمونیست فرانسه برای تصرف قدرت، توسل به زور را مد نظر دارد، رهبران دوگولیست به نهایت فریبکاری تن در می‌دهند. حزب کمونیست برخلاف ادعاهای M Pompidou تمامی فعالیت‌های خود در دفاع از طبقه‌ی کارگر را در چارچوب قانون جمهوری انجام می‌دهد. این موضع صرفاً مصلحتی نیست بلکه کاملاً مطابق با اصول ماست."

وقتی ابزار ارتباطات و ماشین دولت در اختیار یک طبقه‌ی حاکم و متخاصم باشد، نمی‌توان انتظار داشت که انتخابات پارلمانی چیزی جز یک بازی در دستان این طبقه باشد. انتخابات پارلمانی همیشه همبستگی واقعی نیروهای طبقاتی را تحریف می‌کند. بلشویک‌ها تنها یک چهارم آرا را برای انتخابات مجلس موسسان آوردند (۹ میلیون از ۳۶ میلیون) و این تازه بعد از موقعی بود که قدرت گرفتند، موقعی که از انقلابی‌ترین و مهم‌ترین و محبوب‌ترین روش‌ها مانند زمین برای دهقانان، کنترل کارگران در صنعت در غیره استفاده کردند. این مانع آن نشد که بلشویک‌ها جنگ طبقاتی را ببرند. در سال‌های جنگ طبقاتی، اکثریت قاطع مردم روسیه به طرفداری از بلشویک‌ها می‌جنگیدند. و این نشان می‌داد که لنین محبوبیت بیشتری از آنچیزی دارد که انتخابات مجلس موسسان نشان می‌داد. لنین شاخص‌های پارلمان‌تاریستی را با همبستگی واقعی نیروها اشتباه نمی‌گرفت. او برای عمل مستقیم همیشه در این شاخص‌ها تصحیح بنیادینی می‌کرد.

در دوره‌ی ما هیچ مسئله‌ی جدی مشخصی وجود ندارد که با رای‌گیری در مورد آن تصمیم گرفته شود. در نبردهای طبقاتی سرنوشت‌ساز، گلوله تصمیم‌گیرنده است. سرمایه‌دار روی شمارش ماشین‌ها و اسلحه‌ها، سرنیزه و نارنجک‌هایش حساب باز می‌کند. عقب‌ماندگی انتخاباتی حزب کمونیست فرانسه حتی با انتخابات هم جبران نشد. اول اینکه، قشر جوان (زیر ۲۱ سال) یعنی فعال‌ترین عناصر در تظاهرات و اعتصابات، از شرکت در انتخابات منع شدند. دوم کارگران خارجی که تعدادشان در فرانسه زیاد است و نقش کاملاً مهمی در اعتصابات ایفا کردند نیز نمی‌توانستند رای بدهند. سوم اینکه همراه با عقب‌نشینی از اعتصابات از کارگران روی تنفر از شرکت در انتخابات خودداری کردند. در حالیکه نیروهای راست برای استفاده از این موقعیت سازماندهی شدند.

حزب کمونیست فرانسه ۱۲ درصد از آرای خود را در مقایسه با سال قبل از دست داد. (۶۰۴۰۰۰) این کاهش آرا نتیجه‌ی مستقیم گستره‌ی مبارزات در ایام می و ژوئن و خیانت آشکار PCF و CGT بود. بنابراین در آرای منطقه‌ی Montbéliard (جایی که کارخانه‌ی پژو-سوشو وجود داشت) رای حزب کمونیست فرانسه ۲۸ درصد کاهش داشت و آرای منطقه‌ی Meulan-Poissy (جایی که کارخانه‌ی رنو-فلین) ۲۵ درصد. در منطقه‌ی پاریس و Seine-et-Oise حزب کمونیست هشت تا از سیزده کرسی قبلی خود را از دست داد. در Latin Quarter هم مانند بسیاری جاهای دیگر ۳۵ درصد از شرکت در انتخابات خودداری کردند.

در همان زمان که حزب کمونیست فرانسه ۶۴۰۰۰ رای را از دست داد، رای فدراسیون چپ هم ۵۷۰۰۰۰ تا یعنی ۱۴ درصد کم شد. تنها حزب چپی که به طور قابل ملاحظه‌ی افزایش رای داشت حزب PSU بود که در همراهی با دانشجویان انقلابی تنها بود. رای این حزب ۳۷۹ هزار یعنی ۹۰ درصد افزایش یافت.

دوگل از حزب کمونیسم برای بازسازی دوباره‌ی نظم و قانون بهره برد، اما حتی کوچک‌ترین قدردانی از خود نشان نداد. (شاید به جز این خدمت که فعالیت گروه‌های کوچک چپ افراطی را ممنوع کرد اما این‌را هم دوگل در وهله‌ی اول برای خودش انجام داد).

دوگل با نام صلیب ضد کمونیست می‌جنگید. جای تعجب نیست که این مبارزه هر محافظه‌کار یا مرددی در فرانسه را به خود جذب کرد، چون این افراد از جمله حزب کمونیسم، مبارزات دانشجویان، ادامه‌ی اعتصاب، ضدحمله یا حتی دفاع برعلیه اعتصاب‌شکنان پلیس را ماجراجویی و تهییج آشوبگران حرفه‌ای و حتی عوامل بیگانه جلوه می‌دادند.

هیچ کس نمی‌توانست توضیح بدهد که اگر این ماجراجویی‌ها محکوم عموم مردم است، چرا به جای حزب کمونیست و حزب چپ به گولیست‌ها رای داده نشد؟ گولیست‌ها حداقل خط مشی واضح‌تری دارند: آن‌ها هیچ وقت از کسانی که محکوم می‌کردند پیروی نکردند، در حالیکه حزب کمونیست فرانسه و فدراسیون در همان حال که تدارک‌چی‌های اعتصاب را محکوم می‌کردند از اعتصاب حمایت کردند. در حالیکه تظاهرات را به نام ماجراجویی محکوم می‌کردند خودشان تظاهرات راه می‌انداختند. چپ در طول اعتصاب دو چهره داشت: این دوگانگی همه را از خود می‌رنجاند. هم کارگران و هم خرده بورژوازی

یک نتیجه‌ی خوب در فعالیت انتخاباتی حزب کمونیست فرانسه این است که دفعه بعد به سختی بتواند آنرا تکرار کند. همانطور که **Lutte Ouvrière** مطرح می‌کند:

"حکومت، بورژوازی و دوگل به خوبی می‌دانستند که در هر صورت اکثریت در انتخابات هیچ چیز نیست. اعتصاب ماه می کمتر از یکسال بعد از انتخاباتی رخ داد که اکثریت گولیست‌ها به کرسی‌های پارلمان بازگردانده بود. دوگل، بورژوازی و حکومت این بار اعتصاب را با وعده‌ی انتخابات جدید برای کارگران به پایان رساندند... این ترفند با همدستی رهبران CGT موفق شد که ادعا می‌کردند که مجلس جدید چیزی را می‌تواند بدست آورد که اعتصاب پیش از موعد تمام شده، نمی‌تواند. این حقه‌ای مثل این، بار دوم نمی‌گیرد. دوگل و سایرین، این را خوب می‌دانستند و همچنین می‌دانستند که این اکثریت در مجلس به هیچ روی توانایی مقابله با حمله‌ای جدید بر علیه کارگران را نخواهد داشت." ۱۱۹

بعد از تغییر آرا به سوی راست در دور اول، نظر حزب کمونیست فرانسه این بود که این کاملاً تقصیر چپ‌گراهاست. اومانیتیه‌ی ۲۴ ژوئن اعلام کرد: "هر سنگر، و هر ماشینی که به آتش کشیده می‌شود صدها هزار رای را به جیب گولیست‌ها می‌ریزد. این حقیقت است."

البته حزب کمونیست فرانسه حق داشت، چپ ارتجاع را برانگیخت. لیبرالیسم همیشه گفته است که کارگران در گیر مبارزه‌ی طبقاتی موجب برانگیختن ارتجاع شده‌اند. اصلاح‌طلبان هم همین اتهام را به انقلابیون می‌زنند. اگر عمیقاً روی این قضیه فکر کرد که ستم‌دیده هیچ‌وقت ستم‌گر را برای ضربه زدن به او تحریک نمی‌کند، این اتهامات در تحلیل نهایی رد می‌شوند. اگر شما سعی نکنید که انقلاب کنید خطر ضدانقلاب هم وجود نخواهد داشت! پس مطیع و ساکت بمانید تا هیچ کس به شما آسیبی نرساند!

مقایسه‌ی بین رشد ارتجاع در مجلس و رشد شورش در خیابان‌ها و کارخانه‌ها موید این حرف است که پیروزی سوسیالیسم نه با ابزار پارلمانی که تنها بوسیله انقلاب قابل تحقق است.

نتیجه

جرم اصلی حزب کمونیست فرانسه این نیست که انقلاب سوسیالیستی پیروزمندانه‌ای را در ماه‌های می و ژوئن به ثمر نرساندند. هیچ کس نمی‌تواند تضمین کند که چنین کاری شدنی بود. ضرورت امر، اعتماد به نفس و توان سازماندهی کارگران جهت افزایش جنگندگی طبقه‌ی کارگر بود.

حزب کمونیست فرانسه مانع انتخابات کمیته‌های دموکراتیک اعتصاب شد. از ارتباط بین کمیته‌ها جلوگیری به عمل آورد. اکثریت کارگران را به دور از کارخانه فرستاد. کسانی که کارخانه را ترک کردند به جای پرداختن به مباحث سیاسی جدی مشغول بازی و مسابقه شدند. این حزب بیشترین تلاش خود را برای منع کارگران از دانشجویان انقلابی و کارگران جوان انجام داد.

برای به قدرت رسیدن کارگران چند گام را باید برداشت: (۱) تاسیس کمیته‌هایی از اعضای عادی در کارخانه‌ها و تعمیم آن به شوراهای کارگری محلی و منطقه‌ای و نهایتاً کشوری. (شوراها). (۲) مسلح کردن پیشقراولان اعتصاب و بعد از آن توده‌ی کارگر برعلیه CRS و اعتصاب شکنان. (۳) آغاز به کار کارخانه تحت کنترل کمیته‌های کارگری. (۴) شکستن قاطعانه و برچیدن آرام نیروهای مسلح سرمایه‌داران. ۱۲۰

اتهام حزب کمونیست فرانسه این نیست که به نهادهای سرمایه‌داری حمله نکرد بلکه مانع هرگونه حمله‌ای به آن شد.

بازگشتی به گذشته - تجربه‌ی ۱۹۳۶

یکی از درس‌های سرنوشت‌ساز تاریخ ۵۰ سال اخیر این است که اگر یک وضعیت انقلابی توسط حزب انقلابی استفاده نشود، این وضعیت می‌تواند به سرعت به یک وضعیت ضد انقلابی تغییر کند. آیا فرانسه اکنون به سوی موج بلند دیگری از ارتجاع حرکت نمی‌کند، همان‌طور که بعد از ۱۹۳۶ اتفاق افتاد؟ این باید اولین سؤال هر سوسیالیستی باشد.

همانندی ماه‌های می و ژوئن ۱۹۳۶ و ماه‌های می و ژوئن ۱۹۶۸ کاملاً عجیب است. اعتصاب عمومی ۱۹۳۶ هم ناگهانی آغاز شد.

اولین اشغال کارخانه، در کارخانه‌ی **Bréginuet** در لوهاور در ۱۱ ماه می در پی اخراج مبارزینی که در اول ماه می کار نکردند، صورت گرفت و کسی هم نمی‌داند مسئول فردی این ایده‌ی تاکتیکی چه کسی بود. ۱۳ ماه می در تولوز کارخانه‌ای اشغال شد و ۱۴ ماه می در **Courbevoie**. این اخبار به سختی در پاریس شنیده می‌شد جز از طریق رسانه‌های بورژوازی که اشاره‌ای مختصر بدان می‌کردند. اومانیته تا ۲۰ ماه می از این اشغال ذکر نکرد. اما مقاله‌ای در اومانیته در ۲۴ ماه می درباره‌ی تاکتیک اشغال و به خصوص امتیازات آن بحث کرد و این بی‌تردید سهمی در توسعه‌ی اعتصابات داشت. اعتصابات از این به بعد به سرعت طی دو روز گسترش یافت. بین کارخانه‌های مجاور و بین کارخانه‌های مختلف یک شرکت. در پایان ژوئن اعتصاب به بلژیک هم رسید و اگر ادامه می‌یافت دامنه‌ی اعتصابات به آلمان هم می‌رسید.

اعتصابات کاملاً ناگهانی و خودانگیخته بود - هم از نظر تحریکات و هم از نظر امتناع آن‌ها از پذیرش راه حل‌های اتحادیه‌ها. این اعتصابات ابتدا در صناعی آغاز شد که اعضای اتحادیه بسیار کمی بودند. کارگران فلزکار (۴ درصد عضو اتحادیه بودند). منسوجات (۵ درصد) صنایع غذایی (۳ درصد) انبارداری‌ها (۱ درصد). یک شاهد عینی می‌گوید که چگونه یک دختر از فروشگاه **Prix Unique** به دفتر اتحادیه آمد و با صدای لرزان اعلام کرد که کارگران فروشگاه را به اعتصاب کشانده اما نمی‌داند کار بعدی‌اش چیست؟ اتحادیه چند مامور را فرستاد تا به او برای تهیه فهرستی از مطالبات کمک کنند. ۱۲۱

وسعت اعتصاب کمتر از ۱۹۸۶ بود. هیچ آمار قابل اعتمادی از تعداد اعتصاب کنندگان وجود نداشت اما سالنگرو **Salengro** وزیر کشور تعداد اعتصابیون را در بیشترین اوج خود یک و نیم میلیون نفر برآورد کرد. بسیاری از مناطق در اعتصاب نبودند. کارفرمایان هیچ پیشنهادی را برای استفاده از زور جهت پایان بردن اشغال کارخانه‌ها نمی‌پذیرفتند. ۱۲۲

سپس **SFIO** و **CP** پا پیش گذاشتند و در توافق نامه‌ی **Matignon** به خاطر منافع اقتصادی، اعتصاب را فروختند. امتیازاتی که کارگران بدست آوردند مانند سابق بود. کار هفتگی به ۴۰ ساعت کاهش یافت. متوسط دستمزد ۱۱ درصد افزایش یافت. ۱۲۳ اتحادیه‌ها جسته و گریخته رشد کردند. **CGT** ادعا می‌کرد از یک میلیون به پنج رشد کردند و **CFTC** از ۱۵۰ هزار به ۵۰۰ هزار تا.

از میان منافعی که اعتصاب به ارمغان آورد، بسیاری بزودی ناپدید شد. در فوریه ۱۹۳۷ بلوم **Blum** پذیرفت که افزایش نرخ زندگی در مدت هشت ماه گذشته که بر خانواده مزدبگیران تحمیل شده بسیار سنگین تر از امتیازاتی بود که در حمایت از آنها بدست آمد. حتی بین ۹ جولای و سپتامبر ۱۹۳۶ هم قیمت‌ها افزایش پیدا کرد. یک کیلو نان از ۱.۶ فرانک به ۱.۹ فرانک افزایش قیمت داشت، دو جین تخم مرغ از ۷.۲۵ فرانک و ۸.۳۵ فرانک افزایش یافت. در یک دوره‌ی طولانی‌تر، از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ متوسط دستمزدهای هفتگی برای کارگران مرد افزایش یافت: در پاریس ۴۹ درصد، در شهرستان‌ها ۴۲ درصد. در همین دوره درآمد لازم برای حفظ سطح زندگی در پاریس ۵۷ درصد و در شهرستان‌ها ۵۲ درصد افزایش داشت. ۱۲۴

کار هفته ای ۴۰ ساعت زیاد دوام نیاورد. **Daladier** در اعلامیه‌ای در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۸ اعلام کرد که کار هفتگی را به ۴۸ ساعت بازمی‌گرداند.

نتایج سیاسی این انقلاب شکست خورده از این منافع اقتصادی‌اش غم‌انگیزتر بود. **Alexandre Lambert-Ribot** رئیس فاسد کمیته‌ی **FORGES** و نماینده‌ی کارفرمایان فرانسه در ۸ نوامبر ۱۹۳۷ گفت: "توافق نامه‌ی **Matignon** فرانسه را از پیشامدهای وحشتناک نجات داد. از آشوب‌هایی که می‌توانست منجر به جنگ طبقاتی شود." قبول مصالحه این شانس را به طبقه‌ی حاکم داد تا خود را از نو سازماندهی کند. حمله‌ای بر علیه کارگران در سراسر فرانسه.

کارگران مقاومت کردند. در ۱۹۳۸ کارخانه‌های بیشتری اشغال شد: سیتروئن، رنو. اما جنبش بی‌روحیه بود، طبقه به عنوان یک کل حاضر نبود که همان نتایج گذشته را دوباره تجربه کند. وقتی حکومت بلوم **BLUM** در آوریل ۱۹۳۸ سقوط کرد با حکومت میانه‌روتر و بدون حضور سوسیالیست‌ها تحت ریاست **Daladier** جایگزین شد. این حکومت که حزب کمونیست به او آموخته بود در انتخابات ۱۹۳۶ از طبقه‌ی کارگر حمایت کند، توافق نامه‌ی مونیخ را امضا کرد و اعتصاب عمومی ۱۹۳۸ را شکست و در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۹ حزب کمونیست را غیرقانونی اعلام کرد. این حزب از دهانی ضربه خورد که خود آن را تغذیه کرده بود.

تضعیف روحیه‌ی کارگر بعد از ژوئن ۱۹۳۶ تسلیم به فاشیسم را در ۱۹۴۰ ممکن ساخت.

یک تجربه از ایتالیا

حمله‌ی ارتجاع بعد از تحصن و اعتصاب توده‌ای در ایتالیا در سپتامبر ۱۹۲۰ از این هم غم‌انگیزتر بود. اشغال کارخانه‌ها بعد از سه ماه مذاکره ناموفق توسط اتحادیه‌ها بر سر مطالبات صنفی صورت گرفت. افزایش دستمزدها همگام با افزایش قیمت زندگی بود. مذاکرات در نهایت شکست خورد و اتحادیه‌ها با حرکتی آرام که در ۲۱ آگوست آغاز شد واکنش نشان دادند. اما کارخانه‌ی آلفا رومئو در میلان توسط کارفرما تعطیل شد و در ۲۸ آگوست کارخانه تسخیر شد. تا ۲۱ سپتامبر فلزکاران و مهندسين کارخانه‌هایشان را در تورین، میلان، جنوا، ساوونا اشغال کردند و در روزهای بعد این روند کل ایتالیا را در بر گرفت. در تورین و برخی شهرهای دیگر، کارگران به سوی تسخیر دیگر کارخانه‌ها نیز حرکت کردند.

شوراهای کارگری کارخانه‌ها رهبری را برعهده گرفتند و از آغاز مسئول راه‌اندازی کارخانه شدند. تا آنجا که شرایط اجازه می‌داد میزان تولید در سراسر اعتصاب حفظ می‌شد. موفقیت از جایی به جای دیگر متفاوت بود و اغلب به رقم اتحاد کارگران کارخانه‌های دیگر، خصوصا کارگران راه آهن، که مواد خام و محصولات اولیه را به کارخانه می‌آوردند، منابع کارخانه ته کشیده می‌شد. بهره برداری از کارخانه در حین اعتصاب منظوری دوگانه داشت: مسئولیت کارگران را اثبات و امتحان می‌کرد و محصولاتی که به فروش می‌رفت می‌توانست ابزار مفیدی برای حمایت از اعتصابیون در نبودِ مبالغ مالی اعتصاب باشد. اما این هدف دوم چندان درک نشد و اعتصابیون برای حفظ اعتصاب باید به سخاوت و جمع آوری پول از دیگران اتکا می‌کردند.

گاردهای ارتش سرخ برای محافظت از کارخانه ایجاد شدند اما به استثنای چند پیشامد خاص واقعا بدان نیاز نبود چون فشردگی و ستیزه‌جویی کارگران به اندازه کافی برای دور کردن مزاحمین زیاد بود.

اعتصاب با مطالبات اقتصادی و صنفی آغاز شد اما به‌زودی محتوای سیاسی مشخصی هم بدست آورد و در حقیقت محملی شد برای شناسایی شوراهای کارگری و در واقع کنترل کارگری.

کارخانه‌داران واکنش‌های متفاوتی داشتند از تقاضای سراسیمه برای استفاده‌ی حکومت از زور تا درخواست استعفاء. جیولییتی **Giolitti**، به عنوان یک مذاکره کننده، از

مداخله در اعتصاب سر باز می‌زد. چون به خوبی می‌دانست که این جنبش توسط خودِ PSI و CGL یا حزب سوسیالیست ایتالیا و TU خفه خواهد شد.

بعد از یک ماه اشغال، اصلاح‌طلبان یک همه‌پرسی نامعلومی با وعده‌ی خیالی کنترل کار بدست کارگران در آینده‌ی نامشخص برگزار کردند. بنابراین اعتصاب به پایان رسید بی‌آنکه حتی مسئله‌ی قدرت به میان آید. دولت سرمایه‌داری برانداخته نشد. قدرت توسط طبقه‌ی کارگر تصرف نشد.

خیلی طول نکشید که ارتجاع بورژوازی از راه آمد. طبقه‌ی سرمایه‌دار از تصرف کارخانه‌ها بسیار وحشت‌زده شد. بنابراین آنجلی، مالک کارخانه‌ی فیات، آنچنان خود را باخته بود که آماده بود کارخانه را بدست کارگران بسپارد. همه طبقات اجتماعی درگیر بحران شدند و متقاعد شده بودند که نظم کهن برای همیشه از بین رفته بود.

اما واقعیت این است که اعتصاب مسئله‌ی سیاسی براندازی دولت بورژوازی را پیش نکشاند و به بورژوازی زمان داد تا نظم جدید خودش را بر روی دولت محتضر لیبرال بازسازی و سازماندهی کند. فاتحین بزودی قربانی از آب در آمدند.

بنابراین ریشه‌های فاشیسم در شکست ۱۹۲۰ نهفته است اما برای موفقیت فاشیسم عوامل دیگری هم باید لحاظ شود و اولین و مهمترین آن سقوط اقتصادی ۱۹۲۱ است که کارگران بسیاری را از قدرت مذاکره محروم ساخت و اعتماد به نفس آنان را از بین برد.

آینده‌ی نزدیک

در چند سال آتی خبری از فروپاشی اقتصادی سرمایه‌داری غربی (به صورت سقوط و بیکاری توده‌ای) در کار نخواهد بود. توسعه‌ی سرمایه‌داری فرانسه با فراز و نشیب‌هایش ادامه خواهد داشت. اگر به طور متوسط میزان رشد درآمد کلی بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ۴.۴ درصد بود و بین سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸، ۲ درصد بود، می‌توان انتظار داشت این رشد ادامه یابد حتی اگر تا حدی هم سرعتش کاهش یابد.

در حین حال، به سبب تغییرات سریع تکنولوژی، همراه با تشدید رقابت بین‌المللی، و افزایش ادغام سرمایه‌داران در صنعت، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بیکاری، تورم و فشار بر دستمزدها تدریجاً افزایش یابد.

موقعیت مالی فرانسه در اثر حوادث ماه‌های می و ژوئن به طور جدی رو به وخامت گذارد. در ماه می فرانسه ۳۰۶ میلیون دلار از ذخایرش را از دست داد و در ماه ژوئن یک

میلیارد و هشتاد و هشت میلیون و ششصد هزار دلار و در جولای ششصد و شصت و شش میلیون دلار و هشتصد هزار دلار. روی هم رفته در این سه ماه دو میلیارد و پانصد و پنجاه میلیون دلار از دست داد که تقریباً یک سوم ذخایرش تا پایان آوریل است. ۱۲۵ حتی قبل از رویدادهای اخیر موقعیت مالی بین‌المللی فرانسه خیلی خوب نبود. فرانسه در دو سال گذشته تراز پرداخت هایش از مزاد به کسری ۳۳ میلیون دلار در سال ۱۹۶۷ کاهش یافته است.

حتی پیش از رویدادهای اخیر، صنعت فرانسه در موقعیت بین‌المللی رقابت سختی داشت. بر طبق گزارش کمیته‌ی تولید پارلمان فرانسه، سهم فرانسه در واردات صنعتی ایالات متحده از کشورهای OECD ۴ درصد است در مقابل ۱۹ درصد برای آلمان و ۱۱.۵ درصد برای انگلستان. سهم فرانسه در واردات ژاپن برای همان تولید کنندگان، ۳.۵ درصد است در مقابل ۱۴ درصد برای آلمان و ۱۱.۳ درصد برای انگلستان. واردات کالاهای تولید صنعتی فرانسه تنها ۱۰۷ درصد صادرات را می‌پوشاند در حالیکه این رقم برای ژاپن ۱۰۰ درصد و برای آلمان ۲۳۰ درصد و برای انگلستان ۲۲۰ درصد است. ۱۲۶ با حذف آخرین موانع میان کشورهای بازار مشترک (۱ جولای ۱۹۶۸) صنعت فرانسه بیش از پیش تحت فشار قرار گرفت. قدرت او در مقایسه با رقیب و شریک اصلی‌اش یعنی آلمان خیلی زیاد نبود. ظرفیت تولیدی در ساخت مکانیکی آلمان ۷۰ درصد بیش از فرانسه است، در فلزات ۹۰ بیشتر و در پلاستیک ۲۰۰ درصد و ۲۰۰ درصد هم در مصنوعات ارگانیکی. ۱۲۷

افزایش دستمزدها پس از ماه‌های می و ژوئن در موقعیت فرانسه در بازار صادرات تاثیر گذارد. در نظرسنجی اخیر سازمان پژوهش بازار IFOP برای دو هفته‌نامه‌ی اقتصادی Informations Industrielles et Commerciales نشان می‌دهد که ۶۰ درصد کارخانه‌داران وابسته به فروش خارجی، ورشکست شدند. ۱۲۸ تنها ۱۹ درصد کارخانه در آن افزایش دستمزدها را تحمل‌پذیر می‌دانستند در حالیکه ۶۰ درصد خیلی سنگین و ۱۳ درصد هم فاجعه‌آمیز می‌دانستند. ۱۲۹

محدوده‌ی مانور برای سرمایه‌داران فرانسوی خیلی باز نیست. حتی پیش از افزایش مزدها در ماه‌های می و ژوئن فشار برای سود اضافه در چند سال اخیر خیلی شدید بوده است.

برخی از صنایع و شرکت‌ها نسبت به دیگران قادر به تحمل افزایش مزد نیستند. برخی از سران شرکت‌های بزرگ این را به وضوح اعلام کردند.

هزینه‌های اضافی نساجی در بازگشت مالی شان تاثیر نمی‌گذارد. در واقع باید طرح‌هایی برای پیشرفت بهره‌وری برای جبران مهیا کرد. رئیس مواد شیمیایی به وضوح مطرح کرده که یا باید در جهت حفظ بیشترین کارآمدی بیشترین تلاش را کرد یا به ورطه میانه‌روی افتاد. بوم گارتنر Baumgartner رئیس کارخانه‌ی رنو- پولن می‌گوید که هزینه‌های اضافی شهری آشکار است و فکر میکند باید تدابیری اندیشید:

"باید موقعیت تولید کنندگانی که بی‌شک قوای رقابتی کشور ما بدان‌ها وابسته‌اند را تقویت کرد. ما باید در فعالیت‌هایی که خواسته‌ها را برآورده نمی‌کنند تجدید نظر کرده و فعالیت‌هایی را توسعه دهیم که نیازهای بازار هستند و غیره." ۱۳۱

ادغام شرکت‌ها در مقایسه با گذشته سرعت بیشتری خواهد گرفت. ۱۳۲
 بیکاری شدت خواهد گرفت اگرچه خیلی سخت بتوان روند شیب‌دار آن را پیش‌بینی کرد. نظرسنجی که سازمان پژوهش بازار فوق‌الذکر انجام داده نشان می‌دهد که یک چهارم شرکت‌های مورد سؤال انتظار دارند که استخدام افت پیدا کند در حالیکه اکثر می‌گویند که در این مدت هیچ کارگر جدیدی استخدام نمی‌کنند. ۱۳۳ برخی از اقتصاددانان در زمستان آینده ۱ میلیون بیکار را پیش‌بینی می‌کنند.

در همین حال تورم نیز عواض خود را نشان خواهد داد. نه دهم شرکت‌های فرانسوی قصد دارند قیمت‌های خود را در نتیجه‌ی افزایش اخیر دستمزدها، از ۵ تا ده درصد افزایش دهند. ۱۳۴ مطابق با گزارشی که برای شورای اقتصادی و اجتماعی ارائه شد قیمت‌های خرده‌فروشان فرانسوی به خاطر اعتصاب عمومی ۶ تا ۷ درصد افزایش داشت. ۱۳۵

بنابراین در آینده‌ی نزدیک می‌توانیم منتظر حادثه‌ی شدن مبارزه‌ی صنعتی در فرانسه باشیم که گاهی به تلخی و گاهی جسته و گریخته تشدید می‌شود اما اغلب تحریکی می‌شود برای رویاروهای عظیم نه فقط با کارفرماها بلکه با دولت نیز.

Notes:

104. L. Trotsky, **The Revolution Betrayed** (London, 1937), p.211.

105. L. Trotsky, **Whither France?**, p.95.

106. L. Trotsky, **History of the Russian Revolution** (London, 1934), p.1031.

107. A. Werth, **De Gaulle**, p.364.

108. **La Nouvelle Avant-Garde 1; Partisans 42**, pp.188-190.

109. **Sunday Express**, 19 May 1968.

110. **Times**, 30 May 1968.

111. **Times**, 31 May 1968.

112. L. Trotsky, **Whither France?**, p.89.

113. L. Trotsky, **Whither France?**, p.79.

114. L. Trotsky, **Whither France?**, p.87.

115. R. Luxemburg, **Ausgewählte Reden und Schriften** (Berlin, 1955), vol.1, pp.201-202.

116. **L'Express**, 24 June 1968.

117. L. Trotsky, **Whither France?**, p.50.

118. **Lutte Ouvrière 2**. The pretext for the dissolution of the left groups by de Gaulle's regime was that they were armed. It should therefore be noted that the first reference to them in these terms – “the armed bands of Geismar” – was in **L'Humanité** of 5 June, five days before the ban. On 12 June the government banned street meetings, dissolved the “groupuscules”. This was reported by **L'Humanité** without comment, let alone protest.

119. **Lutte Ouvrière 2**.

120. A revolutionary organisation that catches the ear of only a few workers has to adjust the same programme tactically. As the point of departure for real revolutionary leadership is the experience of the workers themselves – their own views and attitudes – a small revolutionary group would have to be very modest in putting forward the above-mentioned transitional demands. While its agitation should have concentrated on the demand for democratically-elected strike committees, and the need to link them up, its main propaganda demand

should be the final demand – for workers’ power, for all power to the Soviets (that do not exist yet). There is not a time where the connection between propaganda and agitational slogans is of more importance than at a time of deep social crisis. However, there is no time where the mixing of the two, i.e. using the one instead of the other, is more pregnant with danger. The temptation for the small revolutionary groups in France to have an auction with the PCF – “You ask for money; we demand workers’ power” – is very great. Verbal extremism often accompanies actual impotence. Without the achievement of democratic strike committees the slogan of workers’ power must remain empty.

121. G. Lefranc, **Juin 36**, p.185.

122. G. Lefranc, **Juin 36**, p.116.

123. It is remarkable too how similar was the persecution of the Trotskyists. On 12 June 1936 the Blum government, with CP backing, seized a Trotskyist paper, **La Lutte Ouvrière**, which called for workers’ power.

124. G. Lefranc, **Histoire du Front Populaire** (Payot, 1965), p.324.

125. **Times**, 6 August 1968.

126. Paul Moch’s report on the French Economic Council, **Times**, 29 November 1967.

127. Paul Moch, report on the French Economic Council.

128. **Financial Times**, 29 June 1968.

129. **Financial Times**, 9 July 1968.

130. This reflects itself clearly in share prices in the capital goods industries over the past few years.

131. **Analyses et Documents** 157, pp.3-4.

132. In the first eight months of 1966, 1,600 mergers took place as against 450 in the whole of 1957 (M. Kidron, **Western Capitalism since the War** (London, 1968), p.15).

133. **Financial Times**, 9 July 1968.

134. **Financial Times**, 29 July 1968.

135. **Financial Times**, 4 July 1968.

راه پیش رو

محدودیت‌های خودانگیختگی - ضرورت یک حزب انقلابی

رویداد ماه‌های می و ژوئن، دو مسئله‌ی تاثیر خودانگیختگی و ضرورت حزب انقلابی به فوری‌ترین شکل ممکن را پیش می‌کشد. انقلابها در واقع همچون اعمالی خودانگیخته و بدون رهبری یک حزب آغاز می‌شوند. انقلاب فرانسه با تسخیر باستیل آغاز شد. هیچ کس این انقلاب را سازماندهی نکرد. آیا حزبی در راس مردم در جریان طغیان وجود داشت؟ خیر. حتی رهبران آتی ژاکوبین‌ها، مانند روبسپیر، هنوز با سلطنت مخالفت نمی‌کردند و به صورت یک حزب سازماندهی نشده بودند. انقلاب ۱۴ جولای ۱۷۸۹ عملی خودانگیخته از سوی توده‌های مردم بود. همین در مورد انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و فوریه ۱۹۱۷ صادق است. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اگرچه با برخورد خونین ارتش تزار و پلیس از یکسوی و از سوی دیگر توده‌های کارگر، مردان و زنان و کودکان آغاز شد، اما توسط کشیش گاپون رهبری شد (کسی که در واقع

عمال تحریک کننده‌ی تزار بود.) آیا کارگران با رهبری سرنوشت‌ساز مشخص همراه با خط مشی سیاسی از جانب خویشتن سازماندهی شدند؟ مسلماً خیر. آن‌ها برعلیه استثمارگران خود شمایل‌های کوچک حمل کرده و از پدر کوچک محبوب خود تزار طلب کمک می‌کردند. این گام اول برای یک انقلاب بزرگ بود. دوازده سال بعد، در فوریه ۱۹۱۷ توده‌ها این بار با تجربه‌تر بودند و در مقایسه با گذشته این بار شمار عظیمی از سوسیالیست‌ها با آن‌ها همراه بودند اما بازهم خودانگیخته روی داد. هیچ مورخی نمی‌تواند انگشت روی کسی بگذارد و وی را سازمان دهنده‌ی انقلاب فوریه معرفی کند به این دلیل ساده که این انقلاب سازماندهی نشده بود.

اما بعد از اینکه ماشه انقلاب با یک شورش خودانگیخته رها می‌شود، به شیوه‌ی متفاوتی به پیش می‌روند. در فرانسه گذار از حکومت شبه-جمهوری ژیروند به حکومت انقلابی، که روابط مالکیت فئودالی را به طور کامل نابود ساخت، دیگر نه با توده‌های سازمان نیافته و بدون رهبری حزبی بلکه تحت رهبری قاطع حزب ژاکوبین سرانجام یافت. بدون وجود حزبی در مقام رهبری که خواستار جنگ همه جانبه‌ای برعلیه ژیروندها بود، برداشتن این گام مهم غیرممکن می‌نمود. مردم پاریس بدون رهبر و به صورت خودجوش می‌توانستند بعد از ده‌ها سال ستم برعلیه پادشاه برخیزند. اما اکثریت ایشان بسیار محافظه‌کار بودند و فاقد تجربه و آگاهی تاریخی و تازه بعد از دو یا سه سال گذشته از انقلاب بود که معلوم می‌شد برخی می‌خواستند انقلاب را به حد نهایی برسانند و یا به مصالحه تن بدهند. موقعیت تاریکی به مبارزه و فرجام تلخی برای حزب مصالحه‌کار و متحدین دیروز، نیاز داشت. رهبری آگاهانه‌ی این تعهد بزرگ را حزب ژاکوبین برعهده گرفت و براندازی ژیروند را در دهم آگوست ۱۷۹۲ تا آخرین نفر را تعیین و سازماندهی کرد. همین طور انقلاب اکتبر هم به صورت خودانگیخته انجام نشد بلکه تمام جزئیات مهم‌اش توسط حزب بلشویک سازماندهی شده بود. در طول فراز و نشیب‌های انقلاب بین فوریه و اکتبر تظاهرات ماه ژوئن، ایام جولای و عقب نشینی‌های متعاقب آن، از سر رد کردن کودتای نافرجام و راستگرایی کورنیلف، کارگران و سربازان هرچه بیشتر تحت نفوذ و رهبری حزب بلشویک در آمدند و وجود این حزب برای ارتقای انقلاب از مرحله آغازین به پیروزی نهایی ضروری بود.

خودانگیختگی لزوماً نامنظم و نابرابر است. در حالیکه تمامی انقلاب‌ها در تاریخ خودانگیخته آغاز شدند اما خودانگیخته به پایان نرسیدند. ایام ماه می در پاریس به طور

مشخص این را نشان داد، چندصد دانشجو و کارگر می‌توانند سنگر بسازند، اما براندازی رژیم و گرفتن قدرت از دولت، سازماندهی متمرکز بیشتری لازم دارد. نقش محوری حزب در انقلاب سوسیالیستی را تروتسکی با شرح ذیل جمع‌بندی کرده است:

"...حوادث نشان می‌دهد که بدون وجود حزب با توانایی رهبری انقلاب پرولتری، انقلاب ناممکن می‌نماید. پرولتاریا با شورش خودانگیخته نمی‌تواند قدرت را تصرف کند. حتی در آلمان به شدت صنعتی و با فرهنگ، قیام خودانگیخته‌ی زحمتکشان در نوامبر ۱۹۱۸ تنها به انتقال قدرت به دستان بورژوازی انجامید. یک طبقه‌ی مالک می‌تواند قدرت از چنگ طبقه‌ی مالک دیگر برآید چون می‌تواند خود را بر پایه ثروت، سطح فرهنگی و ارتباطات بی‌شمار آن با ادوات دولتی قدیمی بنا کند. اما هیچ چیز دیگری برای پرولتاریا وجود ندارد که جایگزینی برای حزبش باشد. ۱۳۶"

"در انقلاب‌های بورژوایی با قدرت اقتصادی بورژوازی، با آموزش خود، با شهرستان‌ها و دانشگاه‌های خود این کار انجام می‌شود اما در انقلاب پرولتری این کار تنها با حزب پرولتری می‌تواند جایگزین شود. از این نظر که دشمن هم آگاه‌تر شده است نقش حزب هم مهم‌تر می‌شود. بورژوازی در طی قرن‌ها حکومت، آموزش سیاسی برتر و کامل‌تری از آموزش سلطنت اداری قدیمی بدست آورده است. ۱۳۷"

اگر کارگران پاریس ۱۹۶۸ تنها تجربه‌ی پاریس ۱۹۳۶ یا کارگران ایتالیا در ۱۹۲۰ را به یاد آورند، حزب انقلابی به بیانی، حافظه‌ی طبقه، ذخیره تجربی مبارزه‌ی طبقاتی جهانی و دانشگاه طبقه است.

در مواجهه دشوار با قدرت منسجم و منضبط سرمایه‌داران، نباید سازماندهی مبارزاتی منضبط و متمرکز کمتری در پرولتاریا وجود داشته باشد. هم مرکزگرایی و دموکراسی ضرورت دارند:

مرکزگرایی برای ایجاد وحدت در تمامی بخش‌های پرولتاریا و هم‌زمان ساختن تظاهرات تحت شعار مشترک و مشخص ضروری است. این تنها وقتی حاصل می‌شود که

تمرکز رهبری واقعی در دستان انسان‌های از همان محل و مسئول وجود داشته باشد که در نوشته‌ها و رفتارشان به خط مشی سیاسی خود پایبند باشند.

دموکراسی چون این انسان‌های محلی و رهبر که در شرایط مشخص ممکن است خیلی کم تعداد باشند باید توسط تمامی اعضای حزب انتخاب شوند و توسط آن‌ها کنترل شده و جوابگوی آن‌ها باشند. ۱۳۸

به سبب بی‌ثباتی بوجود آمده در سرمایه‌داری که همه‌جا را فرا می‌گیرد مبارزه‌ی طبقاتی نیز فراز و نشیب‌های تندی دارد. چون تغییرات در شرایط عینی اقتصادی تجلی بی‌واسطه‌ای در آگاهی و فعالیت طبقه نمی‌یابند همان‌طور که بعداً توسط سازمان‌های اصلاح طلب سنتی و راکد، از این آگاهی جلوگیری می‌شود، ما باید فراز و نشیب‌های بسیاری را در جریان مبارزه انتظار داشته باشیم: از اعتصابات صنفی تا مبارزات سیاسی و برعکس. از وضعیت شبه انقلابی تا سویه متقابل آن، از دوره‌های رکود و رخوت تا اعتصابات توده‌ای که منش طغیان برانگیزی دارند. عدم یکنواختی بین بخش‌های مختلف طبقه، بین کارخانه‌ها و صنایع مختلف، گاهی به سوی یکنواختی می‌گراید و گاهی به سوی تفرق. زمانی تعادل حاصل می‌شود و زمانی هم نه. کارگران موجود در کارخانه‌های پیشرفته که CGT و PCF سابقه‌ی زیادی در آنجا دارند بیشتر مایل‌اند که از این احزاب دور بمانند در حالیکه ممکن است بسیاری دیگر هنوز به این تشکیلات بپیوندند.

در این شرایط تشکیلات انقلابی ضروری است که نه تنها بتواند بین شرایط انقلابی و ضد انقلابی تمیز دهد و (البته این کار آسانی است) بلکه تفاوت‌های ظریف میان مراحل میانجی سنتی بین آن‌ها را هم تشخیص دهد. چنین تشکیلاتی باید مبتکر، در اصول خود سرسخت و در تاکتیک انعطاف‌پذیر بوده و همواره از تغییرات حاد شرایط آگاه باشد.

برای چپ انقلابی در فرانسه اکنون بهتر است چنین حزبی را افتتاح کنیم تا اینکه به حزبی که چهل سال وجود داشته اکتفا کنیم.

برای اولین بار بخش کلی جامعه، دانشجویان و ده‌ها هزار کارگر جوان و در واقع جوان به معنای کلی، از نفوذ حزب کمونیست فرانسه آزاد هستند از حزبی که پایگاهی بوده است برای چپ استالینیستی.

حال کار اصلی انقلابیون جلب اعتماد اکثریت طبقه‌ی کارگر است. پس وقت آن رسیده که کارگران به سمت تهاجم انقلابی به سرمایه‌داری برای کسب قدرت کارگران، فراخوانده شوند.

میلیون‌ها کارگر فرانسوی، در فقدان رهبری حزب انقلابی، بارها و بارها دلسرد و منفعل شده‌اند. برای انقلابیون جلب اعتماد آنها کار آسانی نیست. اما لازم است تا با گفتار و کردار، اعتماد هزاران و سپس میلیون‌ها کارگر را بدست آوریم.

در طول دوره‌ی بعد از ماه می ۱۹۶۸، در روزهای خاکستری پیش روی، کارگران به مسائل رایج جذب خواهند شد و مترقب دستمزدها و شرایط موجوداند. انقلابیون باید سعی کنند کارگران را حول مقاومت صنفی در مقابل کارفرماها متحد کنند، همین طور حول مقاومت سیاسی در مقابل دولت. یک کمپین تحریک‌آمیز فعال برای ایجاد کمیته‌های کارخانه و فروشگاه لازم است تا تمامی کارگران را در هر سطحی جمع کند چه عضو اتحادیه باشند و چه خیر. هدف چنین کمیته‌هایی تداوم مقاومت در مقابل استثمار سرمایه‌داری و پیشبرد آن به سوی معرفی کنترل کارگری بر شرایط کار و تولید است. انقلابیون تنها با برعهده گرفتن رهبری در جریان مبارزه برای مطالبات قدیمی می‌توانند اعتماد توده‌ها را جلب کنند. راه طولانی پیش رو، کار چند سال است و نه چند ماه.

عمق و وسعت عجیب و قدرت جنبش توده‌ای خودانگیخته شکوه خود را به طور واضح در ماه‌های می نشان داد. اما محدودیت آن به همان میزان مشخص شد. حتی کمیته‌های اعتصاب اگر نگوئیم شوراها، نمی‌توانستند به صورت خودانگیخته در مقابل مخالفت ضد انقلابی حزب کمونیست فرانسه که مانع حرکت کارگران می‌شد، ایجاد شوند. حتی با اولین درگیری‌ها در مسیر قدرت‌گیری کارگران، خودانگیختگی نابسند می‌نماید.

درس‌هایی برای انقلابیون انگلیسی

وضعیت جنبش کارگری انگلیس در برخی موارد تفاوت‌هایی با جنبش کارگری فرانسه دارد. برخی از این موارد کار سوسیالیست‌ها را راحت‌تر می‌کند و برخی هم سخت‌تر. اول اینکه، حزب کمونیست فرانسه برخلاف حزب توده‌ی کارگران که خود را در تقابل با جامعه‌ی رسمی می‌بیند و از این رو با وجود خودداری‌اش، قادر به شرکت در مبارزات است، حزب کارگر در بدنه‌ی قدرت است. در حالیکه **Waldeck Rochet** گه‌گاهی می‌تواند چهره‌ی چپی از خود نشان بدهد و **Wilson** فقط مجبور است چهره‌ی راست‌گرایی متعددی از خود نشان دهد. بنابراین وظیفه‌ی افشا کردن ویلسون آسان‌تر از روشه است.

دوم اینکه حزب کمونیست فرانسه ریشه‌های تشکیلاتی عمیقی در کارخانه‌ها دارد اما حزب کارگر انگلیس خیر. حزب کمونیست فرانسه مردانی قوی برای جلوگیری از فعالیت تروتسکیست‌ها، مائوئیست‌ها، آنارشویست‌ها برای فروش نشریات‌شان در کارخانه‌ها دارند. اما حزب کارگر ندارد. حزب کمونیست فرانسه می‌تواند بیست هزار نفر را بسیج کند تا در تظاهرات ۱۳ می دانشجویان را از کارگران جدا کند. حزب کارگر بیست هزار تا فعال ندارد.

سوم، کارگران انگلستان، برخلاف کارگران فرانسه به خوبی سازماندهی شده‌اند و سران‌شان به صورت دموکراتیک انتخاب می‌شوند. کارگران انگلیس هر سال در هزاران اعتصاب غیررسمی شرکت می‌کنند در حالیکه کارگران فرانسه تاکنون هر سال چند اعتصاب غیررسمی نامنظم داشته‌اند.

برخلاف عوامل فوق که ایجاد تشکیلات انقلابی را در انگلستان آسان تر از فرانسه می‌کند. موانع بزرگی هم در انگلستان وجود دارند که کار را سخت می‌کند.

اول از همه، قدرت تشکیلاتی سران کارگری در کارخانه‌های منفرد در انگلستان همراستا با فقدان پیوندی بین آن‌هاست. اعتصاب چند کارخانه با هم، صحبت از کل صنایع نیست، تقریباً در انگلستان ناشناخته است در حالیکه در فرانسه کاملاً رایج است. دوم، در انگلستان اتحادیه‌های صنفی به طور کامل جدایی از سیاست را می‌پذیرند تا حدی که اعتصاب برای مسائل سیاسی ناشناخته است اما در فرانسه اعتصاب سیاسی سنت دیرپایی دارند.

سوم همان‌طور که مارکس هم خاطرنشان کرده، جنبش کارگری انگلستان فاقد تمایل به عمومیت‌سازی و نظریه‌پردازی است.

فرانسه امروز، انگلستان فردا

ما نمی‌توانیم از ریتم رویدادها مطمئن باشیم اما بی‌شک این رویدادها شتاب خواهد گرفت. چیزی که بحران فرانسه کاملاً واضح ساخت مغز اصلی سخنان لوکزامبورگ، لنین و تروتسکی بود. بلاواسطگی انقلاب، بلاواسطگی مسیر در مقیاس تاریخی. ما نمی‌توانیم زمان بندی و مدت بحران انقلابی آتی در انگلستان را تعیین کنیم اما خیلی دور نیست. سرعتی که هیاهوی فرانسه رخ داد و شکست قیام در تسلیم به محدودیت‌های اعتصاب عمومی نشان می‌دهد که انقلابیون انگلستان با چه فوریتی باید با بدنه‌ی کارگران در

مبارزات روزانه‌شان پیوند برقرار کنند و از این طریق مبارزه را به شکل یک حزب انقلابی آماده جنگ در آورند.

برای مدت‌های طولانی ما فاقد یک مقابله‌ی توده‌ای و خودانگیخته از سوی طبقه‌ی کارگر در غرب بودیم. این بار تغییر کرد و فردا هم به سرعت تغییر می‌کند. پس در مبارزات بزرگ آینده، تشکیلات انقلابی متعهد که مخالفت‌ها را متحد کند و نه بر کسب بیشترین امتیاز از رژیم حاضر، بلکه بر انقلاب و قدرت سیاسی تمرکز کند، امری حیاتی است.

Notes:

136. L. Trotsky, **Lessons of October** (New York, 1937), pp.23-24.

137. L. Trotsky, **Lessons**, pp.100-101.

138. L. Trotsky, **The First Five Years of the Communist International**, vol.II (New York, 1953), p.157.

**France – the struggle goes on
(1968)**

**Tony Cliff
and Ian Birchall**

